المراد بالكاشفة ... كشف حجاب الغفلة

... والمراد بالمصا...

... الغفلة و العصيان ...

كتابخانه شخصی حسین کی استوان طهرانی
نام کتاب ۹۲

۱۷۸

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
اهدائی ... حسین کی استوان

کتابخانه حسینیه ارشاد
شماره دفتر ۴۶۷
تاریخ

فهرست

۱ رساله فارسی در عکمت

۲ حل حدیث از ابن فهد ... ناقص

۳ رساله اراضی از عبدالعال کرکی

۴ ذکر تبرا بر اولاد ائمه از نسخه ۶۳۹

۵ تسبیح الولاء شرح دعاء صنمی قریش ... السادات

۶ قوائد جابعه للطريقة المواصلة

۷ اختیار امام الشهید بحدیث زائی ...

۹۱۵

میکرو فیلم تهیه شد
۲۱/۲/۶۷

آستان قدس

کتابخانه آستانقدس

عربی فارسی

اسم کتاب مجموعه رسائل طوسی

مصنف محقق کرکی و غیره

مؤلف

خطی نسخ و نستعلیق ۱۳ و ۱۴ سطری کاغذ آهار مهره خانی عناوین شنگرف جلد تیماجی مشکی

چاپی

سال چاپ یا تحریر .... عدد اوراق ۲۲۵

جزء کتب جنگ و مجامیع شماره خصوصی ....

شماره عمومی ۱۲۹۱۹ شماره قبض ....

واقف حسین کی استوان تاریخ وقف آبان ۱۳۴۸

طول ۱۶٫۵ عرض ۹٫۵ شماره صفحات ....

تـ ۶ ۱ رساله فارسی در حکمت

۲ صلی حدیث از ابن فهد حلی نقص

۳ رساله اراضی از عبد العالی کرکی ۹۱۵

۴ ذکر تقیه برادلاد ائمه از نسخه ۶۴۹

۵ نبیح الولاء شرح دعاء صنمی قریش السادات

۶

۷

آستان قدس

کتابخانه آستان[ه]

اسم کتاب مجموعه رسائل طوسی

مصنف محقق کرکی وغیره

مؤلف

خطی نسخ و نستعلیق ۱۲ و ۱۴ سطری کاغذ [illegible]

چاپی

سال چاپ یا تحریر

جزء کتب جنگ و مجامیع شماره خ[ط]

شماره عمومی ۱۲۹۱۹ ش[ماره]

واقف حسین کی استوان تار[یخ]

طول ۱۲٫۵ عرض ۹٫۵

المراد بالمکاشفة [illegible] کشف حجاب الغفلة

[illegible] المحبوب فیعبده کانه یراه و یخاطبه

[illegible] و یغشیه الصوی اخبر [illegible]

[illegible] ذکر الشارع [illegible] وکانه [illegible]

[illegible] ذکر الموت [illegible] ولها ذکر الشار[ع]

[illegible] وکانه شاهد [illegible]

کتابخانه شخصی حسین کی استوان طهرانی

شماره ۹۲ نام کتاب

توسط النبی ع واله صلی الله

واله

والمراد بالمصا[illegible]

[illegible] الکدور[ة]

الغفلة والعصیان

[illegible]

[illegible]

۱۷۸

وقف کتابخانه آستا[ن] قدس رضوی (ع)

اهدائی [illegible] حسین کی استوان

کتابخانه حسینیه ارشاد

شماره دفتر ۴۶۷

تاریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل [illegible] یاد کنیم توانایی [illegible] که چیزی
چند [illegible] دریابد که حواس ظاهر و خیال و وهم [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] که هر کس که [illegible] کار باشد
[illegible] و هر کس که [illegible] باشد مردم
[illegible] داشته و دریافتن [illegible] از حس محسوس
ظاهر است [illegible] نیز خیال است که خیال چیزی دریابد
که از حس ظاهر بدو رسیده باشد و نیز [illegible] وهمی است
زیرا که وهم [illegible] معنی [illegible] در شخصی معین باشد دریابد و حکم
کردن بدان که هر چیزی که [illegible] کار است مردم او را دوست
دارند حکم کلیست خصوص [illegible] شخص [illegible] و این قوت
که بدان دانش کلی دریابد او را عقل خوانند و آن چیز
که دریابد عقل باشد او را معقول خوانند و معنی نیز خوانند
چنانکه آنکه حس یافته باشد او را محسوس خوانند

پس

پس عالم دو است یکی عالم صورت [و] محسوس و یکی عالم
معقول و معنی و در حقیقت عالم معنی جان عالم صورت است
و چنانکه آدمی را [illegible] هست عالم را نیز جانی و تنی هست
و چنانکه تن آدمی جزوی از عالم تن است [illegible] آدمی جزوی
از عالم روح است و خاصیت عقل آنست که چون چیزی
بیابد صفتهای او را چنانکه هست بشناسد و خاصیت
حس آنست که ظاهر هر چیزی بیش در نیابد و اندر یافتن
حقیقت آن عاجز آید مثلا چون معجونی پیش مردم طبیب
طبیب آرند حس بینایی در وی جز رنگ و شکل او در نیابد
و حواس دیگر جز بوی و طعم و درشتی و نرمی او در نیابد پس
عقل حکم کند که این معجون را خاصیت آنست که بفلان رنج
سودمند و بفلان رنج زیان دارد پس صفت آن
شمارد که هیچ از آن صفتها محسوس نباشد و چندانکه قوت
عقلی زیادت باشد صفات معنوی او بیشتر دریابد و جامع

عقل را چشم دل خوانند یعنی چشمی است که در ذات جان است
و جان بدو خود را و عالم خود را تواند یافت و صفات
حق تعالی را توان دید و این چشمیست که در عالم آخرت گشوده بل بی چشم
شود چیزهای آن جهان را بدو توان دید و این چشم را
هرگز از جان باز نتوان گرفت زیرا که در ذات اوست
بلکه خود ذات اوست و قطب فروغ این چشم یکسان
باشد زیرا که عالم معنی همیشه روشن است اگر کسی از آن
نبیند از آنست که دیدهٔ عقل او بغبار دروغی دنیا تیره شده
است **فصل** الانسان بحسب هر قوتی کمالی و نقصانی
هست و آن کمال او از آنست که در خوشی باشد مثلا
بحسب حس بینایی کمال او در آنست که صورتهای خوب را
می‌بیند و از آن در خوشی می‌باشد و نقصان او در آنست
که صورتهای سهمناک را می‌بیند و از آن در رنج می‌باشد
و جمله حواس را برین قیاس باید کرد و کمال قوت عقل
در آنست

در آنست که حق تعالی را بداند و صفات او شناسد
و همچنین فرشتگان را دریابد و جمله [illegible] را [illegible]
میان هر دو سخن الذکانی و هستی و جانور جمله را بقدر توانایی
آدمی بشناسد چنانکه صورت عالم جمله در این عقل او نموده
گردد نفس انسانی چون بدین مرتبه رسد دانای تمام شود
و دانایان درین مرتبه بر تفاوت اند بحسب استعداد و موافقت
اسباب بیرونی و بدانکه هر آدمی را که این سعادت دست دهد
او در این جهان دانی گردد زیرا که هر که جان بوصل معشوق باشد
و همچنین جان بحق گرفتار بوده است چون معشوق هرگز
نیست نشود جانی که بدو زنده باشد هرگز نمیرد و منع آن
لذت سالها گفته شود هر که چیزی از آن دارد خود می‌داند
و هر که چیزی از آن ندارد بسخن نکتهٔ آن نتواند رسید و ما
درین فصل که بعد ازین فصل است اشارت باین لذت
کنیم چنانکه بطریق قیاس قوت و تمامی و بزرگی این لذت

معلوم کرده اگرچه حقیقت آن نباید وقوف بران نرسد نتوانند

فصل اگر کسی خواهد که نسبت لذت عقلی با

لذت حسی بداند که چندست باید که دریافتهای عقل با دریافتهای

یافتها حس نسبت کند و دریافتن عقلی با دریافتن حس

نسبت کند تا نسبت لذت عقلی با لذت حسی بداند زیرا

که کمال لذت بحسب کمال دریافته و دریافتن باشد و نقصان

لذت بحسب نقصان دریافته و دریافتن باشد و این را مثالی

بفهم آسان توان کرد و اگر شخصی باشد که قوت بینایی او

تمام باشد صورتی خوب که در خوبی تمام باشد در برابر او

آید هیچ پرده میان ایشان نبود از دیدن آن صورت تنگی

نیست که لذت تمام به بیننده رسد و اگر کسی بینایی او ضعیف

باشد در آن صورت نگاه کند بقدر ضعف بینایی او لذتش

کمتر شود و اگر شخص اول که در بینایی تمام باشد صورت دیگر

که حسن او کمتر از صورت نخستین باشد دریابد بقدر نقصان

حسن

حسن لذت نقصان پذیرد پس روشن گشت که کمال لذت بدو چیز تعلق

دارد یکی بکمال دریافتن چون کمال بینایی مثلا و دیگر بکمال دریافته

چون کمال حسن صورت و جمله حواس را بمثال این معنی توان ایراد

و چون این معنی روشن گشت گوییم دریافتن عقل از دریافتن حس

بسیاری قوی تر است چه عقل حقیقت هر چیزی را در می یابد

و حس جز ظاهر را در نمی یابد و نیز صفات چیزی که حس در می یابد

اندک تر است و صفات چیزی که عقل آن را در می یابد بسیار

تر است چنانکه معلوم گشت پس روشن شد که دریافتن عقل

کامل تر است از دریافتن حس و دریافته عقل در کمال هیچ نسبت

با دریافته حس ندارد چه دریافته عقل حق تعالی و صفات

ذات او و ذات و صفات ملایکه است و دریافته حس صورت

و صفت جسم بیش نیست مانند رنگ و بوی و طعم و نرمی و درشتی

پس معلوم است که اینها را با صفات ایزد تعالی هیچ نسبت نتوان

داد پس چون دریافته و دریافتن عقل از دریافتن و دریافته

چه بسیاری کاملتر است از ... عقل هیچ نسبتی با یکدیگر ندارند
پس روشن گشت که لذت عقلی از لذت حسی بسیار کاملتر است
بل هیچ نسبتی با یکدیگر ندارند **سؤال** می‌گوییم که ... اند
دانایان که معرفت حق تعالی حاصل کرده‌اند ... مسرور کامل
بلذتهای حسی مشغول اند اگر لذت عقلی این بود کمال دوستی
که تو صفت کردی بایستی که ایشان از برای لذت حسی نبودی
و حال برین وجه نیست پس این دلیلست بر آنکه لذت حسی
از لذت عقلی تمام‌تر است **جواب** بدانکه میان عقل و
حس دشمنانگی هست بدان معنی که چون نفس بلذت حسی خوی
کند از لذت عقلی باز ماند و چون بلذت عقلی خوی کند از
لذت حسی باز ماند و بمقدار دوستی هر یک از لذت یکدیگر
بی بهره ماند و این معنی بتجربه معلوم گشته است لاجرم که کسی
که عاشق صورتی است بدان سبب جمله کارهای دینی و دنیاوی رد
خود ... و کذا ستم چون مردم عاقل او را سرزنش کنند

گویند

٥

گویند ای فلان عقل تو کجا رفت چندین کار بر تو خلل خواهد
پذیرفت آخر بعقل خود باز گرد و پیش اندیشی کن و به
بین که چگونه میل و هوا صورت عقل بر تو پوشانیده
است ... نصیحت را قبول کنند و در آن
اندیشه بکار دارد و خاصیت عقل که عاقبت بینی است
از وی در وجود می‌آید و همچنین چون مردی که عقل او
تمام باشد و عاقبت دنیا را نگاه دارد و بنای آن بر
هیچ نه بیند بینی که چگونه مصالح دنیاوی را هم و کالا و
و مال و جاه برهم زند چنانکه اهل دنیا او را دیوانه خوانند
برای آنکه عقلی که مصالح دنیا را نگاه دارد ندارد و نزد
که آن عقل که مصالح دنیا نگاه دارد بیخت مختصر است عقلی
است که بطبیعت و حس نزدیکست چه آنچه طبیعت و حس
را چنان می‌بینی و چون روشن گشت که میان عقل و
حس دشمنانگی هست گوییم چنانکه اگر کسی اخلاط صفرا که

طعم از تلخی [illegible] شود و طعم دهان او بدان
سبب تلخ شود و از حلوا چشیدن [illegible] سیری در یابد
دنیا که ضد [illegible] آن و جای گیرد [illegible]
چون آن [illegible] در نفس گویند [illegible]
جای گیرد و دوستی وی در دل او استوار شود لاجرم معرفت حق
تعالی حاصل کند از معرفت چنان در دل وی بیفتد که از
لذتی که فراخور معرفت باشد حاصل گردد و بدین سبب
است که حکیمان خدای پرست [illegible] لاجرم را
مجاهدت و عبادت فرمایند تا دوستی دنیا یعنی عالم
حس از دل ایشان کمتر شود آنگاه ایشان را حکمت آموزند
تا از علم خود برخوردار شوند و دیگران از ایشان برخوردار شوند
شوند و چون جماعتی این راه را نسپرده باشند و باد هوا
آلوده بدوستی دنیا حکمت آموزند لاجرم حکمت آموختن
ایشان و بر خلق وبال گشت و هم خود و هم خلق در حکمت تا

معتقد

معتقد گشتند و از لذت عقلانی بهره ندارند و بلذت حسی
قانع گشتند و عقلا ایشان بشوبی دوستی دنیا بحس خو
گرفت و این معنی را یکی از دانایان در بیت سیم این قطعه
شعر حکیم یاد کرده است دعوت عقل آشکارا کن که عمرت بعد از
در دهان ماهی تقدیر چون ذو النون شود عیش و عقل
وقت اوحد الکا خوشتر [illegible] در صفا کانتها در جان او با ابتدا گرد
شود [illegible] از [illegible] مزاج و دور باش از دام حس هر که با دونان
نشیند همت او دون شود از نشاط [illegible] آسمانی برتر
فراز [illegible] ترکیب روزی در زمین ملعون شود چون
شود کامل کسی در خطه کون و فساد گویند چون در
آنجا چون شود لذت عقلی را با لذت حسی چگونه نسبت
توان داد و تو نفس خود را بعقل در می یابی چه لاجرم حس
از خود در می یابی پس از پوست تن [illegible] و تو [illegible] می
دانی که تو نه تنی و نه هیچ جزو از تنی و چون [illegible] بشناختی

که تو خود را بعقل در می یابی گوییم بدانکه هیچ لذت
چون دریافت نفس خود نیست و دلیل برین سخن آنست
که هر کسی را که دوست داری سبب آن سبب دوست داری
که با تو مناسبتی دارد نه بینی که هر کس که در خوی و دانش
با تو مناسبتی دارد چگونه او را دوستر می داری، اگر کسی که
با تو در خوی و دانش از تو دورتر است تا اگر کسی باشد
که خوی او ضد خوی تو باشد و جاهل محض باشد چگونه
او را دشمن گیری و از وی نگریزی پس روشن گشت که دوستی
تو مر دیگران را از مناسبت ایشانست مر ترا پس در حقیقت
تو خود را دوست می داری که رنگ و صفت خود در وی
می بینی پس معشوق حقیقی تو نفس تو است و چون خود را
بعقل در می یابی پس لذت حقیقی تو عقل باشد لذت ع
زیرا که لذت حقیقی از دریافت معشوق حقیقی باشد
پس لذت حسی لذت مجازی باشد سوال شما در فصل

بیشتر

پیشین بیان کردید که غایی لذت بکمال دریافت باشد
و معلوم است که حق تعالی از نفس کاملتر است پس لذتی
که از دریافت او خیزد بسیار از لذت دریافت نفس چون
بیشتر باشد اکنون درین فصل بیان کردید که هیچ لذت تمامتر
از لذت دریافت نفس خود نیست و این هر دو سخن خلاف
یکدیگر است پس این خلاف چگونه برداریم جواب
این سوال را مقدمات بسیار باید تا روشن شود و فهم
تو کار آنرا عاجز گرداند اما هر کس که خواهد که این جواب
را بتحقیق بداند در رسالتهاء من که آنرا رساله مبهمه خوانند
طلب کنند خلاصه این فصلها آنست که جز قوت عقلی
از قوتها دیگر که بر شمردیم قوتهایی اند که در تن جای دارند
و بدو بر پایند و خللی که بدو رسد خلل پایند و این معنی
در دفتر طبیبان بیان کرده اند و آن در تنهای دنیا اهل
و انسان درین قوتها با چهار پایان برابر اند پس انسانی که

آسایش او بیند ... تنهاست او از درجه حیوان بگذشته
است اگرچه بصورت انسانست دانا پاک که بباطن عقل
در معنی چیزها نگاه کنند او را ستوری بینند زیرا که او در
معنی ستوریست بلکه از ستور بتر است زیرا که ستور
عقل عزیزی ندارد که فرمان خدای تعالی فهم کند و مصلحت
آخرت نگاه دارد و انسان که عقل عزیزی داشت را او از
کار دنیا ورده و از ستوری پی روی شهوت چشم نابینا
کرد و نفس این چنین مردم که از ایشان مفارقت کند در علای
افتد که از صفت نتوان کرد کار او بغایت دشوار باشد
زیرا که جمله دوستان از وی بریده شوند چه دوستان
وی همه اینجهانی اند بواسطه تن دوستان خود را می
توانست چون چشم دنیایی نباشد صورتهای دنیایی
چگونه بیند و چون گوش دنیایی نباشد چگونه آواز
شنود فی الجمله در حالتی افتد که هرچه خواهد نیابد و این حالتی

عظم

عظیم دشوار است چه میدانیم که اگر کسی دو چیز را دوست دارد
چون یکی از وی جدا شود عذاب بحقیقت بوی میرسد با آنکه
هم او آن چیزی دیگر باشد که آن را دوست دارد که بدان
مشغول تواند گشت ... عذاب فراق یک دوست راست
دوستان دیگر آسان می توان کرد پس حال کسی چون باشد
که جمله دوستان وی از وی بریده شوند و هرچه که دلش بدان
داده نیابد ولکنه در آن عالم است او را الجوانه بدان سبب
که آشنایی ندارد و بیزار از عالم را و اهل متاع آن عالم خود را
نتواند دید یعنی که چشم آن عالم عقل معنی بین است و او ندارد
و این از بهر اینست که پیغمبران علیهم السلام جمله اتفاق کرده اند
که هر کس که در این عالم چشم دلش نابینا باشد در عالم آخرت
او نابینا بود زیرا که بر بیس حال این شخص همچنان باشد که
شاعر گفته است شعر هست آنچه نخواهم آنچه میخواهم
نیست   اکنون همه هست و نیست اینست مرا و اگر کسی این

حال را آنکه بشنید بسند و از این غافل باشد او را بر دوای
خواب و خورد مشغول بود و جز بکار آخرت بهیچ چیز دیگر مشغول
نشود چنانکه خواجه رضی الدین فاسی قدس الله روحه
فرماید شعر گر تو بخود و بکار خود در نگری بر تن همه
پوست همچو جامه بدری در خوردن نان و آب بینی که
همی جز زهر بیاشامی و جز خون بخوری و اگر این
چنین شخصی را قوت عقلی در کار آمده باشد و سعادت
عقلی را تصور کرده و کمال عقل را فرو گذاشته بسبب مشغولی
بمحسوسات پس عذاب او دو چندان باشد یکی عذاب
فراق دوستان یکی عذاب درماندگی از دریافتن راحت
و لذت عقلی و ازین است که پیغمبر علیه و آله السلم فرموده است
که سخت ترین مردمی در آخرت عذاب عالمی باشد که بعلم خود کار
نکرده باشد اینست بیان آتش روح سوز جان گداز که
در عالم آخرت بدکرداران و دوستان دنیا را نهاده اند

ودران

ودران هیچ شکی نیست که عالمانرا اگر بدلیل و برهان عقلی
بر بیشتر چیزها و انکارها که بر اهل ظاهر پوشیده است
آگاهی حاصل کنند و بدان عمل نکنند حال ایشان چنین
باشد اما آتش جسمانی چنانکه اهل ظاهر فهم کرده اند
ایمان بدان واجب است چه قرآن بدان ناطق است و
راست گویان گویند خبر راست نتواند بود و در قرآن و
حدیث شرح آن دوزخ بغایت تمام است که چه مایه عذاب
مار و کزدم و گرسنگی و تشنگی و گرزهای آهنین و آتش و
زمهریر در وی است حق تعالی ما را از عذاب
آخرت نگاه داراد و دوستی دنیا از دل ما بیرون کناد که سبب
عذاب آخرت جز دوستی دنیا نیست چنانکه معلوم گشت
اما شرح راحت آخرت بباید دانست که راحت آخرت نیز
بدو گونه ثابت گشته است یکی بظاهر کتابها که حق تعالی
بر بندگان فرستاده است و بظاهر سخن پیغمبران و بهشت

جسمانی بهشت و دوزخ بدلیل و برهان عقلی واین بیانهای
درست کرد تا یابان یقین جوی را حاصل شده است
وسبب این اندیشهها آن بود که ایشان بظاهر کتاب و
حدیث قناعت نکرده اند چه از پیغمبران علیهم السلام شنیده
بودند که سخن حق تعالی و سخن ما را ظاهری و باطنی
هست وبتفکر با بیرون و تعمق سخنها توان رسید تفکر را
بسیار فاضلتر از عبادت ظاهر نهاده اند چنانکه پیغمبر
صلعم فرموده است تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین
سنة می فرماید که اندیشه یکساعت بهتر است از
عبادت هفتاد ساله پس ظاهر ایمان قبول کردند و مغز
آن طلب کردند و رحمت حق تعالی سعی ایشان ضایع نکرد
و بمقصودشان رسانید واین نیز هم ببرکت رهنمایی و
روی پیغمبران دانستند ومراد ازین معنی این دو بیت است
که درین جا یاد کردیم اینست **فصل** هر در که ز بحر جان برون

آوردند

آوردند درحقه صوری بنمایش کردند جز حقه
با اهل ظاهر ننمودند معنی طلبان را نشان در بدند
اکنون گوییم حکایت بهشت ظاهر خود معلوم است نزدیک
همگنان محتاج بشرح نیست وما بازاین نامه برای دانش
جویان می نویسیم اگر بحکایت ظاهر مشغول شویم از مقصود باز
مانیم پس در بیان بهشت معنوی که بهشت جان و دل است بر وجهی
که سخن روشن تر بود بگوییم یاری در همه حال از خدای تعالی
خواهد بود **فصل** ما پیش ازین اشارت بدین بهشت
کردیم بدان فصل که کمال صورت عقلی را بیان کردیم و تحقیق
آن بمقدار تمام است اگر دانش جوی نیز اندیشه کند دور
بین بود اما درین فصل بر وجه روشن تر از آن چنانکه اهل
اهل ظاهر را نیز از آن فایده باشد و دل ایشان نیز بیاساید
تقریر کنیم بیاری حق تعالی بدانکه جمله عقلا اتفاق کرده اند
که نزدیکی بنده بحق تعالی نزدیکی جایگاه نیست چنانکه در سرای

بود و تو در برابر دیگری باشی تو دانی که نزدیک او
سوی دیگری دورتر از وی باشی که نزدیک او با
شدی تا که نزدیکی او حاصل کرده باشی و نتوانی که با او سبب م
سخن گویی و بشنوی همچنین نزدیکی خدای تعالی
محال بود زیرا که او را جایگاه نیست پس چون در ازل
هیچ جایگاه نیازمند نبود چون او بی نیاز است از
جایگاه چگونه نیازمند جایگاه بود و در جایی فرود
آید زیرا که در جایی فرود آمدن او را نا گزیر باشد که پس
در جایی باشد تا آن جای که در وی است با جای دیگر
جای رود نمی بینی که اگر شخصی که تو او را در جایگاهی بینی
از تو دورتر شود و تو خواهی که جایگاه او را بدانی که کجا
و آن جایگاه او سوال کنی اگر کسی گوید که اکنون او را هیچ
جای نیست و اکنون جایی هست که اشارت بجای
نتوان کرد که بالا است یا زیر یا راست یا چپ یا پیش یا پس

و این

11

تو این سخن را محال محض دانی و این است که عقل
بضرورت می داند که هر چیز که نیست محتاج جایگاهی
گشته و در جایگاهی فرود آید هر گز بی جای نمی تواند
بود و حق تعالی چون در ازل محتاج جای نبود چگونه
با محتاج جای شود بلکه جماعتی از محققان روشن
و آشکارا گفته اند که نفس گویا که کلامی که حقیقت انسان
اوست بی جای است و از هیچ جهت نیست و چون
نفس که آفریده اوست از جایگاه منزه است او
چگونه نیازمند جایگاه شود و علمای حق بی نیازی حق
تعالی را از جایگاه و جهت شش گانه یعنی بالا و زیر فاتحه
ایشان یاد کردیم به دلیلهای بسیار روشن کرده اند
دانش جوی را این مقدار بس بود که یاد کردیم و این
عقلا اتفاق کردند که نزدیکی بنده بحق تعالی نزدیکی صفت
اوست و معنی این سخن این است که هر بنده که صفت حق

در وی پیدا شود و او بحق نزدیک شده باشد
چنانکه شاگرد چون خوی نیکو از استاد نزدیک
شود علم استاد و خوی استاد در خود بنشاند هر که
علم و خوی او بیشتر حاصل کند او باستاد نزدیک
تر باشد و از اینجاست که پیغمبر عم فرموده است
بر امت خود که خوی خدا در خود بنشانند و لفظ
رسول عم آنست که تخلقوا باخلاق الله
یعنی خو کرده شوید بخویهای خداوند چنانکه حق
تعالی داناست بظاهر و حقیقت هر چیزی و همچنانکه
حق تعالی بر بندگان خود رحیم و مهربانست شما نیز
بر زیردستان خود رحمت کنید و باید که هر خوی
که در خود می نشاند نیت نکند الا رضای حق تعالی را
میکنم و نزدیکی او میخواهم تا حق تعالی خلعت صفات
خود در وی پوشاند و او را بهم صفت خود نزدیک

گرداند

گرداند و چون صفات حق تعالی در وی پیدا گشت و از جمله
او یکی آنست که هر چه که خواهد باشد و چندانکه حق
تعالی او را صفت نزدیکتر میشود تواناییش بآنچه می خواهد
زیادت می گردد و معنی بهشت همین است که آنچه او خواهد
بباشد و آنچه نخواهد و شک نیست که صفتهای راحت
بیش ازین نتواند بود پس دانش جوی باید که این
سخن را در جان و دل بنشاند و همواره این ناز و نعمت
را برابر نظر دل دارد و همچنین دوزخ که شرح دادیم که در سختی
دنیاست برابر نظر دارد باید که داند که آنچه عذاب
می گیرد و آنچه ناز و نعمت خواهد رسید یا رنج و سختی
دنیا که دوست دیرینه اوست از خود دور کند و یاد عما
حق تعالی کشیدن آسان گردد و نیز تا پنداری ای دانش
جوی که این آسایش و راحت که ما شرح دادیم البته جمله
در آخرت محض خواهد بود و تا نمیرد بدان نرسد این

حال نوبت وجه نیست که او فهم کرده است اری تا
نمیرد نرسد اما بقدر انکه میمیرد میرسد یعنی بقدر انکه دوستی
دنیا در دل او کمتر کرده رغبت بران حال زیادت نماید و
نه پنداری که دوستی دنیا از دل بیرون نتوانند کرد با انکه
بظاهر دنیا مشغول باشد و این همچنان باشد که کسی
که پیراهنی پوسیده است و خواهد که خشک شود با انکه
در اب باشد بلکه هران قدر پیراهن که از آب بیرون
بیرون باشد و بر افتاب باشد دارد ان قدر خشک
شود و تا در اب باشد خشک جستن ازوی محال باشد
و اگر کسی گوید بسیار از مشایخ بوده اند که ظاهر حال او
مال مشغول گشته است و بدل و جان ملازمت حق
تعالی کرده اند و ایشانرا مشغولی بدنیا زیان نداشته
است جواب وی آنست که هیچ آدمی از محمد مصطفی بزرگتر
نبوده است و او درویشی اختیار کرده است پس اگر توانگری

ازدر

از درویشی فاضلتر بودی حال او توانگری بودی بلند درویشی
در رسول علیه السلام بدرویشی فخر نموده که الفقر فخری می فرماید
که درویشی فخر منست مرا و همچنین فرمود که سلیمان پیغمبر علیه السلام
از پس پیغمبران دیگر به پانصد سال در بهشت رود با انکه سلیمان
علیه السلام از کسب خود نان خوردی و زنبیل بافتی و بهای زنبیل را
وجه قوت خود ساختی و اگر روزی زنبیل او را نخریدندی
آن روز بگرسنگی بسر بردی و در حدیث صحیح آمده است که درویشان
امت من پیش از توانگران به پانصد سال به بهشت روند
اگر مشغولی بدنیا مذهبی باز پس ماندگی توانگران پس
چراست و جماعتی از مشایخ که بدنیا مشغول بوده اند نخست
ترک دنیا کرده اند و مجاهده سخت کشیده و توانائی اندرون
حاصل کرده انگاه از راه رخصت نه از راه پرهیزکاری حساب
جنانکه را توانایان هست اندک اندک دنیا را قبول کرده اند
و با این همه چون خلوت از ایشان انصاف طلبند انصاف

دهند که ترک ایشان کنند که ما بدان مشغولیم بهترست از مشغولی
بدان واین از نقصان حال ماست بنگر که حال کاملان که
چندین مجاهده کشیده اند اینست تو که اکنون پای
در راه هوای نهادی چگونه توانی که با چندین مشغول
بودن بدنیا کار آخرت سازی **فصل** چون روشن
شد که دنیا که عالم حسی که عبارت ازان هست تا از دل
بیرون نبود عالم آخرت بدیده دل نتوان دید و نیز خسیسی
لذت دنیا را با لذات اخرت روشن کردیم اکنون میخواهیم که
مثالهایی که دانایان در حق دنیا گفته اند بعضی ازان بیارم
تا خسیسی دنیا روشن تر شود و چنان شود که گویا
نا چیزی و خسیسی او را بچشم سر می بینی **مثال** اول آنکه دنیا را
ازان روی که مردم آرامیده می بینند و حقیقت مدام
گذرانست چون سایه درختی که شخصی از راه درآید و
گرما سخت یافته باشد دران سایه خواهد که آسایش

کند

کند و سایه را ساکن و پای دار بیند چه حرکت سایه بحس
در نمی توان یافت چون خوش بخفتد سایه حرکت کند
و از وی در گذرد چون از خواب درآید خود را در گرمای
آفتاب بیند حال اهل دنیا با دنیا همین هست چون راحت
و سعادت دنیا وی روی بدو آورد دنیا را آرامگاه
خود سازد و کامرانی مشغول شود و آنرا آرامیده و با وفا
پندارد ناگاه دنیا از وی برگردد و او را در عذاب حسرت
بگذارد و این دو بیت بزبان حال در فراق او میخواند بیت
ایام وصال آن دل افروز چه بود   و آسایش آن دولت پیروز
چه بود   افزون ز هزار باره در درد و دریغ   هر شب گویم
که یارب آن روز چه بود **مثال** دوم حال خوشی دنیا
دار با دنیا چون خوش آمد خفته است با حالهای خوش
که در خواب می بیند چنان پندارد که الحق در سالها جسته بود
بدان رسیده است و روز با خوشی بسر برده و هنگام رحمت روی
نموده ناگاه چون از خواب درآید ازان حالتها هیچ در نیابد

وحسرت ان در دلش بماند و حالش همین باشد که درین
قطعه یاد کرده ایم **شعر** کار دل کان خراب می بینم
دو بیتی چون زر ناب می بینم خود رود لاله هر دو
مست و خراب بر یکی جامه خواب می بینم که لعلش
نبات می خوردم که زجرعش شراب می بینم که لطفش
گهی نواخت مرا لذت بی حساب می بینم زان خط
چون خضر باب حیات کار خود بس باب می بینم
زان دو زلف شکسته بسته او خانه غم خراب می بینم
دست بر چشم من نهاد انکس که منش بی حجاب می بینم
دست برداشت چشم من بگشود این همه خود بخواب
می بینم **مثال** سیم دنیا از ان دوری که در چشم ظاهر در وی
نگری خوب نماید و چون بچشم عقل در روی نگری بغایت
زشت نماید مانند پیرزنی است که جامه آب و نازکی دنیا
از وی برفته باشد و جز فریب و پوستی بر استخوان کشیده
ندارد و خود در جامهای رنگین اراسته است و در جای نشسته

بیش

وقف کتابخانه ... (ع)
اهدائی بنام ... کی استوان

است بغایت زیبا و روی آن رسوایی پنهان کرده و باحوالش
طنازی میکند و ناز اغاز نهاده الو بیچاره بظاهر او فریفته شود
و مدت عمر عزیز در جستن وصل او ضایع کند چون او را بچنگ
آورده و با وی خلوت سازد و آن جادوی و زنای جو فروش
کنندم نمای را با هزاران لطف چادر از سر وی در کشد انگاه
داند که با وی چه ظلم کرده است و عمر گرانمایه و بوده و سرمایه
که در جستن او ضایع شده است می زارد و هیچ سود ندارد و بر
خود این بیت میخواند مسکین من و سیهای
بی حاصل من بیچاره امید و چاره باطل من **مثال**
چهارم عیسی علیه السلام دنیا را بپل مانند کرده است و فرموده است
که دنیا بر مثال پلیست که بروی گذر کنند کاشانه و بر وی هیچ عمارت
نسازند چه پلها از بهر نشست و آرام نسازند بلکه از برای گذشتن
سازند و اگر کسی او را جای نشست پندارد و آرام کاه بشناسد
عاقلان بر وی خندند و بحقیقت این مثال روشن است چه دنیا

همچون پلی هست بر گذرگاه آخرت منزل اول مهد هست که مردم
بکودکی در وی بخسبند و منزل دوم که بطرف دیگر هست گور است
که آرامگاه بعد از مرگ است و در میان این هر دو منزل مسافتی
کوتاه هست که آنرا عمر خوانند بعضی مردم بنیمه رسیده اند و بعضی
بچهار یکی پل رسیده اند و بعضی را یکدو گام بیش نمانده است
و او غافل از آنکه باخر پل رسیده هست و از پل گذشتن
هیچ چاره نیست **مثال** پنجم از آن روی که در ابتدا
روی بتلخی آورد و آسایش و راحت نماید و باخر چون رونق
از وی بر تابد محض عذاب و زحمت باشد مانند ماری است
که اگر در وی نگرند رنگین و خوب نماید و اگر او را دست بسایند
نرم و خوش بود ولیکن چون تن گزای و جان ربای باشد
کودکان زخم مار کم دانند نقش او را نیکو خوانند
و آن مثال که امیر المؤمنین ع زده است با سلمان فارسی گفت
ای سلمان دنیا چون ماری است رنگین بر نیکویی و نرمی

او نوعی

او فریفته مشو از زخمش بر حذر باش دل بر دنیا منه
که یاد بی وفاست آن روز که بدان شادان تر باشی پرهیز
از او کن که او از دوری وفا بی کسی که مردم دل بر وفای او
بنهند که باید ترا گوید من زان تو ام زنهار دل بدان
سخن فرا خود نشوی **مثال** ششم دنیا چون شمشیرست
زر اندوده و گوهر نشانده و کنارش برنده و دامن گرانست
و مردم نادان که دست بر پشت شمشیر می مالند و بدان می
نازند و بتماشای آن مشغول گشته اگر از کناره غافل شود
ناگاه چندانکه پشت او را بفراغت همی مالد دست بر کناره
او رسد بسودن همان باشد و انگشت بریدن همان
مبین نرمی پشت شمشیر تیز کنارش نگر کان زخم دست
است **مثال** هفتم دنیا دریاییست که چون آراسته
باشد مردم در وی فرو روند و مروارید و مرجان آورند
و بکشتیها از وی بگذرند و سودکی در خانه برند اما عاقل

بران فریفته نشود واگر ناگاه درجوش آید هزار جان ما
بیک طپانچه موج اندر برون برد وخواجه را باسرمایه
وسود فرو برد چنانکه شاعر گوید شعر مغرور مشو
بسود دریا خواجه کو خواجه وسود ومایه راخود
بسی مثال هشتم دنیا را دانایان بطعام مثل زده اند
زیرا که طعام هرچند خوبتر وشیرینتر نجاست او گنده
تر باشد همچنین متاعهای دنیا چندانکه ازان لذت
بیشتر یابند ودوست تر دارند چون می گذارند حسرت
بیشتر بینند وفراق بر دل سخت تر ودشوارتر آید حقیقت
در فراق دوستان کنند و چندانکه متاع دنیا بیشتر باشد که
فراق او جان کندن سخت مثال نهم حال دنیا با قومی ماند
که بدین عقل در وی نگاه کنند و چنانکه عقل فرماید در وی
زندگانی کنند وگروهی که از سر غفلت در وی روند وبشهوت
وحرص عمر گذرانند چون حال قومی بود که در کشتی نشستند

بجزیره

17

بجزیره رسند ودران جزیره سنگ ریزهای بسیار رنگین
بود خوش رنگ وخوش بوی ودرختان تر وتازه
بی شمار ومیوههای خوش طعم اما ناسازگار ومرغان
خوش آوا وازخوب دیدار وکشتی بان بامردم گفت
که از کشتی بیرون روید وپراگنده شوید هرکس بگوشه
رفتند بعضی که دانایان بودند چون از حاجت ضروری
فارغ شدند بزودی سوی کشتی آمدند وجای فراخ تر
اختیار کردند وبنشستند وبعضی از کشتی غافل بودند و سنگ
ریزه وگل می چیدند چون هنگام رفتن کشتی آمد بشتافتند
وبجهد وجهد بسیار بکشتی رسیدند وخود را در کشتی انداختند
جایگاه تنگ یافتند ونتوانستند که سنگ ریزها در کشتی
نهند آنرا بر سر خود نهادند وبا بار گران وجای تنگ
بساختند وبعضی از آن مردم را غفلت بر ایشان مستولی
شد وچنان فریفته شکلها وشگفته گلها ومفتون آواز

بلبل و دیوانهٔ بهار و درختان گشتند که بکلی یاد ابنای جنس
کردند و چندان از ساحل دور رفتند که بانگ یاران
بدیشان نمی رسید تا کشتی روانه گشت بعضی را از کشتی
یاد آمد و با گران باری بشتافتند و کشتی دریافتند
و بعضی را کشتی بکلی فراموش شد و در میان بیشه‌ها می
گشتند و این هر دو گروه هلاک گشتند بعضی بگرما و بعضی بسرما
تلف شدند و آن قوم که سنگ ریزها و گلها سوی کشتی
بردند روزی چند بر آمد رنگ آن سنگها بگشت و گلها
پژمرده شد و بعضی گنده شد و جز اندوه چیزی در دریا
چاره نداشتند و بعضی از خوردن میوه‌ها رنجور شدند چون
بشهر رسیدند مبتلا و بسیار با جان محنت آمدند کشتی
کشتی مثال راه شریعت و عقل و کشتیبان بر مثال پیغمبران
و عالمان ربانی که میراث بران ایشانند و جزیره مثال دنیا
و سنگریزه و گلها و مرغان مثال شهوات دنیا که از چندگونه

ست

18 ست و مردم را که در کشتی نشستند این مثال عالمان که بعضی
بدنیا باز ماندند و هلاک شدند و بعضی با بار گران از
مال و جاه راه شریعت سپردند و باخر توبه کردند و درد
دنیا از دل بدر کردند هم در دریا خلاصی یافتند و بعضی چون
باخرت رسیدند در رحمت باز جستند کشیدند پس از آن
خلاص یافتند و آن قوم که بدنیا بقدر حاجت ضروری بیش
بنه داشتند ایشان را هیچ زحمت نرسید و خوش دل و آسوده
بمنزل رسیدند   دهم مردم که در دنیا چیزی بدیشان
رسد بعضی بکفاف قناعت کنند و بعضی حریصی نمایند
همچون شخصی که مهمان خانه سازد و آن را بانواع صورتها
بیاراید و طبقهای زرین و نقره گین در روی نهد و مردم
را مهمانی کند بعد از گروهی بترتیب یکدیگر در آیند و طبق
زرین و سیمین پیش ایشان نهند عود سوز زرین بر روی
نهاده و گلاب دان زرین مردی که دانا باشد چون بوی خوش

بیافت و تماشای طبقها بکرد و باز دهد بد خوئی و شکر
کند تا دیگری نصیب خود از آن برد و دیگری در زیر
برآویزند و او بی خود باشد پندارد که آنرا ملک او
ساخته‌اند بستانند تا با خود برد خدمتکاران طبق از
وی باز گیرند و او فریاد برآرد و جنگ آغاز کند
اسما بدور مال است می‌ستانید حال مردم نادان با مردم را
نعمه همچنین هست مرد دانا چون دنیا بیند و رسد شکر حق
تعالی بگذارد و دل بر آن ننهد و چون از وی می‌ستانند
دلتنگی ننماید و داند که خلق همه مهمان حق تعالی اند هر گاه
که خواهد دنیا از وی باز گیرد و مردم نادان چون دنیا
روی بدیشان آورد پندارد که همیشه با ایشان خواهد بود
از ابد دل و جان نگه دارد و چون از ایشان بدیگری رود فریاد
برارند و شکایت کنند از حق تعالی و سبب آن حسرتها
بنادانی ایشان هست   یازدهم امیر المؤمنین ع

نموده است

نموده است که مثال مردم در دنیا چون گروهی اند که در کشتی
نشسته و هر کسی بگوشه (از) کشتی جای خود ساخته اند و آنرا
خانه خود دانسته و با یکدیگر دوستی بنیاد نهاده و مهر
ورزی می‌کنند و از رفتن غافل شده اند خود را ساکن
می‌پندارند کشتی ایشان را می‌برد چون بساحل منزل رسد کشتی
بان گوید از کشتی بیرون روید ایشان هر یک بطرفی می‌روند و آن
جایگاه و دوستان که با ایشان خوی کرده اند وداع کنند
و بمفارقت ضروری تن در دهند   دوازدهم چون
دنیا زن خوب صورت زشت سیرت بی وفا کاسار
بصورت خوب مرد ابلهی فریبد و در دام عشق خود می
کشند و بد سیرتی و بی وفائی و جفا پیشگی ایشان را در عذاب
می‌دارد و هر یک راحت که با استغنائش می‌رسد هم از او
می‌کشند و هر یک نوازش هزار رنج می‌برند ابلهان دیده زور
آن بیان که چگونه بکسب بر رسند و چون رسیدند

برخیزد که پیش فلان میروم و این بیت لایق است در حق من

معنی — ای رسانیده شبی با پیوندی — بنشسته

هنوز رخت بر نبندی — بنشستم و در فراق تو می گریم

برخیزی و بر گریه من بخندی — تا عاشق بیچاره ترک

حسن محبوب نکند ممکن نیست که هرگز روی راحت و معشوق

آسایش بیند — سپرده ام آورده اند که اندر

روزگار گذشته پادشاهی بود و پسری داشت که در

کمال سیرت و هنر پروری انگشت نمای جهانیان بود

و در جمال و صورت و دلبری دل مردان و زنان ربوده او و دلبری

چون بحد بلوغ رسید او را از پادشاه زادگان روزگار

دختری چون صد هزار نگار بخواستند عروسان آسمان

اتفاق نکاح افتاد تا دیده دختر را چون دل و دیده دوست

داشت و بیاد او هر روزگار میگذشت نزدیک آن پدر را

بخدمت و چاپلوسی بتعجیل کار عروسی وصیت میکرد و

تاریکی

تاریکی فراق با امید شب وصال بسر می آورد تا بعد از

اشتغال بسیار کار عروسی ساخته گشت با وعده وصال

دوست امید در بسته شد پس هر شب و روز وصال

چنانکه رسم عاشقان صاحب جاه باشد بفرمود تا ساز

طرب و آلت عیش را بباغی نزدیک که نسخه از بهشت

جاودان و جای بزم و کامرانی بود آن روز بپا جمال

جانان صاغر بران کار برد چنانکه زمانه اختیارش

از دست ربوده بود چون شب در رسید خیال جمال

یار او را بران داشت که تنها بر نشیند و در حجله گاه

معشوقه پیش گیرد چون پاره براند سرمستش از راه

سر در سوی گورستان نهاد چراغی از دخمه می تافت

چون خیال نیست که از خوابگاه عروس می یابد در دخمه رسید

قضارا دختری را بگورستان آورده بودند چنانکه عادت کبران

باشد و او را بجامهای رنگین آراسته و بوبهای دکان

بروی پراکنده و در میان مردکان بر تختی خوابانیده چون
بسی بسیار در رخمه باز کرد اورا چنان خیال افتاد که آن
مردکان جمله زنان اند که از بهر عروسی حاضر شده اند وان
دختر خفته عروس هست که بر تخت نشسته بر تخت رفت و اورا
در کنار گرفت چنانکه عادت باشد با وی بخفت و در کنار
وی بخواب رفت چون ستمکاران و یاران پادشاه زاده را
چون اورا دریا نیافتند و اسب او حاضر دیدند گمان
بردند که بشهر رفته است جمله روی سوی شهر نهادند
چون بدان سرای رسیدند و حال بپرسیدند او خود
نیامده بود این خبر بپادشاه و خانان رسید سواران
را از هر سوی فرستادند راه سوی او نبردند و هیچ
کس را در خاطر نیامد که او گورستان را خوابگاه ساخته
است فی الجمله آن سور ماتم گشت چون شاه زاده از
خواب مستی در آمد خود را در میان مردکان دید مرده را

درکنار

در کنار گرفته و لب و دهانش با آب دهن مرده آلوده و تن
و جامهایش بوی مرده گرفته سخت بهراسید و نفرتی
عظیم در وی افتاد از در رخمه بیرون دوید و هزار لعنت بر باده
پرستی و عشق بازی کرد و بیم آن بود که خود را هلاک
کند صبح صادق دمیده بود و جهان روشن گشته چنانکه
مردم از دور یکدیگر را بشناختندی سواری از ستمکاران
که بطلب او بیرون آمده بود چون اورا بدید بشناخت
آواز بر داد چون ستمکاران رسیدند حال بپرسیدند
جوابش داد که وقت قضاء حاجت راه سوی آب بردم
خود بشستم آنگاه اورا بکنار جویی بردند سر و اندام
بشست جامه ستمکاران در پوشید و جامه خود بوی داد
که تو این را بشوی و بپوش و بر اسب سوار گشت و روی
سوی شهر نهاد اکنون بدانکه پادشاه زاده مثال انسانیست
که از گوهر ملایکه هست و دختر جفت اوست و معشوق

مثال حورانند که از بهر او آمده اند و عشق او با حقیقت

خود مثال میل طبیعی است که در نهاد انسانست با

اهل بهشت که شهر اصلی و خانه دیرینه اوست آنچه

شنیده که آدم صلوات الله علیه اول در بهشت بود بسوی

گناه از آنجا بیرون افتاد مستی و باده خوردن مثال

دور افتادن اوست از معرفت نفس خود و غافل گشتن

از صفات روحانی خود و آن نخر مرده مثال دنیاست

و مشوقان دنیائی و مشغول گشتن او مثال آگاه گشتن

انسانست از ناکسی و پلیدی و زشتی دنیا و تن و انجام

شستن مثال توبه کردن اوست از محبت دنیا و دل

سوی شهوتها و نعمتهای آن جهانی نا شایسته نهفت

شود و باز گشتن سوی مادر و پدر رفتن سوی ارواح

پاک و فرشتگان آسمانی که در بهشت اند چون از این مثالها

فارغ شدیم خواستیم که این نامه را بسخنی از ادریس پیغمبر ع

تمت

ختم کنیم تا نامه فرخنده تو باشد انشاء الله تعالی چنین

گویند که ادریس پیغمبر ع فرموده است که خردمان می گویند

که دنیا فریبنده است خلق را می فریبد و این سخن چنین

نیست زیرا که فریبنده کسی باشد که خوی نیک بی خو

بد هر دو دارد و خوی بد را پنهان دارد و خوی نیک را

آشکارا کند تا بوقت فرصت بدی نماید و برنجاند و حال

دنیا بدین وجه نیست زیرا که دنیائی و دانست رنج رسانی

او از خویهای بد اوست اما از خلق پنهان نمی دارد چندین

بار ترا و دوستان ترا برنجانیده است اما چون تو رغبت بیش

کرفته و التفات برنجانیدن او نمی کنی و باز دلگی اسباشی

که از او بتو می رسد او را دوست می داری چون رنج او بتو

میرسد چرا او را فریبنده خوانی بلکه تو خود را می فریبی که

نیکی و بدی دنیا را هر دو دیدی و بدی او را فراموش کردی

و نیکی او را برابر نظر خود داشتی پس خود فریبنده باشی نه دنیا

اگرچه

تمت کلام المحقق الموسوم

والله اعلم بالصواب   تم فی شهر ربیع الاول سنه ۱۰۵۱

ای جوشش آید قضا مرواشود چون مرعوا جای تحیر کرد
کجا جای فرح کیرد شخص   آمدیم باسر حدیث منبر سیم
که جای ائمه هدی ست اگر کویم که این منبر از منبر کبریا
وانبیا برتر است بود که مرا غالیان نسبت کنی و اگر
کویم که پالان شتر بود مرا برافضیان بازیدی همی ام
که مرا با توجه می باید کرد   اخر توجه مرعی و ترا با
حه حورند مکر بین البته که غالی ورافضی نکس بود که بر
دعوی بینت بیارد و بر دعوی حجت ندارد
کرت سودای آن دارد که این سودا برون ای نبی
سودا که خواهی یافت تر در ارحیلین سودا   ای خواجه
اگر غم مسلمانی دامن دلت کرفته است و دم سود تعصب
دامنت نمی کردد   ارحال وکال این منابر بپرس
تا بشناسی که کونت من بیت موس   منبر کبریا جلست عرش

خلا منبر انبیا چیست تکیه کاه مصطفی منبر ائمه هدی چیست
پای کاه مرتضی اگر عرش عرش از فوق پایه یافت از برتر کان
سم براق سوار معراج یافت اگر منبر بیه از منزلت برتر حه
رسید از پای قاب قوسین رسید اکنون بنگر که تا
ازین دو منبر کدام از هره آن بود که با کف مصطفی که منبر
مرتضی بود برابری نماید یا دعوی برتری تمهید کند جای
امینت عرش را کجا پایه آن بود که با یکاه علی منه تو کوید
و باره در راه کمی و بیشی بوید اگر عرش ست که تاج عرش
سرجهانست تاراج برق اوست که طلقتك ثلثا لا ارا جعله
اگر کلشن دوستن کرو بپاست خواجه کردسان منادی کنان
افتخار اوست که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار اگر
اقبالی دارد اسیر قهر قوت قوت نماز اوست قوت جسرش
که از قوت نماز دستی چرخ دار کردش باز داشتی   ردت
علیه الشمس لما فاته وقت الصلوة وقد دنت للغروب   ازی کفتم

اگر آفتابی اسیر قوت قوت اوست اگر ماهی دارد نام
نیکیش بهم ناحی اوست که انا کالشمس وعلی کالقمر اگر زهره
دارد دلاله سرای خاتون عصمت اوست انگه زان
چرخ گردان زهر آید در سرای زهره دارد کس که گوید این همه بیش
کم سرای عجب می آید که کتف مصطفی پای مرتضی باشد
عجب نمی آید که پشت او جای جگرگوشگان زهرا باشد
که نعم المطی مطیکما ونعم الراکبان انتما وابوکما خیر منکما نی
نکرد جایگاه و پایگاه پسران و پدری داند که چنانکه
کتف از پشت برتر است پدر از پسران برتر است
بر عرصه لافتی سبق من بردم وز سوره
هل اتی ورق من بردم در پایه فزت ورب الکعبه
جان پیش نهاده بر طبق من بردم از عایشه صدیقه
چنین روایت است که وی گفت کنا نتور اولادنا بحب
علی بن ابی طالب الصدیقه چه می گوید می گوید که در رو رکار

ماهی بود

ماهی بود که از مادر در وجود آمدی با دوستی پسر ابوطالب
بر او عرضه کردی اگر چشم او از گریه باز ایستادی و دهان او
بخنده بگشادی ما را ظاهر شدی که نسب او طاهر است پاک
زاده است از دو پاک پاک زاده نه عجب می آید که پاک پا
پاک می میرد که الطیبات للطیبین نه بینی که آن حیوان ضعیف نحل
که نام او نحل است چون جای وحی پاک آمد که واوحی ربک
الی النحل و محل و مکان او پاک آمد که ان اتخذی من الجبال
بیوتا و من الشجرة و مما یعرشون و طعم و خورش او پاک آمد
که ان ثم کلی من کل الثمرات سورتی از قرآن پاک الا دست
پاکان نشاید لا یمسه الا المطهرون و اما ماهی از نسب پاک
از پشت او الا پاکان و پاک زاده نیاید که و یطهرکم تطهیرا
و معروف و منسوب شدند بصورتی که در آن ذکر و عد
و وعید و شرح حال شقی و سعید بود نام او سوره النحل
آمد و سروری که فرمان ده انس و جان بود نام او بر

النحل شد بیاید مقری بسم الله الرحمن الرحیم جانوران
مجلس ان دعاگوی در رسان دانی که ان نحل و مگس
ضعیف را این نام بنگ چه صفت واین دو تشریف بزرگ
از کجاست از انجا که اورده اند که در عهد خلافت امیر
شمشیرزن قبله و قدوه مرد و زن مفخر مهتر و غالب
پسر بوطالب مردی درویش دل ریش بود که قوت و تو
او ازین مگس انگبین لعاب دهر بیش بود روزی
از روزها برخاست بعزم انکه از خانه داران طعمه بوسی
کند خانه از خانه خالی یافت اه و دو حسرتها بر کشید سوی
بی برگی برد ماغنش غالب شد در طلب خانه دران حرب
وشیرین موم وانگبین بکوه وصحرای گشت و در و دشت
می جست ناگاه چشمش بر کوه بلند افتاد ترک نازان اهل و عیال
خویش را دید بر سر بلند کوهی خانه ساخته که در بلندی
با اسمان سخن می گفت چندانکه خواست باواز خویش را

خویش

خویش که ان کدخدایان را با سر کدخدایی بر د مسیر نشد ما
با خواجه قنبر داد گفت ای امام ما و دو مایی ما را از دست
زنبوران بازرس انکه معلم دعا بیامد و بزبان بی زبانان
کلمه چند بگفت واشارت بکوه کرد راست که اواز امیر النحل
بر ایشان رسید زلزله بر ایشان افتاد و لولو بر ایشان
شد بزبان حال گفتندی که ما پیش فرمان سالهاست تا
کمر طاعت بر میان داریم مهر پسر بوطالب بر میان جان داریم
شعر تا مهر تو بر سر زبان بنهادیم تا مهر تو در میان جان
بنهادیم بجملگی کوچ کردند و در وی مسکن بنهادند از ان روز
باز تا امروز حرز و ورد ایشان است شعر ای امیر المومنین
مستیم در فرمان تو عشقم کشیدیم اندر لشکر و دیوان تو
ای خواجه که تاج کرامت بر سر تو نهاده اند که ولقد کرمنا بنی آدم
و کمر فرمان برداری بر میان بری و بحری بسته اند که و حملناهم

فی البر والبحر در بر و بحر وشب وروزی باکت می فرستند که ورزقناهم
من الطیبات و بر بسیار آفرید کاینات سرافرازی می دهند که
وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا در راه فرمان بری
سپاسی کم از یکسی مباش اول بدانکه ترا که آفرید که لو که وفی
انفسکم افلا تبصرون واز بهرچه آفرید که وما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون بطاعت از بهرچه فرمود که لیطهرکم
لیطهرکم ویزکیهم اطاعت که فرمود که اطیعوا الله واطیعوا
الرسول واولی الامر منکم حق تعالی بندگان را بندگی ازبرای
ان می فرماید که هیچ شرف بالای بندگی نیست اگر بنده را
پایه ازین بلندتر بودی اول آدم پیغمبر علیه السلام اظهار بندگی
نمودی قال انی عبد الله اتانی الکتاب اما شرط بنده
آنست که بندگی کسی کند که تن وجانش از دست آزرد
دو جهانش او ستد از همه عالم گذرست از هم جان و

دولت

دولت ای توی کو کل عالم را گوهری ناگوهری بیچاره فرزند
آدم از مختصری و کوتاه دیدگی که همت نان وجامه دارد
خاص سلطان حقیقی می گیرد که قل من یرزقکم من فی السماء و
الارض و کم حرمت سلطان مجازی می بیند نمی داند که جمله
سلاطین دنیا بنده سلطان آخرت اند که ان کل من فی
السموات والارض الا اتی الرحمن عبدا ای همت بلند داری
وبخدمت هر کسی سر فرو نمی آری بندگی بندگان مکن و کرامت
هر کسی مبند در راه بندگی خدای کم از سگی مباش که سعید
نه سال گرسنه وتشنه سر بر آستان بندگی خدای نهاد که
وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید با سبانی بندگان خاص
خدای کرد چون ترا ابتدای کرم داد از بندگی جای گریز
نداری که یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار
السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان بار
در وگریز که ففروا الی الله چون خویش برست خویش مریز و لا

ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة مفسدی بلیه باشی که فلا در بجا (خویش)
نشناسی که خدای شناسی از خویشتن شناسیست که من عرف
نفسه فقد عرف ربه حال سفر خویش باز دان تا از کجا می آیی
و بکجا می روی اخر نمی دانی که اول کار وجود تو قبضهٔ خاک و قطرهٔ
ناپاک است که و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم
جعلناه نطفة فی قرار مکین و آخر کار تو حفرهٔ سهمناک است
و عقبهٔ خطرناک که فلا اقتحم العقبة ترا در میان این دو مرحله
هایل حیله بسیار رو باد و کبر و داد کجاست که رفتی که از زبان
رسل و بیان کتب وعظ و پند نمی شنوی و طبل و کوچ (کوچ)
لشکر آخرت نمی بینی کدام روز است که خیلی بی شمار و لشکری
گران از سرای دنیا بصحرای عقبی می روند و جان و جای
خویش بقابض جان و وارث خان و مان می سپارند
امیر المومنین علیه السلم می گوید خدای را عز و جل سه لشکر است
که مدام می روند و بپای کوچ می کنند لشکر اول لشکر اصلاب است

که بر دوم

۳۰

که بر دوام از ارحام سیر می کنند لشکر دوم لشکر ارحام است که
بروی زمین نمی شناسند لشکر سیم لشکر پشت زمین است
که بشکم خاک مسارعت می نمایند منها خلقناکم و فیها نعیدکم
و منها نخرجکم تارة اخری هر گاه این سه لشکر سابق از رفتن فرو
مانند و از کوچ باز کوچ پا سایند ملک عزرائیل بسر ایشان دود و
اسرافیل در آید بیک نفخهٔ صور دمار از صور برآرد و نفخ فی
الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض بدم دوم نفخه
صور رندانیان سر از خاک لحد بر کنند فاذا هم قیام ینظرون
روز عمل باخر رسید طومار دعوی در نوشتند خانهٔ تکلیف
خراب کنند بازار معامله بر اندازند کلاه سلاطین در خاک
افتد تن سلاطین دنیا پای سپر اهل عرصات شود تبرا
را که روی بقبله بود و دل ببازار بوادی ویل اندازند که
فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون الذین هم مال
دارانی را که بسیاری مال تفاخر جویند الهیکم التکاثر داغ
بر اعضای ایشان نهند که یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها

حیا مهم وحنو بهم وظهورهم بیلا رهای مدعیان باطل
شود که وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون طبل طامات
بشکنند صندوق لباسات را قفل بردارند شعر
روزی آخر بشکنند این طبل طامات ترا قفل بردارند
صندوق صندوق لباسات ترا یوم لا یغنی مولی عن
مولی شیئا فرزند از فرزند و برادر از برادر گریزد که
یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه ندانم تا تو بیچاره آن
روز را چه چاره ساخته از مقام راحه ذخیره نهاده اگر
گوئی شفاعتم دست گیرد که ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر
من امتی نخست غلط میخوانی که در خبر اهل شفاعت بعضی امت
باشند که تو از میان بدر باشی دیگر آنکه ذخیره شفاعت نصیب
بعضی از امت صاحب شریعت وامت بر دو قسمت است امت
دعوت وامت اجابت امت دعوت کافه آدمیانند که قل
انی رسول الله الیکم جمیعا معلوم است که منکر کلمه شهادت
امت هست واز کرامت شفاعت محروم وامت اجابت که بزبان

کلمه

کلمه شهادت میرانند بهفتاد و سه فرقه متفرق شده اند
طایفه که نجات عنوان نامه ایشانست در میان فرقه
متفرقه پنهانست اکنون دو قفل بر بسته بر در خانه نجات
تو یکی شفاعت نا معین دیگر نجات نامبین ندانم تا روز
قیامت این دو قفل تو بکدام کلید گشاده خواهد شد
دانی چه کن عقل را کار فرمای بنا د علم و عمل پای در این
بادیه مردم خوار نرفته راه احتیاط بر گیر بعبودگی لا
یکی دان که فاعلم انه لا اله الا الله یکی میخوان که قل هو
احد دوی از ذات او بر گیر تا مشرک نشوی هر چه یا
جز یزدی از دین بود هر چه نشان شعر هر چه بینی جز
خدا آن بت بود درهم شکن چون بریده امامت ابی
بمنهاج راست برو و طریق مستقیم را تا نهفته می کن
دل صاحب ادا کرسالت را سفینه عشق و کمر مکوی
صاحب امانت امامت را از الایش رسوی بسوی تا اینجا

بازبین شد
۱۳۷۱ش

در سفینه من زرکیها انجا جانیت دهند ولجا الشفاعت
شفاعتی لاهل الکبایر من امتی دست کیرید و نفعنا
الله وایاکم وصلی الله علی محمد واله اجمعین تمت الرساله

ومنها در قوتهاء باطنه واو بر دو قسم است قسم اول
منقسم میشود به پنج قسم زیرا که وی یا دریابنده و حرکت
دهنده است ولیس و یا دریابنده و تصرف کننده
وان چیزی که دریابنده هست ولیس یا دریابنده صورت
است واورا حس مشترک خوانند و یا نگاه دارنده
صورتست واورا خیال خوانند واوآنست که تخیل
کند صورت چیزها را بعد از انکه از حس مشترک غایب
شوند و یا دریابنده معانی جزویات چون دوستی
زید و دشمنی عمرو وانرا قوت وهمیه خوانند و یا نگاه
دارنده است مر این معانی را واورا قوه حافظه
خوانند وان قوتی که مدرکه و متصرفه هست که تصرف

کند

کند در چیزهای که در خیال هست بتفصیل و ترکیب بان اعتماد
که ترکیب کند صورت آدمی که وی را دو سر بود تا حاصل گرداند
سر آدمی از تن تا حاصل شود اورا آدمی از تن تا حاصل شود
اورا آدمی بی سر واین قوت را متفکره خوانند اگر نفس ناطقه
بکار دارد و متخیله اگر قوت وهمیه بکار دارد و محل حس
مشترک مقدم بطن اول هست از دماغ ومحل خیال آخر او
بود ومحل وهم متخیله بطن اوسط ومحل حافظه بطن
موخر از و واز بهر آن خاص گردانیده اند این قوتها را
باین مواضع که چون آفت می رسد بیکی از این مواضع خلل
می یابد فعل قوتی که نسبت کرده اند بران موضع قسم دوم
منقسم میشود بدو قسم برانگیزنده است بفعل یا فعل کننده
وانرا قوت شهوانی خوانند اگر برانگیزنده بود بچیزهای لذیذ
وغضبی خوانند اگر برانگیزنده بود بدفع مکروه و فعل کننده
که ازوی صادر شود حرکت اعضا بواسطه عصبها و فرو گذا

شتن

و او مبداء قوت بر حرکت حیوانرا تمت

ومن هذه الفقيرة كتبت هذه الرسالة المجموعة وظني انها ايضا من
مصنفات العلامة المحقق الطوسي قدس سره

بسم الله الرحمن الرحيم

شکر و عزت و سپاس و منت مر خدایرا است جلت عظمته
که چندین هزار خلق و امر بی فکری و رویتی باشارت
کن فیکون ایجاد فرموده الا له الخلق والامر و آدمی را بتشریف
ولقد كرمنا بني آدم وحملناهم في البر والبحر ورزقناهم من الطيبات
مخصوص گردانیده است و حقیقت عظمت جلال خود را بر
ایشان عرضه کرده که کنت کنزا مخفیا فاردت ان اعرف
و معرفت خود را سبب نجات و مراتب و درجات ایشان
فرموده است که اولئك لهم الدرجات العلی و در زبور فرموده
است که اعرف نفسك تعرف ربك و هم رسول ع فرموده است
که من عرف نفسه فقد عرف ربه و خبر سیما و ثبت له ان الله تبارک

و تعالی خلق آدم علی صورته مقصود انموذج معرفت ذات
که او را حی و قادر و عالم آفرید تا ملک تعالی را بشناسد
و نیز اهل حجت گفته اند که آدم را بصورت آدم آفرید
و حجت اول نیکوتر است و معرفت حق تعالی کلی بهشت چنانکه
فرموده است فاعلم انه لا اله الا الله و اسم صورت کلمه لا اله
الا الله است که چون بزبان راند از قتل و غارت خلاص
یابد و اگر برهان قاطع و حجت واضح اثبات واجب الوجود
کند و عمل صالح با ان مقرون کرد از عذاب حق تعالی
ایمن گردد که الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئك لهم
الامن وهم مهتدون که اگر مقلد باشد باتفاق علماء اهل
دوزخ باشد چنانکه کفار گفته اند انا وجدنا اباءنا علی امة
وانا علی آثارهم مقتدون پس هر کسی را بحسب عقل و قدرت سعی باید
کوشید اما با خلاص باید کرد و کوشید چنانکه فرموده است
که الا لله الدین الخالص و خالص چیزی را گویند که غیر او با او نباشد

وچراغی دیگر با او قرار نیارد وانز قربیة هست بحضرت حق
سبحانه وتعالی وهیچ عرضی دیگر دینی ودنیاوی آنجا قرار
نیارد الا لله الدین الخالص تا ببرکت معرفت حق تعالی
دل را نوری وروشنایی پدید آید که حق تعالی نور معرفت
خود را بنور چراغ وشمع تشبیه داده هست که مثل نوره
کمشکاة فیها مصباح تا آخر آیه وهم فرموده هست که أفمن
شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه ونور معرفت
حق تعالی از نور نار ونور شمس بالاتر هست چه نور آفتاب را
میغ مانع شود ونور نار را بادی هلاک شود اما نور حق تعالی آن
صفت آسمان محکم زد وهیچ چیز مانع نمیشود که الیه یصعد
الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه وخانه را که شمع در و
سوزد دزد در آنجا نیارد رفت که رسوا شود پس دلی را
که نور معرفت حق تعالی در قرار دارد شیاطین پیرامون آن
نیارند گردید که رسوا شوند ودیگر که اگر در خانه روشنی باشد

صاحب

صاحب خانه را هر متاعی باشد تواند گرفت اما اگر ظلمت باشد
الجمله او را باز نتواند گرفت پس دلی که نور معرفت هر آنچه
کخواهد طلب تواند کرد ودیگر که چراغی که روشن باشد
صاحب چراغ را ودیگران را که در حوالی باشند نور آن همه
کس رسد وهیچ نقصان نپذیرد واگر خانه را شمعی سوزد
پس دلی که نور معرفت حق تعالی دارد صاحب خود را منور
دارد ودیگران نیز از و منور شوند ونور آن زیادت گردد
وهیچ نقصان نپذیرد واگر شمعی سوزد روشنی باشد صاحب
خانه را انسی باشد وشاد باشد واگر آن روشنی منطفی
شود مستوحش گردد وغمگین گردد پس دلی که نور معرفت
حق تعالی دارد پیوسته خوشدل وخرم باشند واگر آن نور
مفارقت کند والعیاذ بالله مغموم ومحزون گردد ودیگر که چراغ
را حافظی باید تا او را نگاه دارد پس چراغ معرفت را نیز
مانی باید واز فضل ورحمت حق تعالی ومن یرد الله ان یهدیه

بشرح صدره للاسلام وکلمه توحید راکه اسم صورت معرفت
حق هست برجمله کلمات تفضیل داده است که ولذکر الله
اکبر ودر اول فطرت که رسول ع فرموده هست که اول ما
خلق الله تع نوری کلمه توحید را بر ساق عرش نبت فرموده
است وهرگز کلمه توحید دو موضع هست یکی دل مومن
ودیگری ساق عرش واز قلب ولسان مومن که کذشته
جز بر عرش قرار نمی کیرد والعمل الصالح یرفعه واین کلمه
توحید را در قرآن مجید سی وهفت جایکاه بتصریح ونحوه
است وصوره لا اله الا الله دو موضع هست یکی در سوره
محمد صم فاعلم انه لا اله الا الله ودیگری در والصافات
کانهم کانوا اذا قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون وباقی
را صور مختلفه هست چنانکه لا اله الا انا ولا اله الا انت
ولا اله الا انت ولا اله الا هو والخ باسم توحید معروف
است چنانکه ومثل کلمه طیبه وکلمه التقوی ویثبت الله

الذین

الذین امنوا بالقول الثابت وجعلها کلمة باقیة در
کلمه توحید را فضیلت بسیار است وصفات بی شمار
بعضی از انکه الحمد علما واهل تحقیق درج کرده اند و از
راویان معتمد وناقلان صادق القول از ائمه معصومین
یا امیر المومنین ومحمد رسول الله وجبرئیل امین علیه السلام از
حضرت حق جل وعلا شنیده ومشهور کردانیده کفته شود
تا هرکس لمن یجا نظری اندازد ببرکة این کلمات او را ملکی
ودین بزیارت کردد ان شاء الله العزیز وبرای سرخیز را
مختلفند ونام هریک آوردن باطناب خواهد انجامید
اقتصار بایمه معصومین علیهم السلم کرده شد واز رسول صم
روایتست که ملک سبحانه وتعالی فرموده هست که من قال لا
اله الا الله خالصا مخلصا وجبت له الجنة قالوا یا رسول
الله وما معنی الاخلاص قال اما الاخلاص فان یعنه د

بلا هواء ولسان بلا غيبة ودروغ وقلب بلا ريا وشبهة
وبطن بلا حرام مال فرموده است که هرکه لا اله الا
الله را خالص با خلاص بر زبان براند جای وی بهشت
گفتند یا رسول الله اخلاص چیست گفت اخلاص چهار است
اول دین است که هوا وشواغل دنیا با او نباشد و زبان
اینست که با او هیچ دروغ وغیبت با او نباشد و دل آنست
که هیچ ریا وشکوک در آنجا نباشد و شکم آنست که هیچ حرام
در آنجا نباشد در خبر است که در شهرهای حین کلیست
که چون بشکفد بیک پهلو نوشته که لا اله الا الله محمد رسول
الله و در پهلوی دیگر نوشته است لا اله الا الله علی وصی
رسول الله در خبر آمده است که در شهرهای محیط مغرب گلها
کفتار او اینست که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
روایتست از جابر بن عبد الله الانصاری از امام المتقین جعفر
الصادق ع از امیر المومنین ع از رسول ص که چون حق تعالی

در نیز دا

کتابخانه حسینیه ارشاد

صالح قال اخبرنا الفقيه العالم المتكلم الاديب
اللغوي ناصر الدين راشد بن ابراهيم بن
اسحق البحراني قال اخبرنا السيد ابو الرضا
فضل الله الراوندي الحسيني عن السيد ابي
الصمصام ذي الفقار الحسيني عن الشيخ الامام
ابي علي بن ابي جعفر الطوسي عن الشيخ ابي
عبد الله المفيد عن الشيخ الصدوق محمد
بن بابويه عن والده عن الشيخ ابي القاسم
سعد بن عبد الله القمي عن الشيخ ابي جعفر
احمد بن محمد بن عيسى عن الثقة علي بن الحكم
الكوفي عن الثقة داود بن النعمان الانباري
عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق
عليه السلام قال ان عمارا اصابته جنابة فتمعك
في التراب كما تتمعك الدابة فقال له رسول

الله صلى الله عليه وآله وهو يهزأ به يا عمار
تمعكت كما تتمعك الدابه فقلنا له فكيف
التيمم فوضع يديه على الارض ثم رفعهما
فمسح وجهه ويديه فوق الكف قليلا

نسخ

الحديث الثامن ما اخبرني به السيد
الامام شيخنا الاعظم المرتضى عميد
الدين قدس الله روحه عن خاله الامام
السعيد العلامه شيخ الاسلام جمال
الدين قدس الله روحه عن الشيخ مفيد
الدين ابي عبد الله محمد بن جهيم بن علي
بن ابي المجد بن ابي الغنائم بن الجهيم
الاسدي الحلي عن السيد الفقيه العلامه
شمس الدين ابي علي فخار الموسوي عن
الشيخ الفقيه نزيل مهبط وحي الله ودار

هجرة

هجرة رسول الله سديد الدين ابي الفضل
شاذان بن جبرئيل القمي عن عماد الدين
محمد بن ابي القاسم الطبري عن الشيخ الفقيه
ابي علي الحسن بن ابي جعفر الطوسي عن
والده عن الشيخ ابي عبد الله المفيد عن
شيخه الشيخ ابي القاسم جعفر بن محمد
بن موسى بن جعفر بن قولويه القمي عن
والده محمد عن ابي القاسم سعد بن عبد
الله القمي عن ابي الجون المنبه بن عبد الله
التميمي عن الحسين بن علوان الكلبي عن ابي
خالد عمرو بن خالد الواسطي عن الشهيد
ابي الحسين زيد بن علي بن الحسين بن علي
بن ابي طالب عليهم السلام عن ابيه عن جده
علي عليه السلام قال سالت رسول الله صلى

الله عليه وآله عن الجنب والحايض يعرقان
في الثوب حتى يلصق عليهما فقال ان الحيض
والجنابة حيث جعلهما الله عز وجل ليس في
العرق فلا يغسلان ثوبهما الحديث
الثاني ما اخبرني به السيد الامام عميد
الدين ايض عن جده الامام النسابة فخر
الدين ابي الحسن علي بن الاعرج الحسيني
عن السيد العلامة النسابة جلال الدين
ابي القاسم عبد الحميد بن فخار عن والده
عن السيد النسابة جلال الدين عبد الحميد
بن التقي عن السيد الامام ضياء الدين
الراوندي عن السيد شرف السادة المرتضى
بن الداعي الحسيني الرازي عن الشيخ الفقيه
العلامة ابي عبد الله جعفر بن محمد بن احمد

بن

بن العباس الدوريستي عن والده عن
الشيخ الصدوق ابي جعفر محمد بن علي
بن بابويه القمي عن السيد حمزة بن محمد العلوي ونحي
عن الشيخ ابي الحسن علي بن ابراهيم بن هاشم
القمي عن والده الشيخ ابي اسحق ابرهيم
بن الهاشم عن الحسين بن الحسن الفارسي
عن سليمان بن جعفر عن اسمعيل بن ابي
زياد السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
الماء الذي تسخن بالشمس لا توضأوا به و
لا تغتسلوا به ولا تعجنوا به فانه يورث
البرص الحديث التاسع ما اخبرني السيد
الامام شيخنا عميد الدين ايض قال اخبرنا
خالي الامام السعيد المجد شيخ الاسلام

جمال الدين قال اخبرنا السيد الامام
العادل الطاهر ازهد اهل زمانه ذو الكرامات
رضي الدين ابو القاسم علي بن موسى بن
جعفر بن محمد بن محمد بن احمد بن محمد بن
احمد بن محمد الطاوس عن الشيخ الامام
العلامه رئيس المتكلمين سالم بن محفوظ
بن عزيزة الحلي عن الشيخ نجيب الدين
يحيى بن سعيد الاكبر عن الشيخ عربي بن
مسافر العبادي عن الشيخ الياس بن هشام
الحايري عن الشيخ ابي الوفا عبد الجبار بن
عبد الله المقري الرازي عن شيخه الشيخ
الامام ابي جعفر الطوسي عن الشيخ ابي
الحسين علي بن احمد بن محمد بن طاهر القمي
المعروف بابن ابي جيد عن الشيخ ابي جعفر

محمد

محمد بن الحسن بن الوليد عن الشيخ ابي العباس
عبد الله بن جعفر بن الحسين الحميري القمي عن
الثقة هارون بن مسلم بن سعدان سر من
راي عن مسعدة بن صدقة العبدي عن
الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق
عليه السلام عن ابيه ابي جعفر محمد بن علي الباقر
قال ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
امرهم بسبع ونهاهم عن سبع امرهم
بعيادة المرضى واتباع الجنائز وابرار
القسم وتشميت العاطس ونصر المظلوم
وافشاء السلام واجابة الداعي ونهاهم
عن التختم بالذهب والشرب في آنية الذهب
والفضه وعن المياثر الحمر وعن لباس
الاستبرق والحرير والقز والارجوان

اقول بعض هذه الاوامر ليست للوجوب
وخرجت عنه من جملة للوجوب بادلة
اخرى وكذا بعض هذه المناهي والتشميت
بالشين المعجمة وبالسين المهملة ايضا الدعاء
للعاطس مثل يرحمك الله قال ثعلب والا
بالسين لانه ماخوذ من السمت وهو القصد
وقال ابو عبيدة الشين المعجمة اعلى في
كلامهم واكثر وافشاء السلام نشره و
الاستبرق الديباج الغليظ فارسي
معرب والارجوان صبغ احمر شديد
الحمرة **الحديث العاشر** ما اخبرني
به السيد العلامة النسابة تاج الملة و
الدين ابو عبد الله محمد بن معية قراءة
عليه بالحلة سادس عشر شعبان سنة اربع

وخمسين

وخمسين وسبعمائة قال اخبرني الشيخ الفقيه
نجم الدين ابو القاسم عبد الله بن علوي
بن حمدان الحلي قال اخبرني الشيخ الفقيه
القاري المتقن الزاهد سديد الدين ابو
القاسم جعفر بن علي بن مليك الحلي
قال اخبرنا الشيخ العلامة سديد الدين
احمد بن مسعود الحلي عن شيخه الفقيه
العلامة فخر الدين ابي عبد الله محمد بن
ادريس الحلي عن الشيخ نجم الدين عبد
الله بن جعفر بن محمد بن موسى بن
جعفر بن محمد بن احمد بن العباس
الدوريستي عن ابيه عن جده عن جده
جعفر بن محمد بن احمد عن الشيخ ابي
عبد الله المفيد عن الشيخ الصدوق ابي

جعفر بابويه عن جعفر بن الحسين عن الشيخ
ابي جعفر محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري
عن والده عن ابي علي محمد بن عيسى بن
عبد الله الاشعري القمي عن الثقة ابي بن ما لله
محمد حماد بن عيسى الجهني البصري قال
سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول خرج
رسول الله ص الى تبوك فكان يصلي على
راحلته صلوة الليل حيث ما توجهت به
فيومي ايماء قال وسمعت ابا عبد الله
ع يقول قال ابي رضي الله عنه قضى رسول
الله ص بشاهد ويمين وسمعته يقول
قال ابي ع ما زوج رسول الله ص شيئا
من بناته ولا تزوج شيئا من نسائه على
اكثر من اثنا عشرة اوقية ونش يعني نصف

اوقيه

اوقيه وسمعته يقول قال ابي ع قال علي
بن ابي طالب عليه السلام بعث رسول الله ص
بديل بن ورقاء الخزاعي على جمل اورق
ايام منى فقام ينادي في الناس الا لا تصوموا
فانها ايام اكل وشرب اقول قال صاحب
الصحاح عن الاصمعي الجمل الاورق من
الابل الذي في لونه بياض الى سواد و
هو اطيب الابل لحما ومنه قيل للرماد
اورق وللحمامة و الذئب ورقاء وعن
ابي زياد الذي يضرب لونه الى الخضرة
واعلم ان هذا النهي مختص بالناسك
لا بكل من حضر منى **الحديث الحادي عشر**
ما اخبرني به شيخنا الامام فخر الدين ابو
طالب محمد بن الامام السعيد جمال الدين

الحسن بن المطهر قال اخبرني شيخي و والدي
جمال الدين الحسن بن المطهر قال اخبرني الشيخ
الامام نجم الدين ابو القاسم جعفر بن
الحسن بن سعيد الحلي قال اخبرني السيد العالم
الزاهد جمال الدين احمد بن يوسف بن العريضي
قال اخبرني الشيخ برهان الدين محمد بن محمد
القزويني عن السيد ابي الرضا فضل الله
الراوندي عن السيد ابي الصمصام ذي الفقار
الحسيني عن السيد الامام الاعظم المرتضى
شيخ الاسلام ذي المجدين ابي القاسم
علي بن سيد الطاهر الاوحد ذي المناقب
ابي احمد الحسين الموسوي عن الشيخ ابي عبد الله
المفيد عن الشيخ ابي جعفر بن بابويه عن
الشيخ ابي جعفر محمد بن الحسن بن الوليد عن

الحسين

الحسين بن الحسن بن ابان القمي عن الشيخ الحسين بن
سعيد القمي عن الثقة النضر بن سويد الصيرفي
الكوفي عن الثقة الجليل عبد الله بن سنان
الكوفي الخازن عن الامام ابي عبد الله
جعفر بن محمد الصادق ع قال ان رسول
الله ص كان في الصلوة والى جانبه الحسين بن
علي فكبر رسول الله ص فلم يحر الحسين التكبير
فكبر رسول الله ص فلم يحر الحسين التكبير ثم كبر
ثم لم يزل رسول الله ص يكبر و ع يعالج الحسين
التكبير فلم يحر حتى اكمل سبع تكبيرات فاحار
الحسين في السابعة قال الصادق ع فصارت
سنة وروى هذا الحديث زرارة عن ابي
جعفر ع عن رسول الله صلى الله عليه و
آله الحديث الثاني عشر ما اخبرني به الشيخ

الامام فخر الدين ايضا عن والده عن الامام
السعيد المحقق خواجه نصير الملة والدين
محمد بن محمد الحسن الطوسي عن والده عن
الامام فضل الله الراوندي عن السيد
المجتبى ابن الداعي الحسيني عن الشيخ ابي جعفر
الطوسي عن الشيخ ابي الحسن بن احمد القمي
عن ابي جعفر محمد بن الحسن بن الوليد عن
الشيخ الجليل ابي جعفر محمد بن الحسن بن
فروخ الصفار القمي عن الثقة الصدوق
ابي يوسف يعقوب بن يزيد بن حماد الانباري
عن الشيخ الاعظم الاوثق الصدوق ابي
احمد محمد بن ابي عمير الازدي عن الثقة
عمر بن اذينه عن الثقة العالم ابي الحسن
زرارة بن اعين الشيباني عن الامام ابي

جعفر

محمد بن علي الباقر عليه السلم قال بينا رسول
الله ص جالس في المسجد اذ جاء رجل فقام
يصلي فلم يتم الركوع والسجود فقال رسول
الله ص نقر كنقر الغراب لئن مات هذا و
هكذا صلوته ليموتن على غير ديني الحديث
الثالث عشر وبالاسناد عن ابن ابي
عمير عن ابن اذينه عن زراره عن
ابي جعفر ع قال قال رسول الله ص اذا
زالت الشمس فتحت ابواب السماء وابواب
الجنان واستجيب الدعاء فطوبى لمن
رفع له عمل صالح الحديث الرابع عشر
ما اخبرني الشيخ الامام فخر الدين ايضا
عن والده عن السعيد المغفور السيد
الامام الزاهد العالم المتبحر جمال

جعفر ع

الدين ابي الفضايل احمد بن موسى بن جعفر
الطاوس العلوي الحسني قال اخبرنا السيد
محي الدين محمد بن عبد الله بن زهرة الحسيني
قال اخبرنا الفقيه رشيد الدين ابو جعفر
محمد بن علي بن شهراشوب المازندراني
عن السيد الجليل ابي الفضل الداعي بن
علي الحسيني السروي عن الشيخ المفيد عبد
الجبار المقري عن الشيخ ابي جعفر الطوسي
عن ابي عبد الله الحسين بن عبد الله الغضايري
عن الشيخ ابي جعفر بن بابويه عن والده عن
الشيخ ابي القاسم سعد بن عبد الله القمي عن
الشيخ الجليل ابي جعفر احمد بن محمد بن عيسى
الاشعري القمي عن الحسين بن سعيد الا
هوازي عن الثقة فضالة بن ايوب الازدي

عن

عن الثقة حماد بن عثمان بن زياد الرواسي
المعروف بالناب قال حدثني محمد بن موسى
الهذلي عن علي بن الحسين قال قال لي رسول
الله ص اذا قمت في صلوتك فاقبل على الله
بوجهك يقبل عليك فاذا ركعت فانشر
اصابعك على ركبتيك وارفع صلبك
واذا سجدت فمكن وجهتك من الارض
ولا تنقر كنقر الديك الحديث العاشر
١ وبالاسناد عن فضالة عن العلاء عن
محمد بن مسلم عن الامام ابي جعفر الباقر
عليه السلام قال اتى رسول الله ص رجلان من
ثقيف ورجل من الانصار فقال له الثقفي
حاجتي يا رسول الله فقال له سبقك اخوك
الانصاري فقال له يا رسول الله اني عجلان

علي ظهر سفر فقال له الانصاري اني
قد اذنت له يا رسول الله فقال له رسول
الله ان شيت سالتني وان شيت نباتك
فقال نبني يا رسول الله قال جئت تسالني
عن الصلوة وعن الوضوء وعن الركوع
وعن السجود فقال اجل والذي بعثك
بالحق ما جيت اسالك الا عنه فقال له
رسول الله ص اسبغ الوضوء واملا يديك
من ركبتيك وعفر جبينك في التراب و
صل صلوة مودع خرجه ابن ابي عمير
عن معاوية ورفاعة ولم يذكر وضوءا اه
الحديث السادس عشر وبالاسناد المقدم
عن ابي جعفر احمد بن محمد بن عيسى
عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد

عن يحيى الحلبي عن محمد بن مروان عن ابي
عبد الله قال جاء رجل الى النبي ص فقال
يا رسول الله اني اريد ان اسالك فقال
له رسول الله ص سل ما شيت فقال تجعل لي
على ربك الجنة قال قد تحملت لك ولكن
اعني على ذلك بكثرة السجود الحديث السابع
عشر وبالاسناد المقدم عن يعقوب
بن يزيد الانباري عن ابن ابي عمير عن
اسمعيل البصري عن الفضيل عن ابي
عبد الله ع قال دخل رسول الله ص المسجد
وفيه ناس من اصحابه فقال اتدرون
ما قال ربكم قالوا الله ورسوله اعلم قال
ان ربكم يقول هذه الصلوة الخمس المفروضا
من صلاهن لوقتهن وحافظ عليهن

لقيني يوم القيمة ولم عندي عهد ادخله
الجنة ومن لم يصلهن لوقتهن ولم يحافظ
عليهن فذاك الي ان شيت عذبته وان
شيت غفرت له الحديث الثامن عشر
ما اخبرني به شيخنا المرتضي عميد الدين
عن خاله الامام الاعظم السعيد المرحوم
المغفور جمال الدين عن الشيخ الامام
المحقق نجم الدين ابي القاسم جعفر
بن سعيد الحلي عن والده الحسن بن يحيى
بن سعيد عن جده عن الشيخ ابي عبد
الله محمد بن ادريس عن عربي بن مسافر عن الياس
بن هشام عن ابي علي المفيد ابن شيخنا
ابي جعفر الطوسي عن الشيخ ابي يعلي
سلار بن عبد العزيز الديلمي عن سيدنا
الشريف

الشريف المرتضي علم الهدي ذي المجدين
ابي القاسم علي بن الحسين الموسوي عن
الشيخ المفيد عن الشيخ ابي جعفر محمد بن
بابويه عن والده عن الشيخ ابي القاسم سعد
بن عبد الله القمي عن الشيخ احمد بن محمد
بن عيسي عن الحسين بن سعيد عن حماد
بن عيسى عن معاوية بن وهب عن الامام
ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع
قال كان المؤذن ياتي النبي ص في الحر في صلوة
الظهر فيقول له رسول الله ص ابرد ابرد
الحديث التاسع عشر وبالاسناد عن حماد
عن معاوية بن وهب او معاوية بن عمار
عن الصادق ع قال اتي جبرئيل رسول
الله ص بمواقيت الصلوة فاتاه حين زالت

الشمس فأمره فصلى الظهر ثم أتاه حين زاد
الظل قامة فأمره فصلى العصر ثم أتاه حين غربت
الشمس فأمره فصلى المغرب ثم أتاه حين
سقط النجم فأمره فصلى العشاء ثم أتاه حين
طلع الفجر فأمره فصلى الصبح ثم أتاه الغد حين
زاد الظل قامة فأمره فصلى الظهر ثم أتاه حين
زاد الظل قامتين فأمره فصلى العصر ثم أتاه حين
غربت الشمس فأمره فصلى المغرب ثم أتاه حين
ذهب ثلث الليل فأمره فصلى العشاء ثم أتاه حين [فأمره]
فصلى الصبح ثم قال ما بينهما وقت **الحديث العشرون**
وبالإسناد المقدم عن الحسين بن سعيد
عن النضر بن سويد عن عبد الله بن سنان
قال سمعت الصادق جعفر بن محمد ع يقول أخر
رسول الله ص ليلة من الليالي العشاء

الشفق

نور الصبح م

الآخرة

ع ع

الآخرة ما شاء الله فجاء عمر فدق الباب
فقال يا رسول الله نام النساء ونام الصبيان
فخرج رسول الله ص فقال ليس لكم أن تؤذوني
ولا تأمروني وإنما عليكم أن تسمعوا وتطيعوا
الحديث الحادي والعشرون ما أخبرنا به مولانا
الشيخ الإمام الأعظم شيخ الإسلام فخر
الدين أبو طالب محمد بن شيخنا الإمام
الأعظم حجة الله على الحق جمال الدين أبو
منصور الحسن بن المطهر دام ظله بالحلة في شهر
شوال سنة ست وخمسين وسبعماية عن والده
الإمام المذكور عن جده الإمام السعيد
الزاهد العابد الفقيه سديد الدين
أبي المظفر يوسف بن المطهر عن الفقيه
مجد الدين محمد بن محمد بن علي بن محمد

الاعلم

المغربي قاضي مازندران عن الشيخ ظهير
الدين ابي الفضل محمد بن قطب الدين
الراوندي عن والده قطب الدين عن
الشيخ ابي جعفر بن الحسن الحلبي عن الشيخ
ابي جعفر الطوسي عن ابن ابي جيد عن
محمد بن الحسن بن الوليد عن الحسين بن
الحسن بن ابان عن الشيخ الثقة الحسين
بن سعيد بن حماد عن سعيد بن مهران
رضي الله عنه قال اخبرنا عبد الله بن المغيرة
عن ابي ايوب قال حدثني ابو بصير قال
قال الامام ابو عبد الله جعفر بن محمد
الصادق ع ان رسول الله ص قال لاصحابه
ذات يوم ارايتم لو جمعتم ما عندكم من الثياب
والابنية ثم وضعتم بعضه على بعض

الكتم

اكنتم ترونه يبلغ السماء فقالوا لا يا رسول
الله فقال يقول احدكم اذا فرغ من صلوته
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اكبر ثلثين مرة فهن يدفعن الهدم
والغرق والحرق والتردي في البير واكل
السبع وميتة السوء والبلية التي نزلت
على العبد في ذلك اليوم وهن المعقبات
الحديث الثاني والعشرون وبالاسناد عن
ابن ابي عمير عن عمر بن اذينة عن ابي جعفر
الباقر ع قال سلم عمار بن ياسر علي رسول
الله ص فرد عليه ثم قال ابو جعفر ع السلام
اسم من اسماء الله عز وجل الحديث الثالث
والعشرون وبالاسناد المقدم عن الشيخ
الامام جمال الدين عن الامام السعيد

خواجه نصير الدين ابي جعفر محمد بن محمد
بن الحسن الطوسي قدس الله روحه عن الامام فضل
الله الراوندي عن السيد ذي الفقار
بن معبد المروزي عن السيد الامام
المرتضى الاجل علم الهدى ابي القاسم
علي بن الحسين بن موسى بن محمد بن ابراهيم
بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن
الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام نقلت
من خط السيد العالم محمد بن معد الموسوي
بالمشهد المقدس الكاظمي في سبب تسميته
علم الهدى انه مرض الوزير ابو سعيد محمد
بن عبد الرحمن سنة عشرين واربعمائة فرأى
في منامه امير المؤمنين علي عليه السلام وكانه يقول له
قل لعلم الهدى يقرأ عليك حتى تبرأ

فقال

فقال يا امير المؤمنين ومن علم الهدى قال عليه السلام
علي بن الحسين الموسوي فكتب اليه فقال
المرتضى رضي الله عنه الله الله في امري فان
قبولي لهذا اللقب شناعة علي فقال الوزير
والله لا اكتب اليك الا ما امرني به امير
المؤمنين فعلم القادر بالله بالقضية فكتب
الى المرتضى تقبل يا علي بن الحسين ما لقبك
به جدك عليه السلام فقبل وسمع الناس حقنا الى
السيد قال اخبرنا الشيخ ابو عبد الله المفيد
عن ابي الفضل محمد بن عبد الله بن المطلب
الشيباني عن ابي جعفر محمد بن جعفر بن
بطة عن احمد بن ابي عبد الله البرقي
قال اخبرنا فضالة عن الحسين بن عثمان
عن ابن بسطام قال كنت عند ابي عبد الله

جعفر بن محمد الصادق ع فاتى رجل
فقال جعلت فداك انى رجل من اهل
الجبل وربما لقيت رجل من اخوانى فالتزمه
فيعيب علي بعض الناس ويقولون هذا
من فعل الاعاجم واهل الشرك فقال
ولم ذاك وقد التزم رسول الله ص جعفرا
وقبل بين عينيه فقال له الرجل كيف هذا
فقال انه يوم افتتح خيبر فلم يلبث ان
قدم جعفر قد جاء فقال رسول الله ص
بايهما انا اشد فرحا بقدوم جعفر او
بفتح خيبر فلم يلبث ان قدم جعفر فالتزمه
رسول الله ص وقبل ما بين عينيه وجلس
الناس كانما على رؤوسهم الطير فقال
رسول الله ص ابتدا منه يا جعفر قال

لبيك

لبيك يا رسول الله فقال الا امنحك الا
احبوك الا اعطيك فقال له جعفر بلى
يا رسول الله قال فظن الناس انه سيعطيه
ذهبا او فضة فقال انى اعطيك شيا
ان انت صنعته كل يوم كان خير الك
من الدنيا وما فيها وان انت صنعته
بين كل يومين غفر لك ما بينهما او كل
جمعة او كل شي او كل سنة غفر لك (شهر)
ما بينهما قال ثم قال تصلى اربع ركعات
تكبر ثم تقرا فاذا فرغت قلت سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر
خمس عشرة مرة فاذا ركعت قلتها عشرا
فاذا رفعت راسك فقلتها عشرا
فاذا سجدت فقلتها عشرا واذا

رفعت راسك قلتها عشرا واذا سجدت
قلتها عشرا واذا رفعت راسك قلتها
عشرا وانت قاعد قبل ان تقوم فذلك
خمس وسبعون تسبيحة في كل ركعة فذلك
ثلثماية تسبيحة في اربع ركعات فقال له
ابالليل اصليها ام بالنهار فقال لا ولا
تصلها من صلوتك التي كنت تصلي قبل
ذلك **الحديث الرابع والعشرون** اخبرني
شيخنا عميد الدين ابو عبد الله عبد
المطلب بن الاعرج الحسيني قال اخبرنا جدي
فخر الدين علي بن الاعرج انبانا عبد الحميد
بن فخار انبانا والدي انبانا شاذان بن
جبرئيل انبانا العماد محمد بن القاسم الطبري
انبانا ابو علي الحسن انبانا والدي اخبرنا

شيخنا

شيخنا المفيد ابو عبد الله انبانا ابو جعفر
محمد بن علي بن الحسين بن بابويه قال حدثنا
محمد بن الحسن الصفار عن ايوب بن نوح
عن محمد بن ابي عمير عن سيف بن عميرة عن
ابي حمزة بن دينار الثمالي عن الصادق
جعفر بن محمد ع قال الاشتهار بالعبادة
ريبة ان ابي حدثني عن ابيه عن جده
عليهم السلم ان رسول الله ص قال اعبد الناس
من اقام الفرايض واسخى الناس من
ادي زكوة ماله وازهد الناس من اجتنب
الحرام واتقى الناس من تادي زكوة ماله
للحق فيما له وعليه واعدل الناس من
رضي للناس ما يرضى لنفسه وكره لهم
ما يكره لنفسه واكيس الناس من كان

اشد ذكرا للموت واغبط الناس من كان
تحت التراب قد امن العقاب ويرجو الثواب
واغفل الناس من لم يتعظ بتغير الدنيا
من حال الى حال واعظم الناس في
الدنيا خطرا من لم يجعل للدنيا عنده
خطرا واعلم الناس من جمع علم الناس
الى علمه واشجع الناس من غلب هواه
واكثر الناس قيمة اكثرهم علما واقل
الناس قيمة اقلهم علما واقل الناس
لذة الحسود واقل الناس راحة البخيل
وابخل الناس من بخل بما افترض الله
عليه واولى الناس بالحق اعلمهم به واقل
الناس حرمة الفاسق واقل الناس
وفاء الملوك واقل الناس صديقا الملك

واقل

الناس الطماع واغنى الناس من لم يكن
للحرص اسيرا وافضل الناس ايمانا احسنهم
خلقا واكرم الناس اتقاهم واعظم
الناس قدرا من ترك ما لا يعنيه و
اورع الناس من ترك المراء وان كان
محقا واقل الناس مروة من كان كاذبا
واشقى الناس الملوك وامقت الناس
المتكبر واشد الناس اجتهادا من ترك
الذنوب واحكم الناس من فر من جهال
الناس واسعد الناس من خالط كرام
الناس واعقل الناس اشدهم مداراة
للناس واولى الناس بالتهمة من جالس
اهل التهمة واعتى الناس من قتل غير
قاتله وضرب غير ضاربه واولى الناس

بالعفو اقدرهم علي العقوبة واحق الناس
بالذنب السفيه المغتاب واذل الناس من
اهان الناس واحزم الناس اكظمهم للغيظ
واصلح الناس اصلحهم للناس وخير الناس
من انتفع به الناس **الذنب الخامس والعشرون**
وبالاسناد المقدم عن ابن بابويه حدثنا علي
بن عبد الله الوراق انبانا سعد بن عبد
الله عن ابراهيم بن مهزيار عن اخيه علي
عن الحسن بن سعيد عن الحارث بن محمد
بن النعمان الاحول صاحب الطاق عن
جميل بن صالح عن ابي عبد الله جعفر
بن محمد الصادق ع عن ابائه عليهم السلام
قال قال رسول الله ص من احب ان
يكون اكرم الناس فليتق الله عز وجل
ومن

ومن احب ان يكون اتقي الناس فليتوكل
علي الله ومن احب ان يكون اغني الناس
فليكن بما عند الله عز وجل اوثق منه بما
في يده الا انبئكم بشر الناس قالوا بلي يا
رسول الله قال من ابغض الناس وابغضه
الناس ثم قال الا انبئكم بشر من هذا
قالوا بلي يا رسول الله قال الذي لا يقيل
عثرة ولا يقبل معذرة ولا يغفر ذنبا
ثم قال الا انبئكم بشر من هذا قالوا بلي
يا رسول الله قال من لا يؤمن شره ولا
يرجي خيره ان عيسي بن مريم قام في بني
اسرائيل فقال يا بني اسرائيل لا تحدثوا
بالحكم الجهال فتظلموها ولا تمنعوها
اهلها فتظلموهم ولا تعينوا الظالم

علي ظالم فيبطل فضلكم الامور ثلثة امر بين
لك رشده فاتبعه وامر بين لك غيه
فاجتنبه وامر اختلف فيه فرده الي الله
عز وجل الحديث السادس والخمسون اخبرني
الشيخ الامام فخر الدين ابو طالب محمد بن
الحسن بن المطهر قال انبانا والدي وعمي
رضي الدين علي اخبرنا والدنا انا الفقيه
احمد بن مسعود انا الفقيه محمد بن ادريس
انا عربي بن مسافر انا الياس بن هشام
انا ابو علي الحسن انا والدي اخبرنا شيخنا
المفيد انا ابو جعفر بن بابويه قال حدثنا
ابي ثنا علي بن ابراهيم عن ابيه عن الحسين
بن يزيد النوفلي عن اسمعيل بن ابي
زياد السكوني عن الصادق جعفر بن محمد

عن

عن ابيه عن ابائه عليهم السلم قال سيل رسول الله
ص اي المال خير قال زرع زرعه صاحبه واصلحه
وادي حقه يوم حصاده قيل يا رسول الله
فاي المال بعد الزرع خير قال رجل في غنم
قد تبع بها مواضع القطر يقيم الصلوة ويؤتي
الزكوة قيل يا رسول الله فاي المال بعد الغنم
خير قال البقر تغدو بخير وتروح بخير قيل
يا رسول الله واي المال بعد البقر خير
قال الراسيات في الوحل المطعمات في المحل
نعم الشي النخل من باعه فانما ثمنه بمنزله
رماد علي راس شاهق اشتدت به الريح في
يوم عاصف الا ان تخلف مكانها قيل
يا رسول الله فاي المال بعد النخل خير
فسكت فقال له رجل واين الابل قال فيها

الشقاء والجفاء والعناء وبعد الدار تغدو
مدبرة وتروح مدبرة لا ياتي خيرها الا من
جانبها الاشم اما انها لا تعدم الاشقيا
النجم الحديث السابع والعشرون وبالاسناد
المتقدم الى ابي جعفر بن بابويه قال ثنا محمد
بن ابراهيم بن اسحق ثنا احمد بن محمد الهمداني
ثنا الحسن بن القاسم قراءة ثنا علي بن ابراهيم
بن المعلى ثنا ابو عبد الله بن محمد بن خالد ثنا
عبد الله بن بكير المرادي عن موسى بن جعفر
عن ابيه عن جده عن علي بن الحسين عن
ابيه عليهم السلام قال بينا امير المومنين
رسول الله صلى الله عليه واله ذات يوم جالس مع اصحابه يعبيهم للحرب اذ اتى شيخ عليه شحبة السفر فقال اين امير المومنين فقيل
هو ذا فسلم عليه ثم قال يا امير المومنين
اني اتيتك من ناحية الشام وانا شيخ
كبير قد سمعت فيك من الفضل ما لا احصي

واني

واني اظنك ستغتال فعلمني مما علمك الله قال
نعم يا شيخ من اعتدل يوماه فهو مغبون ومن
كانت الدنيا همته اشتدت حسرته عند فراقها
ومن كان غده شرا من يومه فهو محروم ومن
لم يبال ما رزي من اخرته اذا سلمت له دنياه
فهو هالك ومن لم يتعاهد النقص من
نفسه غلب عليه الهوى ومن كان في نقص فالموت
خير له يا شيخ ارض للناس ما ترضى لنفسك
وات الى الناس ما تحب ان يوتى اليك
ثم اقبل على اصحابه فقال يا ايها الناس
الا ترون الى اهل الدنيا يمسون ويصبحون
على احوال شتى فبين صريع يتلوى وبين
عائد ومعود واخر بنفسه يجود واخر
لا يرجى واخر مسجى وطالب الدنيا والموت

يطلبه غافل وليس بمغفول عنه وعلي اثر الماضي
يصير الباقي فقال له ربيع بن صوحان العبدي
يا امير المومنين اي سلطان اغلا واقوي
قال الهوي قال فاي ذل اذل قال الحرص
علي الدنيا قال فاي فقر اشد قال الكفر
بالله بعد الايمان قال فاي دعوة اضل
قال الداعي بما لا يكون قال فاي عمل افضل
قال التقوي قال فاي عمل انجح قال الطلب
ما عند الله قال فاي صاحب شر قال المزين
لك معصية الله قال فاي الخلق اشقي قال
من باع دينه بدنيا غيره قال فاي الخلق اقوي
قال الحليم قال فاي الخلق اشح قال من اخذ
المال من غير حله فجعله في غير حقه قال فاي
الناس اكيس قال من ابصر رشده من غيه فمال

اعلى

الي

الي رشده قال فمن احلم الناس قال الذي لا يغضب
قال فاي الناس اثبت رايا قال من لم يغره الناس
من نفسه ولم تغره الدنيا بتشوفها قال فاي
الناس احمق قال المغتر بالدنيا وهو يري ما فيها
من تقلب احوالها قال فاي الناس اشد
حسرة قال الذي حرم الدنيا والاخرة ذلك
هو الخسران المبين قال فاي الخلق اعمي قال
الذي عمل لغير الله يطلب بعمله الثواب من
عند الله عز وجل قال فاي القنوع افضل
قال القانع بما اعطاه الله قال فاي المصائب
اشد قال المصيبة في الدين قال فاي الاعمال
احب الي الله عز وجل قال انتظار الفرج قال
فاي الناس خير عند الله عز وجل قال اخوفهم
لله واعلمهم للتقوي وازهدهم في الدنيا

بالتقوى

قال فاي الكلام افضل عند الله عز وجل قال
كثرة ذكره وتضرعه اليه والدعاء قال فاي
القول اصدق قال شهادة ان لا اله الا
الله قال فاي الاعمال اعظم عند الله عز وجل
قال التسليم والورع قال فاي الناس اصدق
من صدق في المواطن ثم اقبل ع علي الشيخ
فقال يا شيخ ان الله خلق خلقا ضيق الدنيا
عليهم نظرا لهم وزهدهم فيها وفي حطامها
فرغبوا في دار السلام التي دعاهم اليها
فصبروا علي ضيق المعيشة وصبروا علي المكروه
واشتاقوا الي ما عند الله من الكرامة وبذلوا
انفسهم ابتغاء رضوان الله وكانت خاتمة
اعمالهم الشهادة فلقوا الله عز وجل وهو
عنهم راض وعلموا ان الموت سبيل من مضى و

من

بقي فتزودوا والاخر تهم غير الذهب والفضة
ولبسوا الخشن وصبروا علي الذل وقدموا
الفضل واحبوا في الله وابغضوا في الله اولئك
المصابيح واهل النعيم في الاخرة والسلام
فقال الشيخ فاين اذهب وادع الجنة وانا
اراها واري اهلها معك يا امير المومنين
جهزني بقوة اقوي بها علي عدوك فاعطاه
امير المومنين ع سلاحا وحمله وكان في
الحرب بين يدي امير المومنين يضرب قدما
وامير المومنين يعجب مما يصنع فلما اشتدت
الحرب اقدم حتى قتل رحمه الله الحديث الثاني
والعشرون اخبرنا الشيخ الفقيه العلامه
رضي الدين علي بن احمد بن المزيدي قال
اخبرنا الفقيه محمد بن احمد بن انا بجيب

الدين محمد بن نما اخبرنا والدي ابو البقا
هبة الله بن نما انا ابو عبد الله الحسين بن محمد
بن احمد بن طحال المقدادي انا ابو علي انا والدي (لدى)
انا ابو عبد الله الحسين بن عبيد الله الغضايري (برى)
انا ابو جعفر بن بابويه حدثنا محمد بن القاسم
المفسر الجرجاني ثنا يوسف بن محمد بن زياد
وعلي بن محمد بن سنان عن ابويهما عن مولانا
ابي محمد الحسن العسكري عن ابيه عن ابائه
عليهم السلم قال قال رسول الله ص لبعض اصحابه
ذات يوم يا عبد الله احبب في الله وابغض
في الله ووال في الله وعاد في الله فانه لا
تنال ولاية الله الا بذلك ولا يجد رجل
طعم الايمان وان كثرت صلوته وصيامه
حتى يكون كذلك وقد صارت مواخاة

الناس

الناس يومكم هذا اكثرها في الدنيا عليها
يتوادون وعليها يتباغضون وذلك لا
يغني عنهم من الله شيئا فقال الرجل يا رسول (سولـ)
الله كيف لي ان اعلم اني قد واليت وعاديت
اواليه
في الله فمن ولي الله عز وجل حتى اواليه ومن (من)
عدوه حتى اعاديه فاشار له رسول الله ص
الى علي فقال الا ترى هذا قال بلى قال
ولي هذا ولي الله فواله وعدو هذا عدو
الله فعاده ووال ولي هذا ولو انه قاتل
ابيك وولدك وعاد عدوه ولو انه ابوك
او ولدك **الحديث التاسع والعشرون** بالاسناد
المقدم
الاول الى ابن بابويه قال حدثنا محمد بن
موسى بن المتوكل حدثنا محمد بن يحيى العطار
عن احمد بن محمد بن عيسى عن عثمان بن عيسى

عن ابي ايوب الخزاز قال سمعت ابا عبد الله
ع يقول لما نزلت هذه الاية على النبي ص من
جاء بالحسنة فله خير منها قال رسول الله ص
اللهم زدني فانزل الله عز وجل عليه من
جاء بالحسنة فله عشر امثالها فقال رسول
الله ص اللهم زدني فانزل الله تبارك
وتعالى عليه من ذا الذي يقرض الله قرضا
حسنا فيضاعفه له اضعافا كثيرة فعلم رسول
الله ص ان الكثير من الله عز وجل لا يحصى
وليس له منتهى **الحديث الثلثون** اخبرنا
الشيخ الفقيه الزاهد جلال الدين ابو
محمد الحسن بن احمد بن نما الحلي انبانا
الشيخ الفقيه العفيف نجيب الدين يحيى
بن محمد بن سعيد انا السيد محيي الدين ابو حامد

بن عبد الله بن زهرة الحسيني الاسحاقي انا
الفقيه الشريف عز الدين ابو الحارث محمد بن
الحسن بن علي الحسيني البغدادي انا قطب
الدين ابو الحسين الراوندي انا المجتبى والمرتضى
ابنا الداعي الحسيني انا ابو جعفر الدوريستي
عن ابيه عن ابي جعفر محمد بن بابويه قال
حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي
السمرقندي ثنا جعفر بن محمد بن مسعود
عن ابيه حدثنا محمد بن نصير ثنا احمد بن محمد
بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن ابن
ابي عمير عن ابي ايوب الخزاز عن محمد بن مسلم
عن ابي عبد الله ع في قول الله عز وجل
فما استكانوا لربهم وما يتضرعون قال
التضرع رفع اليدين بالدعاء وبالاسناد

عن جعفر بن محمد بن مسعود عن ابيه عن جعفر
بن احمد قال حدثني العمركي عن علي بن جعفر
عن اخيه موسي عليه السلم قال التبتل ان تقلب البتل
كفيك في الدعاء والابتهال ان تبسطهما
وتقدمهما والرغبة ان تستقبل براحتيك
السماء وتستقبل بهما وجهك والرهبة ان
تلقي كفيك وترفعهما الي الوجه والتضرع
ان تحرك اصبعيك وتشير بهما وقال
ابو جعفر محمد بن بابويه في حديث اخر
ان البصبصة ان ترفع سبابتيك الي
السماء وتحركهما وتدعوا الحديث الحادي
والثلاثون وبالاسناد المقدم الي ابو
قال حدثنا احمد بن محمد بن المكتب قال
حدثنا احمد بن محمد الوراق قال حدثني

بشر بن سعيد بن قالويه المعدل بالرافقة
قال حدثنا عبد الجبار بن كثير التميمي قال
سمعت محمد بن حرب الهلالي امير المدينة
يقول سمعت جعفر بن محمد ع فقلت يا ابن سائلك
رسول الله في نفسي مسئلة اريد ان اسألك
عنها فقال ان شئت اخبرتك بمسئلتك
قبل ان تسالني وان شئت فسل فقلت له
يا ابن رسول الله وفي اي شئ تعرف ما في
نفسي قبل سوالي قال بالتوسم اما سمعت
قول الله عز وجل ان في ذلك لايات للمتوسمين
وقول رسول الله ص اتقوا فراسة المؤمن المؤمن
فانه ينظر بنور الله عز وجل قال فقلت له
يا ابن رسول الله فاخبرني بمسئلتي قال
اردت ان تسالني عن رسول الله ص لم لم

يطوق حمله علي ع عند حط الاصنام من سطح
الكعبة مع قوته وشدته وما ظهر منه في
قلع باب القموص بخيبر والرمي بها وراءه
اربعين ذراعا وكان لايطيق حمله الا [بعون]
رجلا وقد كان رسول الله ص يركب الناقة
والفرس والبغلة والحمار ويركب البراق ليلة
المعراج وكل من ذلك دون علي ع في القوة
والشدة قال فقلت له عن هذا والله اردت
ان اسالك يا ابن رسول الله فاخبرني
فقال ان عليا ع برسول الله شرف و
به ارتفع وبه وصل الي اطفاء نار الشرك
وابطال كل معبود دون الله عز وجل و
لو علاه النبي ع لحط الاصنام لكان علي
ع مرتفعا وشريفا وواصلا الي حط الاصنام

ولو

ولو كان ذلك كذلك لكان افضل منه و
الا تري ان عليا ع قال لما علوت ظهر رسول
الله ص شرفت وارتفعت حتي لو شئت ان
انال السماء لنلتها اما علمت ان المصباح
هو الذي يهتدي به في الظلمة وانبعاث
نوره من اصله وقد قال علي ع انا من احمد
كالضوء من الضوء اما علمت ان محمدا وعليا
صلوات الله عليهما كانا نورا بين يدي الله
جل جلاله قبل خلق الخلق بالفي عام وان
الملائكة لما رات ذلك النور رات له
اصلا قد انشعب منه شعاع لامع فقالت
الهنا وسيدنا ما هذا النور فاوحي الله
عز وجل اليهم هذا نور من نوري اصله
نبوة وفرعه امامة اما النبوة فلمحمد عبدي

ورسولي واما الامامة فلعلي حجتي ووليي
ولولاهما ما خلقت خلقي اما علمت ان
رسول الله ص رفع يدي علي ع بغدير خم
حتى نظر الناس الى بياض ابطيهما فجعله
مولى المسلمين وامامهم وقد احتمل الحسن
والحسين يوم حظيرة بني النجار فلما قال
له بعض اصحابنا ناولني احدهما يا رسول
الله قال نعم الحاملان ونعم الراكبان
وابوهما خير منهما وانه ع كان يصلي باصحابه
فاطال سجدة من سجداته فلما سلم قيل
يا رسول الله لقد اطلت هذه السجدة
فقال ع ان ابني ارتحلني فكرهت ان
اعجله حتى نزل وانما اراد ص بذلك رفعهم
وتشريفهم والنبي ص رسول نبي امام وعلي

ليس بنبي ولا رسول فهو غير مطيق لحمل
اثقال النبوة قال محمد بن حرب الهمداني
زدني يا ابن رسول الله فقال انك لاهل
للزيادة ان رسول الله ص حمل عليا ع على
ظهره يريد بذلك انه ابو ولده وامام الائمة
من صلبه كما حول رداءه في صلوة الاستسقا
واراد ان يعلم اصحابه بذلك انه قد تحول
الجدب خصبا قال فقلت له زدني يا ابن
رسول الله فقال احتمل رسول الله ص عليا
يريد بذلك ان يعلم قومه انه هو الذي يخفف
عن ظهر رسول الله ص ما عليه من الدين و
العدات والاداء عنه من بعده قال فقلت
يا ابن رسول الله زدني فقال انه قد احتمله
وما حمل لانه معصوم لا يحمل وزرا فيكون

احواله واقواله وافعاله عند الناس حكمة و
صوابا وقد قال النبي ع لعلي يا علي ان الله
تبارك وتعالى حملني ذنوب شيعتك ثم غفرها
لي وذلك قوله عز وجل ليغفر لك الله ما تقدم
من ذنبك وما تاخر ولما انزل الله تبارك و
تعالى يا ايها الذين عليكم انفسكم لا يضركم من ضل
اذا اهتديتم وعلي نفسي واخي علي فانه مطهر
معصوم لا يضل ولا يشقى ثم تلا هذه الاية
قل اطيعوا الله واطيعوا الرسول فان تولوا
فانما عليه ما حمل وعليكم ما حملتم الاية ثم قال لي
ايها الامير لو اخبرتك بما في حمل النبي ص عليا
ع عند حط الاصنام من سطح الكعبة من
المعاني التي ارادها به لقلت ان جعفر بن
محمد مجنون فحسبك من ذلك ما قد سمعت فقمت

الم

٤

اليه وقبلت راسه وقلت الله اعلم حيث يجعل رسالاته

الحديث الثاني والثلثون

حدثنا الشيخ
الفقيه العالم زين الدين ابو الحسن علي بن احمد
بن طراد المطار ابادي في سادس شهر جمادى
الاول الاخر سنة اربع وخمسين وسبعماية
بالحلة قال اخبرني الشيخ الامام العالم شيخ
الاسلام خاتم المجتهدين جمال الحق والدين
ابي منصور الحسن بن المطهر الحلي قدس
الله روحه قال اخبرنا السيد الامام
ابو القاسم علي والامام جمال الدين ابو الفضائل
احمد ابنا طاوس قال انبانا السيد محي الدين
محمد بن عبد الله بن زهرة الحسيني الاسحاقي
نا الشريف الفقيه عز الدين ابو الحارث محمد بن
الحسن العلوي البغدادي نا الشيخ الامام

وقف كتابخانه آستان قدس رضوی (ع)

قطب الدين ابو الحسين الراوندي عن
الشيخ ابي جعفر محمد بن علي الحسن الحلبي قال انا
الشيخ الفقيه الامام سعد الدين ابو القاسم
عبد العزيز بن نحرير بن البراج الطرابلسي
قال انا السيد الشريف المرتضى علم الهدى
ابو القاسم علي بن الحسين الموسوي عن
الشيخ الامام ابي عبد الله محمد بن محمد بن النعمان
قال انا الشيخ ابو القاسم جعفر بن محمد بن
قولويه قال انا ابو جعفر محمد بن يعقوب
الكليني قال انا علي بن ابراهيم عن ابيه عن
ابن ابي عمير عن عمر بن اذينه عن زراره
بن اعين قال قلت لابي عبد الله عم ما
يروي الناس ان الصلوة في الجماعه افضل
من صلوة الرجل وحده بخمس وعشرين صلوة

جماعه

فقال

فقال صدقوا فقلت الرجلان يكونان في
جماعه فقال نعم ويقوم الرجل عن يمين الامام
الحديث الثالث والثلثون اخبرنا الشيخ رضي
الدين في تاريخه قال اخبرني الشيخ الفقيه
الامام العلامه ابو عبد الله محمد بن الشيخ
الامام شيخ الطايفه نجيب الدين ابي احمد
يحيى بن احمد بن سعيد الحلي قال انا والدي
قال انا السيد الامام محيي الدين ابو حامد
محمد بن عبد الله بن زهره قال انا الفقيه سديد
الدين ابو الفضل شاذان بن جبرئيل القمي
قال انا الشيخ ابو محمد عبد الله بن عمر الطرابلسي
عن القاضي عبد العزيز بن ابي كامل الطرابلسي
عن الشيخ الفقيه المحقق ابي الصلاح تقي
نجم الدين الحلبي عن السيد الامام المرتضى

ابي

علم الهدى عن شيخه لا عبد الله المفيد عن
شيخه ابي القاسم جعفر بن قولويه عن
الشيخ محمد بن يعقوب قال نا جماعة من
اصحابنا وهم ابو جعفر محمد بن يحيى وعلي بن
ابراهيم بن هاشم وعلي بن موسى وداود بن
كورة واحمد بن ادريس عن احمد بن محمد بن
عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن
محمد بن يوسف عن ابيه قال سمعت ابا جعفر محمد بن
علي الباقر عليه السلام يقول ان الجهيني اتى النبي
ص بمكة فقال يا رسول الله اني اكون في
البادية ومعي اهلي وولدي وغلمتي
فاؤذن واقيم واصلي بهم الجماعة نحن ان غلمتي
يتبعون قطر السحاب وابقى انا واهلي
وولدي فاؤذن واقيم وبهم اصلي

فقال نعم فقال يا رسول الله ص

الجماعة

الجماعة نحن فقال نعم فقال يا رسول
الله فان ولدي يتفرقون في الماشية فابقى
انا واهلي فاؤذن واقيم واصلي بها
الجماعة نحن فقال نعم يا رسول الله فان
المراة تذهب في مصلحتها وابقى انا وحدي فاؤذن و
اقيم الجماعة انا فقال نعم المؤمن وحده
جماعة **الحديث الرابع والثلاثون** وبالاسناد
المقدم الى ابن يعقوب عن الشيخ الثقة
الثبت المعتمد ابي الحسن علي بن ابراهيم عن
ابيه ومحمد بن اسمعيل عن ابي محمد الفضل بن شاذان
النيشابوري عن حماد بن عيسى قال كنت
جالسا عند ابي جعفر عليه السلام اذ
جاء رجل فدخل عليه قال له جعلت فداك
اني رجل جار مسجد لقوم فاذا انا لم اصل

معهم وقعوا في وقالوا هو كذا وهو
كذا فقال اما ان قلت ذاك لعن قال امير
المؤمنين ع من سمع النداء فلم يجبه من غير
علة فلا صلوة له لا تدع الصلوة خلفهم
وخلف كل امام فلما خرج قلت له جعلت
فداك كبر علي قولك لهذا الرجل حين
استفتاك فان لم يكونوا مؤمنين قال
فضحك ابو جعفر ع ثم قال ما اراك بعد
الا ههنا يا زرارة فاية علة اعظم من انه
لا يؤتم به الحديث الخامس والثلثون ما اخبرني
به الشيخ زين الدين المذكور قال اخبرني
الشيخ الامام الفقيه الاديب تقي الدين
ابو محمد الحسن بن علي بن داود الحلي
قال اخبرنا الشيخ الامام المحقق نجم الدين

جعفر

جعفر بن الحسن بن سعيد والشيخ الفقيه
مفيد الدين محمد بن جهم قالا انا السيد
ابو علي فخار قال انا السيد النسابة عبد الحميد
بن التقي عن السيد ابي الرضا فضل الله بن
علي الراوندي العلوي الحسيني عن ذي الفقار
بن معبد العلوي عن الشيخ ابي الحسين
احمد بن علي بن احمد بن العباس النجاشي
الاسدي عن الشيخ المفيد محمد بن محمد
بن النعمان والشيخ ابي عبد الله الحسين
بن عبيد الله بن ابراهيم الغضائري
وابي العباس احمد بن علي بن نوح عن
الشيخ ابي القاسم جعفر بن محمد بن
قولويه عن الشيخ ابي جعفر محمد بن يعقوب
بن اسحق الكليني عن علي بن ابراهيم عن

ابيه عن محمد بن ابي عمير عن حماد عن الحلبي
عن ابي عبد الله ع قال من سمعهم في الصف
الاول كان كمن صلى خلف رسول الله ص
الحديث السادس والثلثون وبالاسناد المتقدم
عن الكليني عن جماعة عن احمد بن محمد
عن الحسين بن سعيد عن النضر الهيثم بن
واقد الجزري عن الحسين بن عبد الله
الارجاني عن ابي عبد الله ع قال من
صلى في منزله ثم اتى مسجدا من مساجدهم
فصلى معهم خرج بحسناتهم الحديث
السابع والثلثون اخبرنا شيخنا الامام
المرتضى عميد الدين ابو عبد الله في
شهور سنة احدى وخمسين وسبعمائة
بالمشهد المقدس الحائري قال اخبرني

شيخنا

شيخنا الامام جمال الدين الحسن بن المطهر
ووالدي كلاهما عن الشيخ الفقيه
نجيب الدين يحيى بن سعيد قال اخبرنا
السيد محيي الدين قال اخبرنا شاذان
قال اخبرنا الشيخان ابو محمد عبد الله
بن عبد الله بن عبد الله الواحد وابو
محمد عبد الله عمر الطرابلسي قالا اخبرنا
القاضي عبد العزيز بن ابي كامل الطرابلسي
وقال السيد محيي الدين اخبرنا الشريف
الفقيه عز الدين ابو الحارث محمد بن
ابو الحسن الحسيني عن الشيخ الفقيه قطب
الدين الراوندي عن ابي جعفر الحلبي
كلاهما عن الشيخ الامام العلامة ابي
الفتح محمد بن علي بن عثمان الكراجكي

قال اخبرنا الشيخ ابو عبد الله المفيد انا
ابن قولويه انا ابن يعقوب عن محمد بن
يحيي عن احمد بن محمد بن عيسي عن الحسن
بن محبوب عن معوية بن وهب قال
سالت ابا عبد الله ع عن افضل ما يتقرب
به العباد الي ربهم واحب ذلك الي
الله ما هو فقال ما اعلم شيئا بعد المعرفة
افضل من هذه الصلوة الا تري الي
العبد الصالح عيسي بن مريم ع قال
واوصاني بالصلوة والزكوة مادمت
حيا الحديث الثامن والثمنون وبالاسناد
المقدم قال اخبرنا حماد بن عثمان عن
احمد بن محمد بن عيسي عن الحسين بن
سعيد عن الفضالة عن عبد الله بن

نشام

عن الكليني ره

ل
فضالة

سنان

٦٥

سنان عن ابي عبد الله ع قال مر بالنبي ص
رجل وهو يعالج في بعض حجراته فقال يا رسول
الله الا اكفيك قال شانك فلما فرغ قال
رسول الله ص حاجتك قال الجنة فاطرق
رسول الله ص ثم قال فلما ولي قال له يا عبد
الله اعنا بطول السجود الحديث التاسع
والثمنون قرات علي شيخنا الشيخ الامام
فخر الدين بن المطهر دام فضله بداره بالحلة
اخر نهار الجمعة ثالث جمادي الاولي سنة
ست وخمسين وسبعماية قال قرات علي
والدي سديد الدين عن السيد رضي
الدين بن طاوس عن السيد شمس الدين
فخار عن الشيخ محمد بن ادريس عن الشيخ
عربي بن مسافر العبادي عن الياس

بن هشام الحايري عن الشيخ ابي علي المفيد
عن والده الشيخ ابي جعفر الطوسي عن
الشيخ ابي عبد الله المفيد محمد بن محمد بن
النعمان عن ابي القاسم جعفر بن محمد
بن قولويه عن الشيخ ابي جعفر محمد بن يعقوب
الكليني عن علي بن ابرهيم عن ابيه عن
حماد بن عيسى قال قال لي ابو عبد الله ع
يوما يا حماد اتحسن ان تصلي قال فقلت
يا سيدي انا احفظ كتاب حريز في الصلوة
قال لا عليك يا حماد قم فصل فقمت بين
يديه متوجها الي القبلة فاستفتحت
الصلوة فركعت وسجدت فقال يا حماد
لا تحسن ان تصلي ما اقبح بالرجل منكم
تاتي عليه ستون سنة او سبعون سنة

فلا

فلا يقيم صلوة واحدة بحدودها تامة
قال حماد فاصابني في نفسي الذل فقلت
جعلت فداك فعلمني الصلوة فقام
ابو عبد الله ع مستقبل القبلة منتصبا
فارسل يديه جميعا علي فخذيه قد ضم اصابعه
وقرب بين قدميه حتى كان بينهما قدر
ثلث اصابع منفرجات واستقبل باصابع
رجليه جميعا القبلة لم يحرفهما عن القبلة
فقال بخشوع الله اكبر ثم قراء الحمد بترتيل
وقل هو الله احد ثم صبر هنيه بقدر ما
يتنفس وهو قايم ثم رفع يديه حيال
وجهه وقال الله اكبر وهو قايم ثم
رفع يديه حيال وجهه وركع وملاء كفيه
من ركبتيه منفرجات ورد ركبتيه الي خلفه

ثم سوى ظهره حتى لو صب عليه قطرة من
ماء او دهن لم تزل لاستواء ظهره و
مد عنقه وغمض عينيه ثم سبح ثلاثا بترتيل
فقال سبحان ربي الاعلى وبحمده ثم استوى
قايما فلما استمكن من القيام قال سمع الله
لمن حمده ثم كبر وهو قايم ورفع يديه حيال
وجهه ثم سجد وبسط كفيه مضمومتي الاصابع
بين يدي ركبتيه حيال وجهه فقال
سبحان ربي الاعلى وبحمده ثلث مرات
ولم يضع شيا من جسده على شي منه وسجد
على ثمانية اعظم الكفين والركبتين
وابهامي الرجلين والجبهة والانف
وقال سبع منها فرض يسجد وهي التي
ذكرها الله عز وجل في كتابه فقال وان

المس

المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا وهي
الجبهة والكفان والركبتان والابهامان
ووضع الانف على الارض سنة ثم رفع
راسه من السجود فلما استوى جالسا
قال الله اكبر ثم قعد على فخذه الايسر
قد وضع قدمه الايمن على بطن قدمه الايسر
وقال استغفر الله ربي واتوب اليه ثم كبر
وهو جالس وسجد السجدة الثانية وقال
كما قال في الاولى ولم يضع شيا من بدنه
على شي منه في ركوع ولا سجود و
كان مجنحا ولم يضع ذراعيه على الارض
فصلى ركعتين على هذا ويداه مضمومتا
الاصابع وهو جالس في التشهد فلما
فرغ من التشهد سلم فقال يا حماد هكذا

فصل الحديث الاربعون وهو خاتمة
الاحاديث ما اخبرني به شيخنا الامام
السيد المرتضى العلامة عميد الدين قال
انا والدي نا مفيد الدين محمد بن جهيم قال
انا شمس الدين فخار بن عبد الحميد بن (التقي)
عن ابي الرضا فضل الله بن علي الراوندي
العلوي الحسني عن ذي الفقار الحلو
عن الشيخ ابي الحسين احمد بن علي بن احمد
بن العباس النجاشي عن الشيخ ابي الفرج
محمد بن علي بن يعقوب بن قرة القناني
الكاتب قال حدثني محمد بن جعفر بن الحسن
المخزومي قال حدثني محمد بن محمد بن الحسين
بن هرون ابو جعفر الكندي وكتب لي
بخطه ومنه كتبته قال اخبرني ابي قال

الي م

اخبرنا

اسمعيل
٦٨

اخبرنا اسمعيل بن بشير قال حدثنا ابراهيم
بن موسى قال اخبرنا شريك عن ابي اسحق
عن الحارث عن علي بن ابي طالب ع عن
فضل شهر رمضان وعن فضل الصلوة
فقال من صلى اول ليلة من شهر رمضان
اربع ركعات يقرأ في كل ركعة الحمد
مرة وخمس عشرة مرة قل هو الله احد اعطاه
الله تعالى ثواب الصديقين والشهداء
وغفر له ذنوبه وكان يوم القيمة من الفائزين
جميع
ومن صلى في الليلة الثانية من شهر رمضان
اربع ركعات يقرأ في كل ركعة الحمد مرة
وانا انزلناه في ليلة القدر عشرين مرة غفر
الله له جميع ذنوبه ووسع عليه رزقه
وكفي سوء سنته ومن صلى في الليلة الثالثة

من شهر رمضان عشر ركعات يقراء في كل
ركعة فاتحة الكتاب مرة وخمسين مرة قل هو
الله احد ناداه منادٍ من قبل الله عز وجل الا
ان فلان بن فلان عتيق الله من النار وفتحت
له ابواب السموات ومن قام تلك الليلة فاحياها
غفر الله له ومن صلي الليلة الرابعة من شهر
رمضان ثماني ركعات يقراء في كل ركعة الحمد
مرة وانا انزلناه في ليلة القدر عشرين مرة رفع
الله عمله تلك الليلة كعمل سبعة انبيا ممن بلغ
بها الات رب ومن صلي في الليلة الخامسة
ركعتين بايه مرة قل هو الله احد خمسين مرة
في كل ركعة بعد الحمد ولا وإذا فرغ صلي علي النبي صلى الله عليه وسلم مائة مرة
زاحمني يوم القيمة علي باب الجنة ومن صلي الليلة
السادسة من شهر رمضان اربع ركعات يقراء
في

في كل ركعة الحمد وتبارك الذي بيده الملك
فكانما صادف ليلة القدر ومن صلي في الليلة
السابعة من شهر رمضان اربع ركعات يقراء في
كل ركعة الحمد مرة وانا انزلناه في ليلة القدر
ثلث عشر مرة بني الله له في جنة عدن قصرا من ذهب
وكان في امان الله تعالى الي شهر رمضان مثله
ومن صلي الليلة الثامنة من شهر رمضان
ركعتين يقراء في كل ركعة الحمد وقل هو الله
احد عشر مرات وسبح الف تسبيحة فتحت له
ابواب الجنان الثمانية يدخل من ايها شاء
ومن صلي الليلة التاسعة من شهر رمضان
بين العشائين ست ركعات يقراء في كل
ركعة الحمد واية الكرسي سبع مرات وصلي
علي النبي صلى الله عليه وسلم خمسين مرة صعدت الملايكة

بجمله كمل الصديقين والشهداء والصالحين
ومن صلي في الليلة العاشرة من شهر رمضان
عشرين ركعة يقرا في كل ركعة الحمد مرة و
انا اعطيناك الكوثر مرة وقل هو الله احد
ثلثين مرة وسع الله تعالى رزقه عليه وكان
من الفايزين ومن صلي ليلة احدى عشرة
من شهر رمضان ركعتين يقرا في كل ركعة
الحمد مرة وانا اعطيناك الكوثر عشرين مرة
لم يتبعه ذنب ذلك اليوم وان جهد ابليس
جهده ومن صلي ليلة اثني عشرة من شهر رمضان
ثماني ركعات يقرا في كل ركعة الحمد مرة و
انا انزلناه في ليلة القدر ثلثين مرة اعطاه الله
ثواب الشاكرين وكان يوم القيمة من الفايزين
ومن صلي ليلة ثلث عشرة من شهر رمضان

اربع

اربع ركعات يقرا في كل ركعة فاتحة الكتاب
مرة وخمسا وعشرين مرة قل هو الله احد جاز
يوم القيمة علي الصراط كالبرق الخاطف ومن
صلي ليلة اربع عشرة في شهر رمضان ست ركعات
يقراء في كل ركعة الحمد مرة واذا زلزلت ثلثين
مرة هون الله عليه سكرات الموت ومنكرا و
نكيرا ومن صلي ليلة النصف منه ماية ركعة
يقراء في كل ركعة الحمد مرة وعشر مراة قل هو الله
احد وصلي ايضا اربع ركعات يقرا في الاولى
ماية مرة قل هو الله احد وفي الثلث الاخرى
خمسين مرة قل هو الله احد غفر الله له ذنوبه
ولو كان مثل زبد البحر ورمل عالج وعدد
نجوم السماء وورق الشجر في اسرع من طرفة
العين مع ما له عند الله من المزيد ومن صلي

ليلة ست عشرة من شهر رمضان ركعتين اثني عشرة
ركعة يقرا في كل ركعة الحمد و الهيكم التكاثر
اثني عشرة مرة خرج من قبره وهو ريان يشهد
وينادي
ان لا اله الا الله حتى يرد القيمة فيؤمر به الى
الجنة بغير حساب ومن صلى ليلة سبع عشرة من
شهر رمضان ركعتين يقرا في الاولى
ما تيسر بعد فاتحة الكتاب وفي الثانية
مائة مرة قل هو الله احد وقال لا اله الا الله
مائة مرة اعطاه الله تعالى ثواب الف الف حجة
والف عمرة والف غزوة ومن صلى ليلة ثماني
عشرة من شهر رمضان اربع ركعات يقرا
في كل ركعة الحمد وانا اعطيناك الكوثر
خمسا وعشرين مرة لم يخرج من الدنيا حتى
يبشره ملك الموت ان الله راض عنه غير

غضبان

غضبان ومن صلى ليلة تسع عشرة من شهر
رمضان خمسين ركعة يقرا في كل ركعة الحمد مرة
واذا زلزلت خمسين مرة لقي الله يوم القيمة
كمن حج مائة حجة واعتمر مائة عمرة وقبل الله منه
سائر عمله ومن صلى ليلة عشرين من شهر
رمضان ثماني ركعات يقرا فيهما ما شاء
غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ومن
صلى ليلة احدى وعشرين من شهر رمضان
ثماني ركعات فتحت له سبع سموات واستجيب
له الدعاء ومن صلى ليلة اثنين وعشرين
منه ثماني ركعات فتحت له ابواب الجنة يدخل من
ايها شاء ومن صلى ليلة ثلث وعشرين منه ثماني
ركعات فتحت له ابواب السموات السبع واستجيب
دعاءه ومن صلى ليلة اربع وعشرين منه ثماني

ركعات يقرأ فيهما ما يشاء كان له من الثواب كمن حج و
اعتمر ومن صلى ليلة خمس وعشرين منه ثماني ركعات يقرأ
فيها الحمد عشر مرات قل هو الله احد كتب الله له ثواب
العابدين ومن صلى ليلة ست وعشرين منه ثماني ركعات
يقرأ في كل واحدة الحمد ومائة مرة قل هو الله احد
فتحت له سبع سموات مع ماله من المزيد ومن صلى ليلة
سبع وعشرين منه اربع ركعات بفاتحة الكتاب
مرة وتبارك الذي بيده الملك مرة فان لم يحفظ
تبارك فخمس وعشرين مرة قل هو الله احد غفر
الله له ولوالديه ومن صلى ليلة ثمان وعشرين من
شهر رمضان ست ركعات بفاتحة الكتاب وعشر
مرات آية الكرسي وعشر مرات انا اعطيناك الكوثر
وعشر مرات قل هو الله احد ويصلي على النبي صلى الله عليه وآ تم
له ومن صلى ليلة تسع وعشرين من شهر رمضان

ركعتين

ركعتين بفاتحة الكتاب وعشرين مرة قل هو الله احد كان
من المرحومين ورفع كتابه في عليين ومن صلى ليلة الثلاثين
من شهر رمضان اثنتي عشرة ركعة يقرأ في كل ركعة فاتحة
الكتاب وعشرين مرة قل هو الله احد ويصلي على النبي
ص مائة مرة ختم الله له بالرحمة آخر الاحاديث الاربعين
تمت كتابتها غفر الله تعالى ورضي عن جامعها المسند
اليهم والعامل باحكامها وكاتبها بمنه وكرمه هذه
صورة خط الشيخ احمد بن محمد بن فهد رحمة الله عليه
حدثني بهذه الاحاديث الشيخ الفقيه ضياء الدين
ابو الحسن علي بن الشيخ الامام الشهيد ابي عبد الله شمس
الدين محمد بن مكي جامع الاحاديث قدس الله روحه
بقرية جزين حرسها الله تعالى من النوائب في يوم الحادي
والعاشر من شهر محرم الحرام افتتاح سنة
اربع وعشرين وثمانمائة وكتب احمد بن محمد بن فهد

عفى الله عنه والحمد لله رب العالمين وصلى
الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين
وصحبه الاكملين واجاز لي روايتها الاكرمين
بالاسانيد المذكورة و
روايته غيرها من
مصنفات
والده
قدس الله روحه

۱۲۹۱۹

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: قاطعة اللجاج فی تحقیق حل الخراج
مؤلف متن: محقق کرکی، علی بن ... محشی حسین بن عبد العالی
شارح ... مترجم ...
تاریخ تحریر ... نوع خط نستعلیق تعداد سطر ۱۵
جزء کتب فقه زبان عربی عدد اوراق ۳۶
طول ۱۶/۵ عرض ۹/۵ شماره عمومی ...
وقفی / خریداری: حسین کی استوان تاریخ وقف / خریداری: آبان ۱۳۴۸
ملاحظات ...

عفى الله عنه والحمد لله رب العالمين وصلى

الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين

وصحبه الاكملين واجاز لي روايتهما

بالاسانيد المذكورة و

روايته عيرها من

مصنفات

الاكرميني

والله

قدس الله روحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ايد كلمة الحق بالبراهين القاطعة واعلى
كلمة الصدق بالحجج اللامعة ودوخ اباطيل المبطلين
بالدلايل الدامغة واذل اعناق المغالبين بالبينات
القامعة والصلوة والسلام على المبعوث بخير
الاديان محمد المختار من شجرة بني عدنان وعلى آله
الاطهار المهتدين وعترته الاخيار الحفظة للدين
وبعد فاني لما توالى على سمعي تصدي جماعة من
المتسمين بسمة الصلاح ولمة من غوغاء الهمج الرعاع
اتباع كل ناعق الذين اخذوا من الجهالة بحظ وافر
واستولى عليهم الشيطان فحل منهم في سويداء الخاطر
لتعريض العرض وتمزيق الاديم والقدح بمخالفة
الشرع الكريم والخروج عن سواء النهج القويم حيث
حيث انا لما لزمنا الاقامة ببلاد العراق وتعذر

علينا

علينا الانتشار في الآفاق لاسباب ليس هذا محل
ذكرها لم نجد بدا من التعلق بالقرية لدفع الامور
الضرورية من لوازم متممات المعيشة مقتفين في ذلك
اثر جمع كثير من العلماء وجم غفير من الكبراء الاتقياء
اعتمادا على ما ثبت بطريق اهل البيت عليهم السلام
من ان ارض العراق ونحوها مما فتح عنوة بالسيف
لا يملكها مالك مخصوص بل هي للمسلمين قاطبة يؤخذ
منها الخراج او المقاسمة وتصرف في مصارفه التي
بها رواج الدين بامر امام الحق من اهل البيت عم
كما وقع في ايام امير المؤمنين صلوات الله وسلامه
عليه وفي حال غيبته عم فقد اذن ائمتنا عليهم السلام
لشيعتهم في تناول ذلك من سلاطين الجور
كما سنذكره مفصلا فلهذا لم يزل العلماء الماضون
والسلف الصالحون غير مستنكر ولا مستهجن وفي زماننا
حيث استولى الجهل على اكثر اهل العصر واندرس

بينهم معظم الاحكام وخفيت بمواقع الحلال والحرام
بدرت شقاشق الجاهلين وكثرت جرائم على امل
الدين استخرت الله تعالى وكتبت في تحقيق هذه المسئلة
رسالة ضمنتها ما نقله فقهاؤنا في ذلك من الاخبار
عن الائمة الاطهار وادرجت فيها ما صرحوا به في كتبهم
من الفتوى بان ذلك حلال لا شك فيه وطلق
لا شبهة تعتريه على وجه بديع تذعن له قلوب العلماء
ولا تمجه اسماع الفضلاء واعتمدت في ذلك ان
ابين عن هذه المسئلة التي اقل هذرها وجهل قدرها غيرة
على عقايل المسايل لا حرصا على حطام هذا العاجل
ولا انقيادا من تعريض جاهل فان لنا في اهل
البيت عليهم السلام اعظم اسوة واكمل قدوة فقد
قال الناس فيهم الاقاويل ونسبوا اليهم الاباطيل
وبملاحظة لو كان المؤمن في جحر ضب يبرد كل غليل
مع اني لم انظر بما اشرت اليه على مجرد ما نبهت عليه

بل اضفت الى ذلك من الاسباب التي يتم الملك و
يفيد الحل بما لا يشوبه شك ولا تلحقه شبهة من شراء
حصة في الاشجار والاختصاص بمقدار معين من البذر
فقد ذكر اصحابنا طرقا للتخلص من الربا واسقاط
الشفعة ونحوها مما هو مشهور متداول بل لا ينفك
منها الا القليل النادر وقد استقر في النفوس
قبوله وعدم النفرة منه مع ان ما اعتمدته في ذلك اولى
بالتفصي عن الشبهة واقرب لسلوك جادة الشريعة
ولم اودع هذه الرسالة من الفتوى الا ما اعتقدت
صحته واقدمت على لقاء الله تعالى به على علمي بان من
خلا قلبه من الهوى ونظر بعين بصيرته الى الحق وراقب
الله في سريرته وعلانيته لا تجد بدا من الاعتراف به والحكم
بصحته وسميتها بقاطعة اللجاج في تحقيق حل الخراج و
رتبتها على مقدمات خمس ومقالة وخاتمة وسالت
الله ان يلهمني اصابة الحق ويجنبني القول بالهوى انه ولي

ذلك القادر عليه **المقدمة الاولى** في اقسام الارضين
وهي في الاصل على قسمين احدهما ارض بلاد الاسلام وهي
على قسمين ايضا عامر وموات فالعامر ملك لاهله لا يجوز
التصرف فيه الا باذن ملاكه والموات ان لم يجر عليه
ملك مسلم فهو لامام المسلمين يفعل به ما يشاء وليس هذا القسم
من محل البحث المقصود القسم الثاني ما ليس كذلك وهو
اربعة اقسام احدها ما يملك بالاستغنام ويوخذ قهرا
بالسيف وهو المسمى بالمفتوحة عنوة وهذه الارض للمسلمين
قاطبة لا يختص بها المقاتلة عند اصحابنا كافة خلافا
لبعض العامة ولا يفضلون فيها على غيرهم ولا يتخير
الامام بين قسمتها ووقفها وتقرير اهلها عليها بالخراج
بل يقبلها الامام لمن يقوم بعمارتها بما يراه من النصف
او الثلث او غير ذلك وعلى المتقبل اخراج مال القبالة الذي
تتوقف الرقبة وفيما تفضل في يده اذا كان نصابا العشر او نصف
العشر ولا يصح التصرف في هذه الارض بالبيع والشراء والوقف

وغير ذلك

وغير ذلك وللامام ان ينقلها من متقبل الى آخر اذا
انقضت مدة القبالة او اقتضت المصلحة ذلك وله التصرف
فيها بحسب ما يراه من مصلحة المسلمين وارتفاع هذه الارض
ينصرف الى المسلمين والى مصالحهم وليس للمقاتلة فيه
الا مثل ما لغيرهم من النصيب في الارتفاع وثانيها ارض
من اسلم عليها اهلها طوعا من غير قتال وحكمها ان
يترك في ايديهم ملكا لهم يتصرفون فيها بالبيع والشراء
والوقف وساير انواع التصرف اذا قاموا بعمارتها
ويوخذ منهم العشر او نصفه زكاة بالشرائط وان تركوا عمارتها
وتركوها خرابا كانت للمسلمين قاطبة وجاز للامام ان يقبلها
ممن يعمرها بما يراه من النصف او الثلث او الربع ونحو
ذلك وعلى المتقبل بعد اخراج حق القبالة ومونة الارض
مع وجود النصاب العشر او نصفه وعلى الامام ان يعطي
اربابها حق الرقبة من القبالة على المشهور افتى به الشيخ
في ط وتبعه ابو الصلاح وهو الظاهر من عبارة المحقق كم

الدين فی الشرایع وعبارة العلامة فی المنتهی والتذکرة
والتحریر والمختلف وابن حمزة وابن البراج ذهبا الی
انها تصیر للمسلمین قاطبة وامرها الی الامام وکلام الشیخ
فی الدروس قریب من کلامهما فانه قال یقبلها الامام
بایراه وتصرفه فی مصالح المسلمین وابن ادریس منع
من ذلک کله وقال انها باقیة علی ملک الاول ولا یکون
التصرف فیها الا باذنه وهو متروک احتج الشیخ بما رواه
صفوان بن یحیی واحمد بن محمد بن ابی نصر قال ذکرنا
له الکوفة وما وضع علیها من الخراج وما سار فیها اهل
بیته فقال من اسلم طوعا ترکت ارضه فی یده واخذ منه
العشر مما سقت السماء والانهار ونصف العشر مما کان
بالرشا فیما عمروه منها وما لم یعمروه منها اخذه الامام فقبله
ممن یعمره وکان للمسلمین وعلی المتقبلین فی حصصهم العشر
او نصف العشر وفی الصحیح عن احمد بن محمد بن ابی نصر
قال ذکرت لابی الحسن الرضا علیه السلام الخراج وما سار به اهل ذکرت م

بیته

بیته فقال العشر ونصف العشر فیما عمر منهما وما لم یعمر
اخذه الوالی فقبله ممن یعمره وکان للمسلمین ولیس فیما
کان اقل من خمسة اوساق شیء وما اخذ بالسیف فذلک
للامام یقبله بالذی یری کما صنع رسول الله صلعم بخیبر واجاب
فی المختلف بان السؤال وقع عن ارض الخراج ولا
نزاع فیه بل النزاع فی ارض من اسلم اهلها علیها ثم انه
علیه السلام اجاب بان الجواب وقع اولا عن ارض من اسلم اهلها
علیها ثم انه ع اجاب عن ارض العنوة اذا عرفت ذلک
فاعلم ان العلامة فی المختلف احتج بهاتین الروایتین
علی مختار الشیخ والجماعة وهما فی الدلالة علی مختار ابن
حمزة وابن البراج اظهر ثم احتج لهما بروایة لا تدل علی
مطلوبهما بل ولا تلتئم مع مقالتهما ولیس لنا فی بیان
ذلک کثیر فایدة نعم لمعتقد الروایتین المتجه ما ذهبا الیه
وثالثها ارض الصلح وکل ارض صالح اهلها علیها وهی ارض ی
الجزیة فیلزمهم ما یصالحهم الامام ع من نصف او ثلث او

او ربع او غير ذلك وليس عليهم في سواد فاذا اسلم
اربابها كان حكم ارضهم حكم ارض من اسلم طوعا ابتداء
وتسقط عنهم الصلح لانه جزية ويصح لاربابها التصرف
فيها بالبيع والشراء والهبة وغير ذلك وللامام
ان يزيد وينقص ما يصالحهم عليه بعد انقضاء مدة الصلح
حيث ما يراه من زيادة الجزية ونقصانها ولو باعها
المالك من مسلم صح وانتقل ما عليها الى رقبة البائع
هذا اذا صولحوا على ان الارض لهم اما لو صولحوا
على ان الارض للمسلمين وعلى اعناقهم الجزية كان حكمها
حكم الارض المفتوحة عنوة عامرها للمسلمين ومواتها
للامام ورابعها ارض الانفال وهي كل ارض انجلى
اهلها عنها وتركوها او كانت مواتا لغير مالك فاحييت
او كانت آجاما وغيرها مما لا يزرع فاستحدثت مزارع
فانها كلها للامام خاصة لا نصيب لاحد معه فيها وله
التصرف فيها بالبيع والشراء والهبة والقبض حسب

ما يراه

ما يراه وكان له ان يقبلها بما يراه من نصف او ثلث او
ربع ويجوز له نزعها من يد متقبلها اذا انقضت مدة الزمان
الا ما احييت بعد موتها فان من احياها اولى بها اذا
تقبلها بما يتقبلها غيره فان ابى كان للامام نزعها من
يده وتقبلها لمن يراه وعلى المتقبل بعد اخراج مال القبالة
تحصيل العشر او نصفه **مسايل الاولى** تقسيم الارضين الى
هذه الاقسام الاربعة بعينه موجود في كلام الشيخ في ط وير
بل يكاد عبارته يطابق العبارة المذكورة هنا والظاهر
انه لا خلاف بين الاصحاب في ذلك فقد ذكره كذلك جماعة من
المتأخرين كابن ادريس والمحقق ابن سعيد والعلامة
في مطولاته كالمنتهى والتذكرة ومتوسطاته كالتحرير ومختصراته
كالقواعد والارشاد وكذا شيخنا الشهيد في الدروس
الثانية قال الشيخ كل موضع اوجبنا فيه العشر او نصف
العشر من اقسام الارضين اذا اخرج الانسان مؤونته ومؤونة
العيال لسنة وجب عليه فيما بقي بعد ذلك الخمس لاهله و

منحة الثالثة ما يوخذ من هذه الاراضي اما مقاسمة بالحصة او
ضريبة تسمى الخراج تصرف لمن له رقبة تلك الارض مما كان
من المفتوح عنوة فمصرفه المسلمين قاطبة وكذا ما يوخذ من
ارض الصلح اعني الجزية وما يوخذ مما اسلم اهلها عليها اذا
تركوا عمارتها على ما سبق وما كان من ارض الانفال
فهو للامام ع وسيأتي تفصيل بعض ذلك في مواضعه ان شاء
الله تعالى **المقدمة الرابعة** في حكم المفتوح عنوة اعني المأخوذ
بالسيف قهرا لان فيه معنى الاذلال ومنه قوله تعالى وعنت
الوجوه للحي القيوم اي ذلت وفيه **مسايل الاولى** قد قدمنا
ان هذه الارض للمسلمين قاطبة لا يختص بها المقاتلة لكن
اذا كانت محياة وقت الفتح ولا يصح بيعها والحالة هذه
ولا وقفها ولا هبتها بل يصرف الامام حاصلها في مصالح
المسلمين ذهب الى ذلك اصحابنا كافة قال الشيخ في ط
بعد ما ذكر هذا القسم من الارضين ويكون للامام النظر
فيها وتقبيلها وتضمينها بما شاء ويأخذ ارتفاعها ويصرفه

في مصالح المسلمين وما ينوبهم من سد الثغور ومعونة المجاهدين
وبناء القناطر وغير ذلك من المصالح وليس للغانمين في هذه
الارض خصوصا شيء بل هم والمسلمون فيه سواء ولا يصح بيع
شيء من هذه الارضين ولا هبته ولا معاوضته ولا تمليكه ولا
وقفه ولا رهنه ولا اجارته ولا ارثه ولا يجوز ان يبني دورا
ومنازل ومساجد وسقايات ولا غير ذلك من انواع التصرف
الذي يتبع الملك ومتى فعل شيء من ذلك كان التصرف
باطلا وهو باق على الاصل هذا كلامه رحمه الله بحروفه وكلامه
في النهاية قريب من ذلك وكذا كلام ابن ادريس في السرائر
والذي وقفنا عليه من كلام المتأخرين عن زمان الشيخ لا يخالف
شيئا من ذلك فمن هذا العلامة في كتاب منتهى المطلب
وتذكرة الفقهاء والتحرير مصرح بذلك قال في المنتهى قد
بينا ان الارض المأخوذة عنوة لا يختص بها الغانمون
بل هي للمسلمين قاطبة ان كانت محياة وقت الفتح ولا يصح
بيعها ولا هبتها ولا وقفها بل يصرف الامام حاصلها

في المصالح مثل سد الثغور ومعونة الغزاة وبناء القناطر
ويخرج منها ارزاق القضاة والولاة وصاحب الديوان
وغير ذلك من مصالح المسلمين وقد تكرر في كلامه نحو هذا القول
وبعده وكذا قال في التذكرة والتحرير فلا حاجة الى التطويل
بايراد عبارته منهما وقد روى الشيخ في التهذيب عن حماد
بن عيسى قال رواه بعض اصحابنا ذكره عن العبد الصالح ابي
الحسن الاول ع في حديث طويل اخذنا منه موضع الحاجة
قال وليس لمن قاتل شيء من الارضين وما غلبوا عليه الا
ما احتوى العسكر الى ان قال والارض التي اخذت
عنوة بخيل وركاب فهي موقوفة متروكة في يدي من يعمرها
ويحييها ويقوم عليها على صلح ما يصالحهم الوالي على قدر طاقتهم
من الحق النصف او الثلث او الثلثان وعلى قدر ما يكون
لهم صالحا ولا يضر بهم فاذا خرج منها نماء بدء فاخرج منه
العشر من الجميع مما سقت السماء او سقي سيحا ونصف العشر مما
سقي بالدوالي والنواضح فاخذه الوالي فوجهه في الوجه الذي

وجهه

وجهه الله له الى ان قال ويؤخذ بعد ما بقي من العشر فيقسم
بين الوالي وبين شركائه الذين هم عمال الارض واكرتها
فيدفع اليهم انصباؤهم على قدر ما صالحهم عليه ويأخذ الباقي فيكون
ذلك ارزاق اعوانه على دين الله وفي مصلحة ما ينوبه من تقوية
الاسلام وتقوية الدين في وجوه الجهاد وغير ذلك مما فيه
مصلحة العامة ليس لنفسه من ذلك قليل ولا كثير وله بعد الخمس
الانفال والانفال كل ارض لم يوجف عليها بخيل ولا
ركاب ولكن صولحوا عليها واعطوا بايديهم على غير قتال وله
رؤوس الجبال وبطون الاودية والآجام وكل ارض
ميتة لا رب لها وله صوافي الملوك مما كان في ايديهم من غير
وجه الغصب لان المغصوب كله مردود وهو وارث من لا وارث
له الحديث بتمامه وهذا الحديث وان كان من المراسيل الا
ان الاصحاب تلقوه بالقبول ولم نجد له رادا وقد عملوا بمضمونه
واضح به على ما تضمن من مسائل هذا الباب العلامة في المنتهى
وما هذا شانه فهو حجة بين الاصحاب فان ما فيه من الضعف

ينجبر بهذا القدر من الشهرين منى وهو انه يضمن وجوب الزكوة قبل
حق الارض وبعد ذلك يوضع حق الارض والمشهور بين
الاصحاب ان الزكوة بعد المؤن نعم هو قول الشيخ لا ورود
الشيخ في الصحيح عن احمد بن محمد بن محمد بن ابی نصر عن ابی
الحسن الرضا ع قال وما اخذ بالسيف فذلك للامام يقبله بالذي
يرى كما صنع رسول الله صلعم بخيبر قبل ارضها ونخلها والناس
يقولون لا يصلح قبالة الارض والنخل اذا كان البياض
اكثر من السواد وقد قبل رسول الله صلعم خيبر وعليهم في حصصهم
العشر ونصف العشر وفي معناه ما رواه ايضا معطوفا عن
صفوان بن يحيى واحمد بن محمد بن ابی نصر الثالثة موات
هذه الارض اعني المفتوح عنوة وهو ما كان في وقت الفتح
موتا للامام ع خاصة لا يجوز لاحد احياؤه الا باذنه ان
كان ظاهرا ولو تصرف فيها متصرف بغير اذنه كان
عليه طسقها وحال الغيبة يملكها المحيي من غير اذن ويرشد
الى بعض هذه الاحكام ما اوردناه في الحديث السابق

عن

عن ابی الحسن الاول ع واول منه ما رواه الشيخ
في الصحيح عن عمر بن يزيد انه سمع رجلا يسال ابا عبد الله
ع عن رجل اخذ ارضا مواتا تركها اهلها فعمرها
واكرى انهارها وبنى فيها بيوتا وغرس فيها
نخلا وشجرا قال فقال ابو عبد الله ع كان امير المؤمنين
ع يقول من احيا ارضا من المؤمنين فهي له وعليه
طسقها يؤديه الى الامام ع في حال الهدنة فاذا
ظهر القائم فليوطن نفسه ع ان يؤخذ منه وروى الشيخ
ايضا عن محمد بن مسلم قال سالت ابا عبد الله ع عن
الشراء من ارض اليهود والنصارى فقال ليس
به باس الى ان قال وايما قوم احيوا شيئا من الارض
وعملوها فهم احق بها وهي لهم الثالثة قال الشيخ
ط وجماعة من الاصحاب لا يجوز بيع هذه الارض
ولا هبتها ولا وقفها كما حكيناه سابقا عنهم لانها
ارض المسلمين قاطبة فلا يختص بها احد على وجه التملك

رقبة الارض انه يجوز له التصرف فيها ويودي حق
القبالة الى الامام ويخرج الزكوة مع اجتماع الشرائط
واذا تصرف فيها احد بالبناء والغرس صح له بيعها
على معنى انه يبيع ماله فيها من الاثار وحق الاختصاص
بالتصرف لا الرقبة لانها ملك المسلمين قاطبة وروى
الشيخ عن صفوان بن يحيى عن ابي بردة بن رجا
قال قلت لابي عبد الله ع كيف ترى في شراء ارض
الخراج قال ومن يبيع ذلك في ارض المسلمين قاطبة
قال قلت يبيعها الذي في يده قال ويصنع بخراج المسلمين
ماذا ثم قال لا باس اشترى حقه منها ويحول حق
المسلمين عليه ولعله يكون اقوى عليها واملا بخراجهم
منه وهذا صريح في جواز بيع حقه اعني اثار التصرف
ومنع بيع رقبة الارض ولا نعرف احدا من الاصحاب
يخالف في مضمون الحديث وعن محمد بن مسلم قال سالت
ابا عبد الله ع عن الشراء من ارض اليهود والنصارى

فقال

فقال ليس به باس قد ظهر رسول الله صلى الله
على اهل خيبر فخارجهم على ان يترك الارض بايديهم
يعملونها ويعمرونها فلا ارى بها باسا لو انك
اشتريت منها الحديث وهذا يدل بدلالة ما اريد بالبيع
من بيع حقه منها او قد صرح اولا بانها ليست ملكا
لهم وانما خارجهم النبي صلعم عليها فكيف يتصور
منهم بيع الرقبة والحالة هذه وقريب من ذلك ما رواه
حسنا عن حريز عن ابي عبد الله ع قال سمعت يقول
رفع الى امير المؤمنين ع رجل مسلم اشترى ارضا
من اراضي الخراج فقال ع له ما لنا وعليه ما علينا
مسلما كان او كافرا له ما لاهل الله وعليه ما عليهم
وهذا في الدلالة كالاول وعن حريز عن محمد بن
مسلم وعمر بن حنظلة عن ابي عبد الله عليه السلام
قال سالته عن ذلك فقال لا باس بشرائها فانها
اذا كانت بمنزلتها في ايديهم يودي عنها كما يودي

عنها واول من ذلك ما رواه محمد الحلبي في الصحيح
عن ابي عبد الله ع وقد سأله عن السواد ما منزلته فقال
هو لجميع المسلمين لمن هو اليوم ولمن يدخل في الاسلام
بعد اليوم ولمن يخلق بعد فقلنا الشراء من الدهاقين
قال لا يصلح الا ان يشتري منهم على ان يصيرها للمسلمين
فان شاء ولي الامر ان يأخذها اخذها قلنا فان اخذها
منه قال يرد اليه رأس ماله وله ما اكل من غلتها بما عمل
وفي التذكرة رواه هكذا قال الحديد بالواو بدل الراء
من الاداء مجزوما بانه امر الغايب محذوف اللام و
ما اوردناه اولى فان قلت اذا جوزتم البيع ونحوه
تبعا للآثار والتصرف فكيف يجوز لولي الامر ان
ينتزع ارض الخراج من يد متقبلها اذا انقضت
مدة القبالة وان كان له فيها شيء من الآثار فانتزاعها
من يد المشتري اولى بالجواز وح فله الرجوع برأس
ماله لئلا يفوت الثمن والمثمن لكن الذي يرد الثمن

اخذ من المشتري وكلفه بتسليم رأس ماله اذ قد اخذ عوض
اي ملك الآثار وهل لا ريب ان ولي الامر

يحتمل ان

٨٣

يحتمل ان يكون هو الامام ع لا انتزاع ذلك ويحتمل
ان يكون البائع لما في الرد من الاسعاد المبتلى لا حذ
وقوله وله ما اكل الظاهر انه يريد به المشتري وفي معنى
هذه الاخبار اخبار اخر كثيرة اعرضنا عنها ايثارا للاختصار
تنبيهان الاول قد عرفت ان المفتوح عنوة لا يصح
بيع شيء منها ولا وقفه ولا هبته قال في المنتهى ولا ان تبنى
دورا ومنازل ومساجد وسقايات ولا غير ذلك
من انواع التصرف الذي يتبع الملك ومتى فعل شيء
من ذلك كان التصرف باطلا وهو باق على الاصل
وقد حكينا عبارته قبل ذلك وقال ابن ادريس فان قيل
نراكم تبيعون وتشترون وتقفون ارض العراق و
قد اخذت عنوة قلنا انما نبيع ونقف تصرفنا فيها وتحجيرنا
وبناءنا فاما نفس الارض فلا يجوز ذلك فيها قال العلامة
في المختلف بعد حكاية كلام ابن ادريس هذا وهو
يشعر بجواز البناء والتصرف قال وهو الاقرب قلت

هذا واضح لا غبار عليه يدل عليه ما تقدم من قول
الصرعا لشرفقه منها وانه اثر محترم مملوك لم يخرج
عن ملك مالكه بسبب من الاسباب الناقلة فيكون قابلا
لتعلق التصرفات به ونحو ذلك قال في التذكرة
في كتاب البيع فانه قال لا يصح بيع الارض الخراجية
لانها ملك المسلمين قاطبة لا يختص بها احد نعم
تصح بيعها تبعا لآثار المتصرف ع كذا قال في القواعد
والتحرير ثم نعود الى كلامه في المختلف فانه قال فيه في
آخر المسألة ويحمل قول الشيخ على الارض المحياة
قلت هذا مشكل لان المحياة هي التي يتعلق بها هذه
الاحكام المذكورة واما الموات فانها في حال الغيبة
مملوكة للمحيي ومع وجود الامام لا يجوز التصرف
فيها الا باذنه مع ان الحمل لا يلائم ما قرره من مختار
ابن ادريس لان مراده بارض العراق المعمورة
المحياة التي يقال فيها لا يجوز بيعها ولا هبتها لانها

ارض الخراج نعم يمكن حمل كلام الشيخ على حال وجود الامام
وظهوره لا مطلقا الثاني نفوذ هذه التصرفات
التي ذكرناها انما هو في غيبة الامام اما في حال حضوره
فلا لانه انما يجوز التصرف فيها مطلقا باذنه وعلى هذا
لا ينفذ شيء من تصرفات المتصرف فيها استقلالا
وقد ارشد الى هذا الحكم كلام الشيخ في التهذيب
فانه اورد على نفسه سؤالا وجوابا محصلهما مع تقاربه
العبارة بحسب الامكان انه ان قال قائل اذا كان
الامر في اموال الناس ما ذكرتم من لزوم الخمس
فيها وكذا الغنايم وكان احكام الارضين ما بينتم من
وجوب اختصاص التصرف فيها بالائمة عليهم السلام
اما لاختصاصهم بها كالانفال او للزوم التصرف
فيها بالتقبيل والتضمين لهم مثل ارض الخراج
فيجب ان لا يحل لكم منكح ولا يخلص لكم متجر ولا يسوغ
لكم مطعم على وجه من الوجوه قيل له ان الامر وان كان

كما ذكرت من اختصاص الائمة بالتصرف في هذه
الكشافان لنا طريقا الى الخلاص ثم اورد الاحاديث
التي وردت بالاذن للشيعة في حقوقهم عليهم السلام حال الغيبة
ثم قال ان قال قائل ان ما ذكرتموه انما يدل
على اباحة التصرف في هذه الارضين ولا يدل
على صحة تملكها بالشراء او البيع ومع عدم صحتها
لا يصح ما تفرع عليها قيل له قد قسمنا الارضين
على ثلثة اقسام ارض يسلم اهلها عليها فهي ملك
لهم يتصرفون فيها وارض تؤخذ عنوة او يصالح
اهلها عليها فقد ابحنا شراءها وبيعها لان لنا في ذلك
قسما لانها اراضي المسلمين وهذا القسم ايضا
يصح الشراء والبيع فيه على هذا الوجه واما الانفال
فيجري مجراها فليس يصح تملكها بالشراء وانما ابيح لنا
التصرف حسب ثم استدل على حكم اراضي الخراج
برواية ابي بردة بن رجاء السالفة الدالة على جواز

بيع آثار

بيع آثار التصرف دون رقبة الارض وهذا كلام واضح
السبيل ووجهه غير خفي حيث المعنى ان التصرف في المفتوح
عنوة انما يكون باذن الامام وقد حصل منهم الاذن
لشيعتهم حال الغيبة فيكون آثار تصرفهم محترمة بحيث
يمكن ترتب البيع ونحوه عليها وعبارة شيخنا في
الدروس ايضا مرشدة الى ذلك حيث قال ولا يجوز
التصرف في المفتوحة عنوة الا باذن الامام عليه السلام
سواء كان بالبيع او بالوقف او غيرهما نعم في حال
الغيبة ينفذ ذلك واطلق في ط ان التصرف فيها لا ينفذ
اي لم يقيده بحال ظهور الامام ولا عدمه ثم قال وقال
ابن ادريس انما يباع ويوقف تحجيرها وبناؤها وتصرفها
لا نفس الارض ومراده بذلك ان ابن ادريس ايضا
اطلق جواز التصرف في مقابل اطلاق الشيخ عدم جوازه
والصواب التقييد بحال الغيبة فينفذ وعدمه لعدمه وهذا
ظاهر بحمد الله تعالى **المقصد الثالث** في بيان ارض الانفال

وحكمها الانفال جمع نفل بسكون الفاء وفتحها وهو الزيادة
وعطية النافلة والمراد به هنا كل ما يختص الامام ع وقد كانت
الانفال لرسول الله ص في حياته وهي بعده للامام القائم
مقامه ع وضابطها كل ارض تنجب من غير ان يوجف عليها
بخيل ولا ركاب والارضون الموات وتركات من لا وارث له
من الاهل والقرابات والاجام والمفاوز وبطون الاودية
ورؤس الجبال وقطايع الملوك وقد تقدم في الحديث
الطويل عن ابي الحسن الاول ع ذكر ذلك كله وقد روى
الشيخ عن زرارة عن ابي عبد الله ع قال قلت له ما
يقول الله يسئلونك عن الانفال قل الانفال لله قال
الانفال لله وللرسول وهي كل ارض جلا اهلها من
غير ان يحمل عليها بخيل ولا رجال ولا ركاب فهي نفل
لله وللرسول وعن سماعة بن مهران قال سألته عن الانفال
فقال كل ارض خربة او شيء كان للملوك فهو خالص للامام
ليس للناس فيها سهم قال ومنها البحرين لم يوجف

عليها

عليها بخيل ولا ركاب وفي مرسلة العباس الوراق
عن رجل سماه عن ابي عبد الله ع قال اذا غزا قوم بغير
اذن الامام فغنموا كانت الغنيمة كلها للامام واذا غزوا
بامر الامام فغنموا كان للامام الخمس ومضمون هذه الرواية
مشهورة بين الاصحاب مع كونها مرسلة وجهالة بعض
رجال اسنادها وعدم امكان التمسك بظاهرها اذ من
غزا باذن الامام لا يكون خمس غنيمته كلها للامام ع اذا
عرفت ذلك فاعلم ان الارض المعدودة من الانفال
اما ان يكون محياة او مواتا وعلى التقديرين اما ان
يكون الواضع يده عليها من الشيعة او لا فهذه
اقسام اربعة وحكمها ان كل ما كان بيد الشيعة من
ذلك فهو حلال عليهم مع اختصاص كل من المحياة والموات
بحكمه لان الائمة عليهم السلام اذنوا ذلك لشيعتهم حال الغيبة
واما غيرهم فانه عليهم حرام وان كان لا ينتزع منهم
في الحال على الظاهر حيث لم يظهر المستحق لانتزاعه وهو الامام

عليه السلام يتوقف على امره روى الشيخ عن عمر بن يزيد
قال رايت ابا سيار مسمع بن عبد الملك بالمدينة وقد
كان حمل الى ابي عبد الله ع مالا في تلك السنة فرده عليه
فقلت له لم رد عليك ابو عبد الله المال الذي حملته
اليه فقال اني قلت له حين حملت اليه المال اني
كنت وليت الغوص فاصبت اربعمائة الف
درهم وقد جئت بخمسها ثمانين الف درهم الى ان قال
يا ابا سيار قد طيبناه لك فضم اليك مالك وكلما
كان في ايدي شيعتنا من الارض فهم فيه محللون
ومحلل لهم ذلك الى ان يقوم قائمنا فيجبيهم طسق ما كان
في ايدي سواهم فان كسبهم من الارض حرام عليهم حتى
يقوم قائمنا فياخذ الارض من ايديهم ويخرجهم عنها صغرة
قال في الصحاح الطسق الوظيفة من خراج الارض فارسي معرب
وعن الحارث بن المغيرة البصري قال دخلت على ابي
جعفر ع فجلست عنده فاذا نجية قد استاذن عليه فاذن

له فدخل

له فدخل فجثا على ركبتيه ثم قال جعلت فداك اني اريد
ان اسالك عن مسألة والله ما اريد بها الا فكاك رقبتي
من النار فكانه رق له فاستوى جالسا فقال يا نجية
سلني فلا تسألني اليوم عن شيء الا اخبرتك قال جعلت
فداك ما تقول في فلان وفلان قال يا نجية لنا الخمس
في كتاب الله ولنا الانفال ولنا صفو الاموال وهما
والله اول من ظلمنا حقنا في كتاب الله واول من حمل
الناس على رقابنا ودماؤنا في اعناقهما الى يوم القيمة
بظلمنا اهل البيت وان الناس ليتقلبون في حرام
الى يوم القيامة بظلمنا اهل البيت فقال نجية انا لله
وانا اليه راجعون ثلث مرات هلكنا ورب الكعبة قال
فرفع فخذه عن الوسادة فاستقبل القبلة ودعا
بدعاء لم افهم منه شيئا الا انا سمعناه في آخر دعائه وهو
يقول اللهم انا قد احللنا ذلك لشيعتنا قال ثم اقبل الينا
بوجهه فقال يا نجية ما على فطرة ابراهيم غيرنا وغير شيعتنا

هذا الحديثان ونحوهما من الاحاديث الكثيرة مما لا ظفر في
ن معنونهما من الاصحاب ولا شك ولا ريبة فلا حاجة الى
البحث عن اسنادهما والفحص عن رجاله فان اخبار الآحاد
من محققي الاصحاب والمخلصين منهم انما يكون حجة اذا انضم
اليها من المعاضدات والشواهد وقراين الاحوال ما يدل على
صدقها مما ظفنا بالجمع الغرقه فان قيل ما معنى حل
هذه الاشياء في حال الغيبة للشيعة اهي على العموم ام
على جهة مخصوصة وعلى التقدير الثاني فما هذه الجهة قلنا
ليس المراد حلها على جهة العموم والا لزم سقوط حقهم
عليهم السلام من الخمس حال الغيبة وهو خلاف ما عليه اكثر
الاصحاب بل القول به منسوب الى الشذوذ بل يلزم منه
تناول حقهم عليهم السلام والتصرف فيه الى غير ذلك
مما هو معلوم البطلان وانما المراد احلال ما لا بد منه من
المناكح والمساكن والمتاجر لتطيب ولادتهم ويتحرجوا
عن الغصب في المسكن والمطعم ونحوهما وقد عين الاصحاب

لذلك

لذلك مواضع بخصوصها في باب الخمس فلا حاجة بنا الى
ذكرها هنا فاذا كان بيده امرأة من ارض الانفال التي
اما بالاحياء او بالشراء من بعض المتغلبين ونحو ذلك
كانت عليه حلالا لاباحة الائمة عليهم السلام فان
قيل اليس على الشيعة في هذا النوع من الارض خراج
فهل فيه على غيرهم شيء من ذلك قلنا لا نعرف
في ذلك تصريحا للاصحاب ولكن قد وقع في الحديث
السابق التصريح به ووجهه من حيث المعنى انه تصرف
مال الغير بغير اذنه فلا يكون مجانا فان قيل فهل لمن
استجمع صفات النيابة حال الغيبة جبايته من ذلك
قلنا ان ثبت ان جبايته من نيابته فانه احتمل ذلك والا
الا لم يظفر بشيء فيه وكلام الاصحاب يشعر بالعدم
لان هذا خاصة الامام وليس هو كخراج الارض المأخوذة ذة
عنوة وان هذا القسم بعينه كالشيء فان قيل فلو استولى
فان قيل فلو استولى سلطان الجور على جبايته من خراج

هذه الارضين اعتقادا منه استحقاق زعمه انه الامام
فهل يحل بها وله فلذا الاحاديث التي باني يحل
الخراج الذي اخذه الجائر وكلام الاصحاب بعيد ان ولا
هذا الغصب وان كان السابق الى الافهام من اخراج
ما يوخذ من المفتوح عنوة فلا يبعد الحاقه به ولم اقف
على شيء صريح في ذلك سوى اطلاق ما ورد منهم
فائده لا فرق بين غيبة الامام وحضوره في زمان
التقيه لاستوائهما في كونه موجودا ممنوعا من التصرف
والاخبار وكلام الاصحاب يومي الى ذلك وان اباحتهم
لشيعتهم انما وقع في زمانهم وكذا الامر بالجمعة وقد
احتج الاصحاب بذلك لثبوتها في زمان الغيبه وفي
الواقع لا فرق بينهما المقدمة الرابعة في تعيين ما فتح
عنوة من الارضين اعلم ان الذي ذكره الاصحاب
من ذلك مكة زادها الله شرفا والعراق والشام وخراسان
وبعض الاقطار بلاد العجم وقد تقدم في بعض الاخبار

الرابعة

فتحت

السابقة ان البحث من الانفال فاما كونها فان للاصحاب في كونها
عنوة او صلحا خلاف والمشهور انها فتحت عنوة قال الشيخ
في ظاهر المذهب ان النبي عليه السلام فتح مكة عنوة بالسيف
ثم آمنهم بعد ذلك وانما لم يقسم الارضين والدور لانها لجميع
المسلمين قاطبة كما نقوله في كل ما يفتح عنوة اذا لم يمكن نقله الى
بلد الاسلام فانه يكون للمسلمين قاطبة ومن النبي ع على رجال
من المشركين فاطلقهم وعندنا ان للامام ان يفعل ذلك وكذلك
اموالهم من عليهم بها وقال العلامة في التذكره واما ارض مكة
فالظاهر من المذهب ان النبي ص فتحها بالسيف ثم آمنهم بعد ذلك
وكذا قال في المنتهى ونحوه قال في التحرير وشيخنا في الدروس لم يصرح
بشيء واحتج العلامة على ذلك بما رواه الجمهور عن النبي ص انه قال
لاهل مكة ما ترون اني صانع بكم فقالوا اخ كريم فقال اقول كما قال
اخي يوسف لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم وهو ارحم الراحمين
انتم الطلقاء ومن طريق الخاصة ما رواه الشيخ عن صفوان ابن يحيى
واحمد بن محمد بن ابي نصر قال ذكرنا له الكوفة الى ان قال ان اهل

الطايف اسلموا دجعلوا عليهم العشر ونصف العشر وان
اهل مكة دخلها رسول الله صلعم عنوة وكانوا اسراء في يده فاعتقهم
اذهبوا فانتم الطلقاء، واجاب عن حجة القائلين بانها فتحت
عنوة صلحا حيث ان النبي صلعم دخلها بامان لما ورد في قصة
العباس وابي سفيان وقوله صلعم لاهل مكة من القى سلاحه
فهو امن ومن اغلق بابه فهو امن ومن تعلق باستار الكعبة
فهو امن ومن دخل دار ابي سفيان فهو امن لا جماعة معينين و
عدم تقسيم اموالهم ولا ارضيهم بانه على تقدير تسليم ذلك انما
لم يقسم الارضين والدور لانها لجميع المسلمين لا تختص بها
الغانمون على ما تقرر من ان الارض المفتوحة للمسلمين قاطبة
الاموال والانفس يجوز ان يمن عليهم بها اعادة للمصلحة لان
للامام ان يفعل مثل ذلك وهذا قريب من كلام كره واما ارض
العراق التي تسمى بارض السواد وهي المفتوحة من الفرس التي فتحت
في ايام الثاني فلا خلاف في انها فتحت عنوة وانما سميت سوادا
لان الجيش لما خرجوا من البادية ورأوا هذه الارض والتفاف

بشجرها

شجرها سموها السواد لذلك كذا ذكر العلامة في المنتهى و
التذكرة قال في كره وهذه عبارته واما ارض السواد فهي
الارض المفتوحة من الفرس التي فتحها عمر وهي سواد العراق
فلما فتحت بعث عمر عمار بن ياسر اميرا وابن مسعود قاضيا
وواليا على بيت المال وعثمان بن حنيف ماسحا فمسح
عثمان الارض واختلفوا في مبلغها فقال الساجي اثنان
وثلثون الف الف جريب وقال ابو عبيدة ستة وثلثون
الف الف جريب وهي ما بين عبادان والموصل طولا
وبين القادسية وحلوان عرضا ثم ضرب على كل جريب
نخل ثمانية دراهم والرطبة ستة والشجر كذلك والحنطة اربعة
والشعير درهمين وكتب الى عمر فامضاه وروى ان ارتفاعها
كان في عهد عمر مائة وستين الف الف درهم فلما كان في زمن
الحجاج رجع الى ثمانية عشر الف الف فلما ولي عمر بن عبد العزيز
رجع الى ثلثين الف الف في اول سنة وفي الثانية بلغ
ستين الف الف فقال لو عشت سنة اخرى لرددتها الى

ما كان في ايام عمر فمات تلك السنة وكذلك امير المؤمنين
علي عليه السلام لما افضى الامر اليه امضى ذلك لانه لم
يمكنه ان يخالف ويحكم بما يعتقده والذي يقتضيه المذهب
ان هذه الاراضي وغيرها من البلاد التي فتحت عنوة ان يكون
خمسها لاهل الخمس واربعة اخماسها تكون للمسلمين قاطبة
المقاتلين وغير المقاتلين في ذلك سواء ويكون للامام النظر فيها
وتقبيلها وتضمينها بما شاء هذه عبارته بحروفها وقال في المنتهى
وهذه عبارته ارض السواد هي الارض المغنومة من الفرس التي
فتحها عمر بن الخطاب وهي سواد العراق وحده في العرض من
منقطع الجبال بحلوان الى طرف القادسية المتصل بعذيب
من ارض العرب ومن تخوم الموصل طولا الى ساحل البحر ببلاد
عبادان من شرقي دجلة فاما الغربي الذي يليه البصرة فانما هو
اسلامي مثل شط عثمان بن ابي العاص الى ان قال وهذه
الارض فتحت عنوة فتحها عمر بن الخطاب ثم بعث اليها بعد فتحه
ثلثة انفس عمار بن ياسر على صلوتهم اميرا وابن مسعود قاضيا

ووالياً

ووالياً على بيت المال وعثمان بن حنيف ماسحاً فمسح عثمان
الارض واختلفوا في مبلغها على مساحة الارض وفرض لهم
في كل يوم شاة شطرها مع السواقط لعمار وشطرها للآخرين
وقال ما ارى قرية يؤخذ منها كل يوم شاة الا سريع في خرابها
ومسح عثمان ارض الخراج واختلفوا في مبلغها فقال الساجي
اثنان وثلثون الف الف جريب وقال ابو عبيدة ستة
وثلثون الف الف جريب ثم ضرب على كل جريب نخل عشرة
دراهم وعلى الكرم ثمانية دراهم وعلى جريب الشجر والرطبة ستة
دراهم وعلى الحنطة اربعة دراهم وعلى الشعير درهمين ثم كتب
بذلك الى عمر فامضاه وروي ان ارتفاعها كان في عهد
عمر مائة وستين الف الف درهم فلما كان في زمن الحجاج رجع
الى ثمانية عشر الف الف فلما ولي عمر بن عبد العزيز ثم ساق
في كلام الشيخ السابق بحروفه ما زاد ولا نقص وكذا او نحوه
صنع في التذكرة في باب الجهاد واعاد القول بفتح السواد عنوة
في باب احياء الموات ومثل ذلك صنع في كتاب الجهاد

من التحرير ولم يحضرني في وقت كتابة هذه الرسالة هذا الموضع
من كتاب السرائر لابن ادريس لما حكاه فيه لكنه في باب احكام
الارضين من كتاب الزكوة ذكر ان ارض العراق مفتوحة عنوة
وذكر من احكامها قريبا من كلام الاصحاب الذي حكيناه
وروى الشيخ باسناده عن مصعب بن يزيد الانصاري
واورده ابن ادريس في السرائر والعلامة في المنتهى قال
استعملني امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام على اربعة
رساتيق المداين البهقباذات ونهر سير ونهر جوير
ونهر الملك وامرني ان اضع على كل جريب زرع غليظ درهما
ونصفا وعلى كل جريب وسط درهما وعلى كل جريب زرع
رقيق ثلثي درهم وعلى كل جريب كرم عشرة دراهم وامرني
ان القي كل نخل شاذ عن القرى لمارة الطريق وابن السبيل
ولا آخذ منه شيئا وامرني ان اضع على الدهاقين الذين
يركبون البراذين ويتختمون بالذهب على كل رجل منهم ثمانية و
اربعين درهما وعلى اوساطهم والتجار منهم على كل رجل اربعة

وعشرين

وعشرين درهما وعلى سفلتهم وفقرائهم اثني عشر درهما على
كل انسان منهم قال فجبيتها ثمانية عشر الف الف درهم في سنة
قال الشيخ توظيف الجزية في هذا الخبر لا ينافي ما ذكرناه
من ان ذلك منوط بما يراه الامام عليه السلام من المصلحة فلا يمتنع ان
يكون امير المؤمنين راى المصلحة في ذلك الوقت وضع هذا
المقدار واذا تغيرت المصلحة الى زيادة ونقصان غيره وانما
يكون منافيا لو وضع ذلك عليهم ونفى الزيادة عليه والنقصان
عنه في جميع الاحوال وليس ذلك في الخبر قلت ومثله القول
في الخراج منوط بالمصلحة وعرف الزمان كما سياتي وهذا
التقدير ليس على سبيل التوظيف بل بحسب مصلحة الوقت
واعلم ان الذي اوردته من لفظ الحديث هو ما اورده
الشيخ في التهذيب لكن وجدت نسخه مختلفة العبارة في ايراد
اسماء الرساتيق المذكورة ففي بعضها نهر سير ونهر جوير
في بعضها نهر بير بالباء الموحدة اولا والسين المهملة المكسورة
ونهر جوبره بالنون والجيم المفتوحة والباء المثناة من تحت بعد

الواو المكسورة وفي بعضها جويربا بالجيم والباء الموحدة
بعد الواو وقال ابن ادريس بعد ان اورد الحديث في
السرائر بعطف البهقباذات على المداين بالواو وبهرسير
بالباء المنقطة من تحتها نقطة واحدة والسين غير المعجمة هي
المداين والدليل على ذلك ان الراوي قال استعملني على اربعة
رساتيق ثم عدد خمسة فذكر المداين ثم ذكر من جملة الخمس
بهرسير فعطف على اللفظ دون المعنى ثم شرع في بيان جواز
مثل هذا العطف الى ان قال فاما البهقباذات فهي
ثلثة البهقباذ الاعلى وهو ستة طساسيج ثم ذكر اسماءها
والبهقباذ الاوسط اربعة طساسيج وذكر اسماءها والبهقباذ
الاسفل خمسة طساسيج وصنع مثل ذلك والذي وجدته
في المنتهى حيث اورد الحديث بلفظه وروى الشيخ في
الصحيح عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر ع قال سالته عن سيرة
الامام ع في الارض التي فتحت عنوة بعد رسول الله ص
فقال ان امير المؤمنين قد سار في اهل العراق بسيرة فهم

امام

امام لسائر الارضين فان قلت اليس قد قال الشيخ في
ما صورته وعلى الرواية التي رواها اصحابنا ان كل عسكر او فرقة
غزت بغير اذن الامام فغنمت يكون الغنيمة للامام خاصة يكون
هذه الارضون وغيرها مما فتحت بعد الرسول الا ما فتحت في
ايام امير المؤمنين ع ان صح شيء من ذلك يكون للامام خاصة و
يكون من جملة الانفال التي لا يشركه فيها غيره وهذا الكلام يقتضي
ان لا يكون ارض العراق من المفتوح عنوة قلت الجواب عن
ذلك من وجوه الاول ان الشيخ قال هذا على صورة الحكاية و
فتواه ما تقدم في اول الكلام من ان جميع اصحابنا من حو
في هذا الباب ما قاله الشيخ في اول كلامه والعلامة في المنتهى
والتذكرة اورد كلام الشيخ هذا حكاية وايراد البعد ان ادعى
مثل كلامه الاول حيث قال في اول كلامه وهذه الارض فتحت
عنوة الخ ولم يتعرض لما ذكره اخرا الثاني ان الرواية التي
اشار اليها الشيخ ضعيفة الاسناد مرسلة ومثل هذه كيف
يحتج به او يركن اليه مع ان الظاهر من كلام العلامة في المنتهى ضعف

العمل بها الثالث انا لو سلمنا صحة الرواية المذكورة لم يكن
فيها دلالة على ان ارض العراق فتحت بغير اذن الامام فلعل
عمر استشار امير المؤمنين ع في ذلك ومما يدل عليه فعل عمار
فانه من خلصاء امير المؤمنين ع ولولا امره لما ساغ له الدخول
في امرها ومما يقطع مادة النزاع ويدفع النزاع السؤال ما رواه
الشيخ في الصحيح عن محمد بن الحلبي قال سئل ابو عبد الله ع عن
السواد ما منزلته فقال هو لجميع المسلمين لمن هو اليوم ولمن
يدخل في الاسلام بعد اليوم ولمن لم يخلق بعد فقلنا
الشراء من الدهاقين قال لا يصلح الا ان تشتري منهم على ان يصيرها
للمسلمين لمن هو اليوم الحديث وروى ايضا عن عبد الرحمن
بن حجاج قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عما اختلف فيه
ابن ابي ليلى قال انهم اذا اسلموا احرار وما في ايديهم خراجهم لهم
واما ابن شبرمة فزعم انهم عبيد وان ارضهم التي بايديهم ليست
لهم فقال في الارض ما قال ابن شبرمة وقال في الرجال

ما قال

ما قال ابن ابي ليلى انهم اذا اسلموا فهم احرار وهذا قاطع في
الدلالة على ما قلناه لا سيما وفتوى الاصحاب وتصريحهم موافق
لذلك فلا مجال للتردد واما ارض الشام فقد ذكر كونها مفتوحة
عنوة بعض الاصحاب وممن ذكر ذلك العلامة في كتاب احياء
الموات من التذكرة لكن لم يذكر احد حدودها واما البواقي فمن ذكر
حكمها القطب الراوندي في شرح نهاية الشيخ واسنده الى
وعبارته هذه والظاهر على ما في ظن ان الارضين التي هي حد ما
خراسان الى كرمان وخوزستان وهمدان وقزوين وما حواليها
اخذت بالسيف هذا ما وجدته فيما حضرني من كتب الاصحاب
والله اعلم بالصواب **المقدمة الخامسة** في تحقيق معنى الخراج
وانه هل يتقدر بمقدار ام لا اعلم ان الخراج هو ما يضرب على الارض
كالاجرة لها وفي معناه المقاسمة غير ان المقاسمة تكون جزءا من حاصل
الزرع والخراج مقدار النقد يضرب عليها وهذا هو المراد بالقبالة
والطسق في كلام الفقهاء ومرجع ذلك الى نظر الامام عليه السلام
حسب ما يقتضيه مصلحة المسلمين عرفا وليس له في نظر الشرع مقدار

معين لا يجوز الزياده عليه ولا النقصان عنه ويدل على ذلك
وجوه **الاول** ان الخراج والمقاسمة كالاجرة وهي منوطة بالعرف
متفاوتة بتفاوت الرغبات **اما الاولى** فلانهما في مقابل منافع الارض
ولا نريد بمشابهتهما للاجرة الا ذلك **واما الثانية** فظاهرة قال العلامة
في المنتهى في باب قتال البغاة في توجيه كلام الشيخ حيث قال
فيما لو ادعى من بيده ارض الخراج عند المطالبة به بعد زوال
يد اهل البغي اداءه الى اهل البغي لم يقبل اصل قولهم وجهه ان
الخراج معاوضة لانه ثمن او اجرة فلم يقبل قولهم في ادائه كغيره
من المعاوضات **الثاني** قد سبق في الحديث المروي
عن ابي الحسن الاول ع وهو الحديث الطويل الذي اخرجنا
منه موضع الحاجة ما يدل على ذلك حيث قال والارض
التي اخذت عنوة بخيل وركاب فهي موقوفة متروكة
في يدي من يعمرها ويحييها على صلح ما يصالحهم الوالي على قدر
طاقتهم من الخراج النصف او الثلث او الثلثان وعلى
قدر ما يكون لهم صالحا ولا يضر بهم الحديث وهو صريح

فيما قلناه

فيما قلناه فان تنويعه الخراج الى النصف والثلث والثلثين
واناطته اياه بالمصلحة بعد ذلك صريح في عدم انحصاره الاجر
في شيء بخصوصه ولا اعرف لهذا رادا من الاصحاب
الا ان المستفاد من تتبع كلام من وصل الينا كلامه من
الاصحاب وعدم العثور على مخالف ولا محكيا في كلام المتقدمين
لحكاية الخلاف مشهورا ونادرا في مطولات كتب المحققين
ومختصراتهم قال الشيخ في النهاية في حكم الارض المفتوحة
عنوة وكان على الامام ان يقبلها لمن يقوم بعمارتها
بما يراه من النصف او الثلث او الربع وقال في خط في باب
حكم الارضين من كتاب الزكاة في حكم المفتوحة عنوة وعلى
الامام تقبيلها لمن يقوم بعمارتها بما يراه من النصف او
الثلث وقال في كتاب الجهاد منه عند ذكر سواد العراق
وغيره مما فتح عنوة ويكون للامام النظر فيها وتقبيلها بما شاء
وبا ضرار ارتفاعها ويصرفه في مصالح المسلمين وقال ابن ادريس
في السرائر في حكم المفتوحة عنوة وعلى الامام ان يقبلها لمن يقوم

بعمارتها بما يراه من النصف او الثلث او الربع او غير ذلك

وقال العلامة في المنتهى وهذه الارض الماخوذة بالسيف عنوة

يقبلها الامام لمن يقوم بعمارتها بما يراه من النصف او الثلث

وقال في التذكرة الارض الماخوذة بالسيف عنوة يقبلها

الامام لمن يقوم بعمارتها بما يراه من النصف وغيره وقال

في التحرير في المفتوحة عنوة ويقبلها الامام لمن يقوم بعمارتها

بما يراه من النصف او الثلث وقال في الارشاد ويقبلها الامام

لمن يراه بما يراه حظا للمسلمين ويصرف حاصلها في مصالحهم

وقال في الارشاد ويقبلها الامام لمن يراه بما يراه وقال المقداد

في التنقيح ولم يحضرني عند كتابة هذه الرسالة عبارته ولكن

حاصل كلامه فيه على ما اظن ان مرجع تعيين الخراج الى العرف

فكل ما يليق بالارض ع فاجازه به عليها فان قلت قد صرحتم

بان هذا منوط بنظر الامام ع ورايه فكيف يحل بدون ذلك

قلنا قد نص ائمتنا عليهم السلام في غير ما حديث وصرح اصحابنا كما

دسمعك الاحاديث الواردة في ذلك وعبارات الاصحاب عن

قريب ان شاء الله بحل تناول ما ياخذه الجاير من ذلك باسم الخراج

والمقاسمة ووجهه من حيث المعنى واضح لان الخراج حق شرعي منوط

تقديره بالمصلحة عرفا وارتباطه بنظر الامام ع فاذا تعدى الجاير

في ذلك الى ما لا يجوز له وعمل ما هو منوط بنظر الامام استقلالا

بنفسه كان الوزر عليه في ارتكاب ما لا يجوز له فلم يكن الماخوذ

حراما ولا مظنة حرام لانه حق شرعي على الزارع خارج عن ملكه لمستحقه

قوم معلومون وقد رفع الممتنع المنع من طرفهم بالنسبة الينا

فكيف يحرم قال في التذكرة في كتاب البيع ما ياخذ الجاير من الغلات

باسم المقاسمة ومن الاموال باسم الخراج عن حق الارض ومن

الانعام باسم الزكاة يجوز شراؤه واتهابه ولا يجب اعادته على اصحابه

وان عرفوا لان هذا المال لا يملكه الزارع وصاحب الانعام والارض

فانه حق لله اخذه غير مستحقه فبرئت ذمته وجاز شراؤه والحاصل

ان هذا مما وردت به النصوص واجمع عليه الاصحاب بل المسلمون

فالمنكر له والمنازع فيه مدافع للنص منازع للاجماع فاذا انتهى معه

الكلام الى هذا المقام فالاولى الاقتصار معه على قول سلام ما الثلث

فهل يجوز ان يتولى من له النيابة حال الغيبة ذلك اعنى الفقيه
الجامع للشرايط قلنا لا نعرف للاصحاب في ذلك تصريحا ولكن من
جوز للفقهاء في حال الغيبة تولى استيفاء الحدود وغير ذلك من توابع
منصب الامامة ينبغي تجويزه لهذا الطريق الاولى لان هذا اقل منه
خطرا لا سيما والمستحقون لذلك موجودون في كل عصر اذ ليس
هذا الحق مقصورا على الغزاة والمجاهدين كما ياتى ومن تامل في كثير من
احوال كبراء علمائنا السالفين مثل السيد الشريف المرتضى علم الهدى
واعلم المحققين من المتقدمين والمتاخرين نصير الحق والدين الطوسى
وبحر العلوم مفتى الفرق جمال الملة والدين الحسن بن المطهر وغيرهم رضوان
الله عليهم نظر متامل منصف لم تعترضه الشك في انهم كانوا يسلكون
هذا المنهج ويتجوزون هذا السبيل وما كانوا يودعوا بطون كتبهم الا ما يعتقدون
صحته **المقالة** في حل الخراج في حال حضور الامام وغيبته اما حال حضور
الامام وغيبته اما حال حضوره ع فلا شك فيه وليس للنظر فيه مجال
وقد ذكر اصحابنا في مصرف الخراج ان الامام عليه السلام يجعل منه ارزاق
الغزاة والولاة والحكام وساير وجوه الولايات حال الشيخ
في

في ط في فصل اقسام الغزاة ما يحتاج اليه للكراع والالات
الحرب كان ذلك من بيت المال من اموال المصالح وكذلك
رزق الحكام وولاية الاحداث والصلاة وغير ذلك من
وجوه الولايات فانهم يعطون من المصالح والمصالح تخرج
من ارتفاع الاراضى المفتوحة عنوة وكذا قال العلامة
حاكيا عن الشيخ كلامه فلا حاجة الى التطويل به وهذا واضح
جلى وليس المقصود بالنظر واما في حال الغيبة فهو موضع
الكلام ومطمح النظر ولو تامل المنصف لوجد الامر فيه اظهر
مما جليا فان هذا النوع من المال مصرفه ما ذكر ليس
للامام ع منه قليل ولا كثير وهذه المصارف التى عددناها
لم يتعطل كلها في حال الغيبة وان تعطل بعضها وكون
ضرب الخراج وتقبيل الارضين واخذه وصرفه موكولا
الى نظره ع لا يقتضى تحريمه حال الغيبة لبقاء الحق ووجود
المستحق مع تظافر الاخبار عن الائمة الاطهار وتطابق
كلام جلة الاصحاب ومتقدمى السلف ومتاخريهم

... کتابخانه ... رضوی (ع)
اهدائی ... استوان

بالناظر لسيرة اهل البيت عليهم السلام في تناول
ذلك حال الغيبة بامر الجائر فاذا انضم الى هذا كله امر من
له النيابة حال الغيبة كان حقيقا باندفاع الاوهام
واضمحلال الشكوك ولنا في الدلالة على ما قلنا مسلكان

الاول في الاخبار الواردة عن اهل البيت عليهم السلام
في ذلك وهي كثيرة فمنها ما رواه الشيخ عن ابي بكر الحضرمي
قال دخلت على ابي عبد الله ع وعنده اسمعيل ابنه فقال
ما يمنع ابن ابي سمال ان يخرج شباب الشيعة فيكفونه ما
يكفيه الناس ويعطيهم ما يعطي الناس قال ثم قال
لي لم تركت عطاك قال قلت مخافة على ديني قال ما منع
ابن ابي سمال ان يبعث اليك بعطاك اما علم ان
لك في بيت المال نصيبا قلت هذا نص في الباب
فانه ع بين العلة حيث قال انه ترك اخذ العطاء
للخوف على دينه بانه لا خوف عليه فانه انما ياخذ حقه حيث
انه يستحق في بيت المال نصيبا وقد تقرر في الاصول

تعدي

تعدي الحكم بالعلة المنصوصة ومنها ما رواه ايضا في الصحيح
عن عبد الرحمن بن الحجاج قال قال لي ابو الحسن ع
ما لك لا تدخل مع علي في شراء الطعام اني اظنك ضيقا
قال قلت نعم فان شئت وسعت علي قال اشتره وقد
احتج بها العلامة في التذكرة على تناول ما ياخذه الجائر
باسم الخراج والمقاسمة ومنها ما رواه ايضا في الصحيح عن
ابي المغرا قال سال رجل ابا عبد الله ع وانا عنده فقال
اصلحك الله امر بالعامل فيجيزني بالدراهم اخذها قال
نعم قلت واحج بها قال نعم ومثل هذا من عدة طرق
اخرى ومنها ما رواه ايضا في الصحيح عن جميل بن صالح
قال ارادوا بيع تمر عين ابي زياد فاردت ان اشتريه
ثم قلت حتى استاذن ابا عبد الله عليه السلام فامرت فمررت له
مصادقا فساله فقال قل له يشتريه فانه ان لم يشتره
اشتراه غيره قال شراء الناس الشيء لا يدخل له في حيره
حلالا على تقدير ان يكون حراما فاي مناسبة له للتعليل به

ولا يبعد ان يكون ذلك اشارة منه ع الى معنى لطيف
وهو ان كل من له دخل في قيام دولة الجور ونفوذ امرها
وقوة شوكتها وضعف دولة العدل يحرم عليه هذا النوع
ونحوه بشراء وغيره بخلاف من لم يكن كذلك فان عدم
دخوله في شراء هذا كدخوله في انه لا يتعطل امر دولة الجور
ولا يتناقض بل رواجها بحاله فاشار ع بقوله ان لم
يشتره اشتراه غيره الى انه لا مانع له من الشراء اذ لا
دخل له في دولة الجور وتقويتها ولا غيرها فان لم يشتره
لم يتفاوت الحال بل يشتريه غيره ومنها ما رواه ايضا عن
اسحق بن عمار قال سألته عن الرجل يشتري من العامل
وهو يظلم قال يشتري منه ما لم يعلم انه ظلم فيه احدا
وهذا الحديث نقلته هكذا من المنتهى وظني انه نقله من التهذيب
وبمعناه احاديث كثيرة ومنها ما رواه ايضا في الصحيح
عن هشام بن سالم عن ابي عبيدة عن ابي جعفر ع
قال سألته عن الرجل منا يشتري من السلطان من

اهل الصدقة

اهل الصدقة وغنمها وهو يعلم انهم يأخذون منهم اكثر
من الحق الذي يجب عليهم قال ما الابل والغنم الا مثل
الحنطة والشعير وغير ذلك لا بأس به حتى يعرف الحرام
بعينه قيل له فما ترى في مصدق يجيئنا فيأخذ صدقات
اغنامنا فنقول بعناها فيبيعناها فما ترى في شرائها منه
قال ان كان اخذها وعزلها فلا بأس قيل له فما ترى في
الحنطة والشعير يجيئنا القاسم فيقسم لنا حظنا ويأخذ حظه
فيعزله بكيل فما ترى في شراء ذلك الطعام منه فقال ان
كان قبضه بكيل وانتم حضور ذلك فلا بأس بشرائه منه
بغير كيل وما رواه الشيخ ايضا باسناده عن يحيى بن ابي
العلاء عن ابي عبد الله ع عن ابيه ان الحسن والحسين عليهما
كانا يقبلان جوائز معوية قلت قد علم ان موضع الشبهة
حقيق بالاجتناب والامام ع لا يوافقهما وما كان قبولهما ع
لجوائزه الا لما لهما من الحق في بيت المال مع ان التصرف فيه
غضب الله وسخطه كان بغير رضى منهم عليهم السلام فقبولهما حقهما

... كتابخانه ... شماره (ع)
... آستان

بالاخبار شيعة اهل البيت عليهم السلام فى تناول
ذلك حال الغيبة من الجائر فاذا انضم الى هذا كله امر من
له الدنيا له حال الغيبة كان حقيقا بابتداع الاوهام
واضمحلال الشكوك ولنا فى الدلالة على ما قلنا مسلكان
الاول فى الاخبار الواردة عن اهل البيت عليهم السلام
فى ذلك وهى كثيرة فمنها ما رواه الشيخ عن ابى بكر الحضرمى
قال دخلت على ابى عبد الله ع وعنده اسمعيل ابنه فقال
ما يمنع ابن ابى سمال ان يخرج شباب الشيعة فيكفونه ما
يكفيه الناس ويعطيهم ما يعطى الناس قال ثم قال
لى لم تركت عطاك قال قلت مخافة على دينى قال ما منع
ابن ابى سمال ان يبعث اليك بعطاك اما علم ان
لك فى بيت المال نصيبا قلت هذا نص فى الباب
فانه ع بين المسائل حيث قال انه ترك اخذ العطاء
للخوف على دينه بانه لا خوف عليه فانه انما ياخذ حقه حيث
انه يستحق فى بيت المال نصيبا وقد تقرر فى الاصول

تعدى

تعدى الحكم بالعلة المنصوصة ومنها ما رواه ايضا فى الصحيح
عن عبد الرحمن بن الحجاج قال قال لى ابو الحسن ع
ما لك لا تدخل مع على فى شراء الطعام انى اظنك ضيقا
قال قلت نعم فان شئت وسعت على قال اشتره وقد
احتج بها العلامة فى التذكرة على تناول ما ياخذه الجائر
باسم الخراج والمقاسمة ومنها ما رواه ايضا فى الصحيح عن
ابى المغرا قال سال رجل ابا عبد الله ع وانا عنده فقال
اصلحك الله امر بالعامل فيجيزنى بالدراهم آخذها قال
نعم قلت واحج بها قال نعم ومثل هذا من عدة طرق
اخرى ومنها ما رواه ايضا فى الصحيح عن جميل بن صالح
قال ارادوا بيع تمر عين ابى زياد فاردت ان اشتريه
ثم قلت حتى استاذن ابا عبد الله عليه السلام فامرت
مصادفا فساله قال فقال قل له يشتريه فانه ان لم يشتريه
اشتراه غيره قال شراء الناس للشئ لا يدخل له فى كبره
حلالا على تقدير ان يكون حراما فاى مناسبة له للتعليل به

ولا يبعد ان يكون ذلك اشارة منه ع الى معنى لطيف
وهو ان كل من له دخل في قيام دولة الجور ونفوذ اوامرها
وقوة شوكتها وضعف دولة العدل يحرم عليه هذا النوع
ونحوه الشراء وغيره بخلاف من لم يكن كذلك فان عدم
دخوله في الشراء هذا كدخوله في انه لا يتعطل امر دولة الجور
ولا يتفاوت بل رواجها بحاله فاشار ع بقوله ان لم
يشتره لاشتراه غيره الى انه لا مانع له من الشراء اذ لا
دخل له في دولة الجور وتقويتها ولا غيرها فان لم يشتره
لم يتفاوت الحال بل يشتريه غيره ومنها ما رواه ايضا عن
اسحق بن عمار قال سألته عن الرجل يشتري من العامل
وهو يظلم قال يشتري منه ما لم يعلم انه ظلم فيه احدا
وهذا الحديث نقلته هكذا من المنتهى وظني انه نقله من التهذيب
وبعده احاديث كثيرة ومنها ما رواه ايضا في الصحيح
عن هشام بن سالم عن ابي عبيدة عن ابي جعفر ع
قال سألته عن الرجل منا يشتري من السلطان من

اهل الصدقة

اهل الصدقة وغنمها وهو يعلم انهم يأخذون منهم اكثر
من الحق الذي يجب عليهم قال ما الابل والغنم الا مثل
الحنطة والشعير وغير ذلك لا بأس به حتى يعرف الحرام
بعينه قيل له فما ترى في مصدق يجيئنا فيأخذ صدقات
اغنامنا فنقول بعناها فيبيعناها فما ترى في شرائها منه
قال ان كان اخذها وعزلها فلا بأس قيل له فما ترى في
الحنطة والشعير يجيئنا القاسم فيقسم لنا حظنا ويأخذ حظه
فيعزله بكيل فما ترى في شراء ذلك الطعام منه فقال ان
كان قبضه بكيل وانتم حضور ذلك فلا بأس بشرائه منه
بغير كيل وما رواه الشيخ ايضا باسناده عن يحيى بن ابي
العلا عن ابي عبد الله ع عن ابيه ان الحسن والحسين عليهما
كانا يقبلان جوائز معوية قلت قد علم ان موضع الشبهة
حقيق بالاجتناب والامام ع لا يوافقهما وما كان قبولهما ع
للجوائز الا لما لهما من الحق في بيت المال مع ان التصرف فيه
غضب الله وسخطه كان بغير رضى منهم عليهم السلام فقبولهما حقهما

عليهما السلام المترتب على تصرفه دليل على جواز ذلك لذوي
الحق في بيت المال من المؤمنين نظرا الى ثبوت الحق الآدمي
وقد نبه شيخنا في الدروس على هذا المعنى وفرق بين الجائزة
من الظالم وبين اخذ الحق الثابت في بيت المال اصالة
فان ترك قبول الاول افضل بخلاف الثاني ومثل هذه الاخبار
كثير لمن يتتبع حصره ولسنا بصدد ذلك فان مناقشته
في الدلالة على المطلب عن الشك في جميع ما سواها وكون بعضها
قد يعتري بعض رجال اسناده طعن او جهالة غير قادح في
شيء منها بوجه من الوجوه على ان اسانيد كثير منها صحيحة كما قد عرفنا
ومع ذلك فان الاصحاب كلهم او جلهم قد افتوا بمضمونها
في كتبهم وعملوا به فيما بلغنا عنهم والخبر الضعيف الاسناد
اذا انجبر بقبول الاصحاب وعملهم ارتقى الى مرتبة الصحيح وانتظم
في سلك الحجج والحق بالمشهور فان قيل هنا سؤالان الاول
ان هذه الاخبار انما تضمنت حل الشراء خاصة فمن اين ثبت
حل التناول مطلقا الثاني ان هذه الاخبار انما دلت على جواز

التناول

التناول من الجائر بعد استيلائه واخذه فمن اين ثبوت
حل الاستيلاء والاخذ كما يفعله الجائر قلنا الجواب عن الاول
ان حل الشراء كاف في ثبوت المطلوب لان حله يستلزم حل جميع
اسباب النقل كالصلح والهبة لعدم الفرق بل الحكم بجوازه في غير
الشراء على ذلك التقدير بطريق اولى لان شروط صحة الشراء
اكثر وقد صرح الاصحاب بذلك بل يستلزم جواز قبول هبته
وهو في يد ذي المال والحوالة به لما عرفت من ان ذلك غير
غير مملوك له بل انما هو حق تسلط على التصرف فيه غير من
له اهلية التصرف وقد سوغ ائمتنا عليهم السلام ائتمنا
تملكنا له على ذلك التصرف الطارئ السابغ لان تحريمه انما
كان من جهتهم عليهم السلام فاعتقدوا الشيعة ذلك طلبا
لزوال المشقة عنهم فعليهم من الله التحية والسلام وقد صرح بذلك
بعض الاصحاب وسنذكره فيما بعد ان شاء الله تعالى
اما الجواب عن الثاني فلان الاخذ من الجائر والاخذ منه جره سواء
على انه اذا لوحظ ان المأخوذ حق ثبت شرعا لبيت المال وجب

التحريم ولاجهة غصب ولا قبح حيث ان هذا حق مفروض
على هذه الاراضي المحدث عنها وكونه منوطا بنظر الامام
ايقتضي الجزء اللازم بسببه بترخيص الامام في تناوله من
الجاير سقط السؤال بالكليه اصلا ورأسا
اتفاق الاصحاب على حل ذلك وهذه عباراتهم بحكيها شيئا
فشيئا كلامهم بعينه من غير تغيير على حسب ما وقع الينا
من مصنفاتهم في وقت كتابة هذه الرسالة فمن ذلك كلام
شيخ الطايفه ورئيسها وفقيهها ومعتمدها محمد بن
الحسن الطوسي في كتاب المكاسب من كتاب النهايه وهذا
لفظه ولا بأس بشراء الاطعمه وساير الحبوب والغلات
على اختلاف اجناسها من سلاطين الجور وان علم من
احوالهم انهم يأخذون ما لا يستحقون ويغصبون ما ليس
لهم ما لم يعلم في ذلك شيئا بعينه غصبا فان علمه كذلك فلا
لذلك فاما ما يأخذونه من الخراج والصدقات وان كانوا غير
مستحقين لها جاز ذلك شراءها منهم من اكلاه وقال المحقق

نجم

نجم الدين في الشرايع ما هذا لفظه ما يأخذه السلطان الجاير من
الغلات باسم المقاسمة او الاموال بمثل باسم الخراج عن
حق الارض ومن الانعام باسم الزكوة يجوز ابتياعه وقبول
هبته ولا يجب اعادته على اربابه وان عرف بعينه وقال
العلامه في المنتهى يجوز للانسان ان يبتاع ما يأخذه سلطان
الجور لشبهة الزكوة من الابل والبقر والغنم وما يأخذه عن حق
الارض من الخراج وما يأخذه لشبهة المواضعه المقاسمة من الغلات
وان كان غير مستحق لاخذ شيء من ذلك الا ان يتعين له
شيء منه بانفراده انه غصب فلا يجوز له ان يبتاعه ثم احتج
لذلك برواية جميل بن صالح واسحق بن عمار وابي عبيدة
السالفات الى ان قال اذا ثبت هذا فانه يجوز ابتياع ما يأخذه
من الغلات باسم المقاسمة او الاموال باسم الخراج عن حق
الارض ومن الانعام باسم الزكاه وقبول هبته ولا يجب
اعادته على اربابه وان عرف بعينه دفعا للضرورة قلت هذا
بعينه ما اسلفناه سابقا وقال في التذكره ما هذا لفظه ما يأخذه

الجائر من الغلات باسم المقاسمة ومن الاموال باسم الخراج عن
حق الارض ومن الانعام باسم الزكوة يجوز شراؤه واتهابه
ولا يجب اعادته على اصحابه وان عرفوا الان هذا مال لا يملكه
الزراع وصاحب الانعام والارض فانه حق لله اخذه غير
مستحقه فبرئت ذمته وجاز شراؤه ثم احتج لذلك بخبر ابي
عبيدة وعبد الرحمن السابقين وقال في التحرير ما اخذه الظالم
بشبهة الزكاة من الابل والبقر والغنم وما ياخذه عن حق
الارض بشبهة الخراج وما ياخذه من الغلات باسم المقاسمة
حلال وان لم يستحق اخذ ذلك ولا يجب اعادته على اربابها
وان عرفهم الا ان يعلمهم في شيء منه بعينه انه غصب فلا يجوز تناوله ولا شراؤه وقال في عد والذي ياخذه الجائر من
الغلات باسم المقاسمة ومن الاموال باسم الخراج عن حق الارض
ومن الانعام باسم الزكوة يجوز شراؤه واتهابه ولا يجب اعادته
على اصحابه وان عرفوا وفي حواشي شيخنا الشهيد قدس سره
على القواعد ما صورته وان لم يقبضها الجائر وكذا ثمرة الكرم

يعلم

والبس

والبستان وقال في الارشاد عطف على الشبهات ما يصح
بيعها وتناولها وما ياخذه الجائر باسم المقاسمة من الغلات
والخراج عن الارض والزكاة من الانعام وان عرف المالك
وقال شيخنا في الدروس كلامه في هذا الباب من اجود كلام
المحققين اذا تأمله المنصف المعطي علم انه يعتقد في الخراج
انه من جملة الاموال الخالية من الشبهة البعيدة عن الاوهام
حيث ذكر الجوائز وجعل ترك قبولها افضل وبالغ في احكام
الخراج بما سنحكيه مفصلا وصورة كلامه يجوز شراء ما ياخذه
الجائر باسم الخراج والزكاة والمقاسمة وان لم يكن مستحقا له قال
ولا يجب رد المقاسمة وشبهها على المالك ولا يعتبر رضاه
ولا يمنع تظلمه من الشراء وكذا لو علم ان العامل يظلم الا ان
يعلم الظلم بعينه نعم يكره معاملة الظلمة ولا يحرم لقول الصادق ع كل شيء
فيه حرام وحلال فهو حلال حتى تعرف الحرام بعينه ولا فرق
بين قبض الجائر اياها او وكيله وبين عدم القبض فلو احاله
بها وقبل الثلاثة او وكله في قبضها او باعها وهي في يد المالك

او فی ذمته جاز التناول ویحرم علی المالک المنع وکما یجوز
الشرآء یجوز سایر المعاوضات والهبة والصدقة والوقف
ولا یحل تناولها بغیر ذلک والمعتاد فی السعی منع النافع
انه حاصل من الکلام واورده بصورة الشرح مطولا ولم
یحضرنی فی وقت نقل کلام الاصحاب سوی هذا المقدار
من الکتب فانقل کلام الباقین لکن فیما اوردناه غنیة وبلاغ
وبلاغ لاولی الالباب فان کلام الباقین لا یخرج عن کلام
من حکینا کلامهم اذ لو کان منهم مخالف لحکاه من عثرنا
علی مصنفاتهم واطلعنا علی مذاهبهم لما علمنا من شدة حرصهم
علی ابراز خلاف الفقهاء وان کان ضعیفا والاشارة الی
القول الشاذ وان کان واضحا فیکون الحکم فی ذلک اجماعا
علی انه لو کان فیهم مخالف مع وجود فتوی کبراء المتقدمین
والمتاخرین واستفاضة الاخبار عن ائمة الهدی ومصابیح
الدجی وصحة طرق کثیر منها واشتهار مضمونها لم یکن خلافه قادحا
فکیف والحال کما علمت فتامله لکن قد قررنا لک فی هذه المسئلة

واذعن

واذعن لک من سلکها ما یجلی صدی القلوب ویزیل اکنة
الصدور ویرغم انوف ذوی الجهل ویسوء وجوه اولی
الحسد الذین یعضون الانامل غیظا وحنقا ویلحنون فی
تنغیص کربهم الی التفکه فی الاعراض والتنبیه علی ما یعدونه بزعمهم
من العورات ویطعنون بما لا یعد طعنا فی الذین یمهدون لک
لانفسهم فی قلوب وهماء العامة وضعفاء العقول وسفهاء
الاحلام محلا ولا یعلمون انهم قد هدموا مواضع دینهم واسخطوا ربهم
مولاهم وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا فان ما اوردناه
من الاخبار عن الائمة الاطهار وحکیناه عن فقهاء العترة النبویة
المبرئین من الزیغ والزلل ان کان حقا یجب اتباعه والانقیاد
الیه فما یکید به وکانوا احق بها واهلها وای ملامة علی
من اتبع الحق وتمسک بهدی قادة الحق لولا العمی عن صوب
الصواب والعشاء عن نور الیقین وان کان باطلا مع
ابتنائه من الاخبار الکثیرة والاقوال الشهیرة فلا سبیل
لنا الی مخالفتهم وسلوک غیر جادتهم والحال انهم قدوتنا فی

اصول ديننا وعمدتنا في اركان مذهبنا وكيف نتبعهم
حينا ونفارقهم حينا نحلونه عاما ونحرمونه عاما وما انا
الا من غزية ان غوت غويت وان ترشد غزية ارشد
على ان الحاسد لا يرضى وان قرعت سمعه الايات
والممض لا يبصر وان اتى بالحجج البينات ولو راجع عقله
وتفكر لم يجد فرقا بين حل الغنائم وحل ما نحن فيه بل هذا
انما هو شعبة من ذاك فانه اذا كان المبيح له والاذن في
تناوله واحدا فاى مجال للشك واى موضع للطعن
لولا عين البغضاء وطوية الشحناء وصبر لمن علم كيف كان
طعن الحاسدين وانكار المنافقين على سيد الكونين
وامام الثقلين ونسبتهم اليه الاباطيل وهذا هو عليه في الا
الا فاعيل مما يشق المرائر وتنفتت قلوب ذوي
البصائر ان يهون عليه مثل هذه الاقوال السخيفة والانكار
اب الفاسدة مما في حريم بعدها من تحرج ولا ...
بعدها بجرم وما ذهبنا نسمع صلال المذاكرة في مجالس التحصيل

من اخبار

من اخبار علمائنا الماضين وسلفنا الصالحين ما هو من جملة
الشواهد على ما ندعيه والدلائل الدالة على حقية ما ننتحيه فمن ذلك
ما تكرر سماعنا له من احوال الشريف المرتضى علم الهدى ذي المجدين
اعظم العلماء في زمانه الفائز بعلو المرتبتين في اوانه علي بن الحسين
الموسوي قدس الله روحه فانه مع ما اشتهر من جلالة قدره
في العلوم وانه في المرتبة التي ينقطع الناس العلماء على اثرها
وقد اقتدى به كل من تأخر عنه من علماء اصحابنا بلغنا انه كان
في بعض دول الجور ذا حشمة عظيمة وثروة جسيمة وصورة معجبة وانه
قد كان له ثمانون قرية وقد وجدنا في بعض كتب الآثار
ذكر بعضها وهذا اخوه ذو الفضل الشهير والعلم الغزير والفقه
الهاشمية والنخوة القرشية السيد الشريف الرضي المرضي
روح الله روحه كان له ثلاث ولايات ولم يبلغنا عن
احد من صلحاء ذلك العصر الانكار عليهما ولا النقض منهما
ولا نسبتهما الى فعل حرام او مكروه او خلاف الاولى
مع ان الذين في هذا العصر ممن تراجم ... علواه الفضلاء لا يبلغون

درجات اتباع اولئك المعتقدين بهم وحتى خفي مثي فلا
يخفى حال استاد العلماء المحققين والسابق في الفضل عن
المتقدمين والمتاخرين العلامة نصير الملة والحق والدين محمد
بن محمد بن الحسن الطوسي قدس نفسه وطهر رمسه وانه كان المفوض
لاحوال الملك والقايم باعباء السلطنة وهذا ومثاله انما
يصدر عن اوامره ونواهيه ثم انظر الى ما اشتهر من احوال
اية الله في المتاخرين بحر العلوم مغني العرق جمال الملة والدين
ابو منصور الحسن بن المطهر قدس الله لطيفه وكيف كان ملازمته
للسلطان المقدس المبرور محمد خدابنده وانه كان له عدة قرى
وكانت شفقات السلطان وجوايزه وصلاته اليه وغير ذلك
فما لو عد لطال ولو تتبعت ان تكشف من احوال عبد الله بن عباس
وعبد الله بن جعفر وكيف كانت احوالهما في دول زمانهما
لكشفت شيئا عظيما بل لو تامل المتامل الخالي عن المرض قلبه
لوجد المربي للعلماء والمروج لاحوالهم انما هم الملوك كان واد
دولهم واهل الدولة انقلت العناية بهم وانقطع توجههم بالمرة

اليهم

اليهم ضعفت احوالهم وتضعضعت اركانهم وخلت اندية العلم
ومحافله في جميع الارض وليس لاحد من المتعصبين ان يقول ان
هولاء احيوا هذه البلاد وقد كانت قبل موتا لان هذا معلوم
البطلان ببديهة العقل اما اولا فلان بلاد العراق سيما اماكنها
كانت تمامها معمورة لم يكن لاحد مجال ان يمر في وسط البلاد في
متعددة وما كان بين القريتين والبلدين في البعد قدر فرسخ
الا نادرا كيف ومجموع معمورها من الموصل الى عبادان ستة
وثلثون الف الف جريب واما ثانيا فلان عمارة القرى امر عظيم
يحتاج الى زمان طويل وصرف مال جزيل وهم كانوا بعيدين عن
هذا الاستعداد مع ان هذه التحملات بعد ما قلناه من كلامهم في
الكلام هذه الارضين واحوال خراجها وحل ذلك من التكلفات
البارده والامور السامجة نعوذ بالله من القول بالهوى ومجانبته
سبيل الهدى وهو حسبنا ونعم الوكيل **الاولى** في التوابع
واللواحق وفيها مسايل **الاولى** في ان الخراج ليس من
جملة مواضع الشبهات لانا قد قررنا فيما سبق انه من جملة الغنايم

اذ هو حق من الارض المغنومة محله تابع لحلها بغير تفاوت و
حرا قمنا الدلايل على ذلك وحكينا ما صدر عن الاصحاب رحمهم
الله فيه وليس له بابا في ذلك الا اخذه بامر سلطان
الجور وهو موقوف على امر الامام ع ونظره وهذا لا يصلح للمنافاة
لان الايمة عليهم السلام اباحوا لشيعتهم ذلك في حال الغيبة
وازالوا المانع من جهتهم فلم يكن فيه متى يتقي الشبهة في ذلك ولا يبعد
من رضاء الله سبحانه ورضاهم لا سيما اذا انضم الى ذلك نظر
نايب الغيبة واي فارق بينه وبين ما احلوه لشيعتهم
حال الغيبة فيما فيه مما فيه حقوقهم وهولاء الذين يبدرون
على هذا النوع لا يتجنبون ما فيه من حقهم عليهم السلام بل ولا
يستطيعون كان هذه الجواري والعبيد ومنتزعات الغنايم
وما يحصل من البحر بالغوص وغيره لا يستطيع احد الانفكاك
منه وهم لا يتحرجون من هذا القسم ولا ينفرون منه …
على التشنيع على العامل لاول بما يلحقه بالمحرمات او مواقع
الشبهات ويجعلون انفسهم في ذلك مقتدى للعامة …

الاثم

اثارهم ولا يخافون الله سبحانه حيث انهم قد حرموا بعض ما
احله الله وانكروا بعض ما علم ثبوته من الدين ويبالون من الاكرام
المحترمة بما هو حرام عليهم ولا فرق في استحقاق المقت من الله
سبحانه بين استحلال الحرام وبين تحريم الحلال فان غير ما
انكروا من المنقه ما زال الايمة عليهم السلام ينكرون عليه ويتوجعون
من فعله واقترانه وحثوا على فعلها ووعدوا عليها بعظيم
الثواب قطعا للنفوس عن متابعته على ضلاله والشبهة
انما سميت شبهة لانها موضع الاشتباه وليس من النوع …
موضعا للاشتباه كما نقول في اموال الظلم والعشار
فانها مواقع الشبهة ومظان للمحرمات فان الحل والحرمة
حكمان شرعيان انما يثبتان وينتفيان بقول الشارع
فما كان امر الشارع فيه الحل فهو الحلال فما كان امر الشارع
فيه الحل فهو الحلال فما كان امره فيه الحرمة فهو الحرام والشبهة
هو الحلال بحسب الظاهر ولكنه مظنة الحرام في نفس الامر كما قلنا
في اموال الظلمة والله الموفق الثانية قد عرفت ان الخراج

والمقاسمة والزكوة المأخوذة بأمر الجابر او نايبه حلال
تناولها فهل يكون حلالا للآخذ مطلقا حتى لم يكن مستحقا
للزكوة ولا ذا نصيب في بيت المال حين وجود الامام ع انما
يكون حلالا بشرط الاستحقاق حتى ان غير المستحق
يجب عليه صرف ذلك الى المستحقين اطلاق الاخبار و
كلام الاصحاب يقتضي الاول وتعليلهم بان للآخذ نصيبا
في بيت المال وان مزاحم بعد يشعر بالثاني وللتوقف
فيه مجال وان كان ظاهر كلامهم هو الاول لان دفع
الضرورة لا يكون الا بالحل مطلقا **الثالثة** قال في التحرير
روى عن الصادق انه سئل عن النزول على اهل الخراج فقال
ثلثة ايام وعن السخرة في القرى وما يوطرح العلوج والاكراد
اذا نزلوا القرى فقال يشترط عليهم ذلك فما اشترطت عليهم
من الدراهم والسخرة وما سوى ذلك فيجوز ذلك وليس
لك ان تأخذ منهم شيئا حتى يشارطهم وان كان كالمتفق
ان من نزل ملك الارض او القرية اخذ منه ذلك قلت

الرواية

الرواية في التهذيب وفيها بدل الاكراد الاكرة كانه جمع
اكار وفي معناها ما رواه عن اسمعيل بن الفضل قال سألت
ابا عبد الله ع عن رجل يشترى ارضا من ارض الخراج الى
ان قال ان اناسا من اهل الذمة نزلوا له الى ان قال فيهما
اجرة البيوت اذا ادوا جزية روسهم قال يشارطهم فما اخذ
بعد الشرط فهو حلال لكن روى عن علي الازرق قال
سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول اوصى رسول الله صلى الله عليه
عليه السلم عند موته فقال يا علي لا تظلم الفلاحون بحضرتك
ولا تزاد على ارض وضعت عليها ولا سخرة على مسلم و
معنى ذلك ما رواه ايضا عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلم
الرابعة روى الشيخ في التهذيب عن علي بن يقطين
قال قلت لابي الحسن ع ما تقول في اعمال هولاء قال
ان كنت لا بد فاعلا فاتق اموال الشيعة قال فاخبرني
علي انه كان يجبيها من الشيعة علانية ويردها قال عليهم
السر في معناه ما رواه عن الحسن بن الحسين الانباري

عن الرضا ع قال كتبت اليه اربعة عشر سنة استاذنه
فی عمل السلطان فلما كان فی اخر كتاب كتبت اليه اذكر
انی اخاف علی خبط عنقی وان السلطان يقول لی رافضی
وليس انشك فی انك تركت عمل السلطان للرفض فكتب
ابو الحسن ع فهمت كتابك وما ذكرت من الخوف علی
نفسك فان كنت تعلم انك اذا وليت عملت فی عملك
بما امر به رسول الله صلعم ثم تصير اعوانك وكتابك اهل
ملتك واذا صار اليك شیء واسيت به فقراء المؤمنين
كان ذا بذا والا فلا قلت فی معنی هذين الحديثين انهما
اقوی وليس علی احماکن فيه شیء لان موضعهما التولی
اعمال سلطان الجور واخذ الجايزة علی ذلك وهذا
وهذا خارج من بحثنا بالكلية وما ورد فی الحديث الاول
انه كان يجبی اموال الشيعة علانية ويردها عليهم سرا
يمكن ان يكون المراد به ما يجعل عليهم من وجوه الظلم
المحرمة ويمكن ان يراد به وجوه الخراج والزكوات والمقاسمات

لانها

١٠٨

لانهما وان كانت حقا عليهم فليست حقا للجاير فلا يجوز
جمعها لاجله الا عند الضرورة وما زلنا نسمع من كثير ممن عاصر   نا سم
لا سيما شيخنا الاعظم الشيخ علی بن هلال قدس الله
وغالب ظنی انه بغير واسطة بل بالمشافهة انه لا يجوز لمن
عليه الخراج والمقاسمة سرقته ولا جحوده ولا منعه ولا شيئا
منه لان ذلك حق عليه والله اعلم بحقايق الامور وحيث
انتهی الكلام الی هذا المقام فلنحمد الله وفقنا للتمسك
بعروة عترة النبی المصطفی وخلاصة صاحب الوحی نفی الكفر
اصل السببين وثانی الثقلين وضياء الكونين وعصمة
الخلق فی الدارين وسلوك محجتهم والاستضاءة
بانوار حجتهم ولنسال الله جل اسمه ان يصلی ويسلم عليهم
اجمعين صلوة يظهر بها شرف مقامهم يوم الدين وان
يحشرنا فی زمرتهم ويحشرنا الويتهم ويثبتنا علی حبهم مقتفين
بديهم فی صدورهم وورودهم وان يصفح عن ذنوبنا
ويتجاوز عن سيئاتنا وله الحمد والمنة اولا واخرا ظاهرا

باطّنا فرغ من تسويدها مؤلفها العبد المعترف بذنوبه
علي بن عبد العالي توّاه محلا سنيا في جنانه وكنا بفضله
جلّل صوانه وسط نهار الاثنين تقريبا حادي
عشري ربيع الثاني من سنة عشرين
ولله حمايه حامدا ومصليا
عمودا علا بدوره
قوبل

بسم الله الرحمن الرحيم

١١٩

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير
خلقه محمد واله اجمعين قال رسول الله صلعم
كل حسب ونسب ينقطع الا حسبي ونسبي اين همه
حسبها ونسبها منقطع فانی شوند الا ذريت
مصطفی صلعم تا انقراض عالم بمانند وازين رو
پيدا شد كه بعد از شهادت امام حسين علیه السلام
از نسل او امام زين العابدين واز امام حسن زكی
بن الحسن وحسين بن الحسن ودران زمان
چهارده هزار گهواره زرين در بنی امیه بود

حلقه — سينقطع — وحسن المثنی

بر روی زمين باقی نماند امام زين العابدين
وزيد وحسين بن الحسن چند هزار علوی
حسبی ونسبی وشريف بازماندند وهر روز زيادت
ميشوند بدانكه امامان معصوم دوازده اند از نسل
مصطفی ومرتضی وزهرا عليهما السلم ونام ونسب
واعقاب واولاد ايشان ومشاهد ومقابر ايشان
درين مجموعه بيايد واين نسخه در مسجد اقصی
ما فيه بخط نادر العصر اعجوبه زمان استاد
الكلام سلطان المفسرين مفتی الطوايف
موسی بن الحسن بن ابی جعفر بن هارون كه در
سنه تسع وثلثين وستمائه نوشته بودند و
ان نسخه بنسبی در دار النقابة المدينه بوده بخط
سيد كبير شريف بن جعفر بن محمد بن حسن بن

وازنسل حسن — وحسن المثنی — وثلثمائه — امام حسن

الی برکات بن زید بن حسن بن ابی طالب علیهما السلم

ذکر محمد مصطفی صلعم اسم مبارک سید کاینات

محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد

مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی

بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن

بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار

بن سعد بن علفان بن اد بن بن همسع بن

سلمان بن قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم بن آزر

بن تارخ بن ناخور بن سام بن نوح بن ارعون

بن هود بن فالح بن غابد بن شالح بن ارفخشد بن

نوح بن سام بن نوح بن مهرائیل بن هاییل بن یارد بن

بن قینان بن انوش بن آدم علیهما السلم کنیت

او ابو القاسم و نام مادرش امنه عمرش شصت

وسه

وسه سال بود سیزده سال بمکه پیغمبری کرد و ده

سال بمدینه و روضه مقدس مشرف بمدینه بود

و او را پنج پسر و چهار دختر بوده اند و او درویشی

اختیار کرد و فرمود که الفقر فخری درویشی فخر

فرمود که درویش صابر را پانصد سال زود تر از

توانگر شاکر بیهشت در آورند **ذکر امیر المومنین**

علی علیه نامش علی و کنیتش ابو الحسن نام پدرش

ابو طالب نام مادرش فاطمه بنت اسد بخانه

کعبه در وجود امد و روز ادینه دوازدهم

رمضان بود نوزدهم رمضان و فاتش رسید

شصت وسه سال عمر کرد سی وسه سال امامت

کرد از دست حرامزاده عبد الرحمن بن ملجم علیه

اللعنه زخم خورد و او را بیست و هفت فرزند

بودند چهار از فاطمه و بیست و سه از دیگر زنان
امام حسن و امام حسین و عباس و محمد حنفیه
و محمد بهلیله و ابوبکر و عمر و عثمان و عون و بهلیله
طاهر و مطهر و زید و جعفر و عبدالله و صالح
و عاقب و خالد و ابراهیم و زید اصغر و هادی
و سلیمن و عقیل و ابوطالب چهار دختر را
نام بجای خویش بیاید **ذکر فاطمه علیها السلام**
نامش فاطمه زهرا نام پدرش محمد مصطفی نام مادرش
خدیجه کبری بنت خویلد نام شوهرش اسدالله
بن ابی طالب ع ابن عم پدرش عقد را شوهری
ایشان در بهشت بسته شد و خاطبه جبرئیل بود
هجده سال و سه ماه عمرش بود او را بتول خواندند
و او معصومه بود بدلیل انما یرید الله

پدهر

لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
وفات او بعد از پدرش بهفتاد روز بوده در این
هفتاد روز بر مصیبت پدرش گریه و زاری
کردی و او را دو پسر معصوم بودند امام حسن و
امام حسین و پسری دیگر در شکم داشت انروز
که در بر شکم او زدند شهید شد و آن شرح جای
دیگر بیاید و دو دختر داشت زینب و ام کلثوم
او با شوهر خود بدر ویشی بساخت بدان حد که
پشم جهودان بر ستی و مزد بستدی و معاش کردی
تا امت پدرش بدانند که کاسبی حلالست **ذکر**
امام حسن بن علی ع نامش حسن و کنیتش ابو محمد
نام پدرش علی نام مادرش فاطمه زهرا در مدینه
در وجود آمد پانزدهم ماه رمضان عمرش چهل و هشت

سال بود ده سال امامت کرد در هجدهم ماه صفر
وفاتش رسید بفرمان معاویه [redacted] اورا زهر
دادند وشرح این جای دیگر بیاید واورا یازده فرزند
نرینه بود قاسم وعبدالله وزید واسمعیل که طالب
الحجاز گفتندی واحمد ومحمد صانع وعلی اصغر و
مسلم وابرهیم وحسین وابوطالب وسه دختر بودند
ذکر امام حسین بن علی ع‌م نام امام حسین
وکنیت ابو عبدالله نام پدرش علی نام مادرش
فاطمه بنت محمد بمدینه در وجود آمد در نیمه ماه
شعبان اورا پنجاه وهشت سال بود ویزید بن
معاویه [redacted] اورا بقتل فرمود وان قصه در دهم
محرم بود وان شرح در مقتل معلوم میشود واورا
شش فرزند بود علی زین العابدین وعلی

خ ل صابغ

علی علیه السلام صح

اصغر

اصغر وعلی اکبر وعبدالله وجعفر وابی زید و
دختر داشت که زن قاسم بود ذکر امام زین
العابدین ع‌م نامش علی وکنیت ابو محمد نام
پدرش امام حسین نام مادرش شهربانو
دختر یزدجرد وشهریار بمدینه در وجود امد
پانزدهم جمادی الاول اورا پنجاه وهفت سال
عمر بود سی وچهار سال امامت کرد اورا چهارده
فرزند بودند محمد باقر وهادی ومهدی وناصر
وجعفر وحسن وحسین ومحسن وعلی افطس وطاهر
ومطهر ومسلم ذکر امام محمد باقر ع‌م نامش محمد باقر
کنیتش ابو جعفر نام پدرش علی نام مادرش فاطمه
دختر امام حسن علی ع‌م بمدینه در وجود امد اورا
پنجاه وسه سال عمر بود ده سال امامت کرد اورا

هفت فرزند برین اسامی امام جعفر صادق ع
علی محمود حامد زید و مهدی قاسم ذکر امام
جعفر صادق ع نامش جعفر و کنیت ابو عبد
الله نام پدرش محمد باقر نام مادرش ام فروه
مدینه در وجود آمد او را شصت و پنج سال
عمر بود چهل و چهار سال امام بوده ده فرزند
داشت برین اسامی امام موسی کاظم و اسمعیل
و علی و مهدی و مطهر و عون و صابر و تقی
و هادی و مسلم ذکر امام موسی کاظم علیه
نامش موسی کنیتش ابو ابرهیم نام پدرش جعفر نام
مادرش حمیده کنیزکی بوده میان مکه و مدینه در
وجود آمد ببغداد متوفی شد او را پنجاه و پنج سال
بود سی و پنج سال امام بود او را سی و هفت فرزند

بوده است بیست و نه پسر و هشت دختر برین
اسامی علی رضا حمزه و یحیی و عبدالله و زید و
ابو طاهر و ابو طالب و یوسف و صالح و عبدالله
کاذب مهدی و هادی و مصعب و محمد طیب
و عاقب و اسمعیل و ذکریا و اسحق و ابرهیم و فضل
و سلیمن و ناصر یونس اکبر محسن و جعفر و موسی
و علی اصغر دختران فاطمه و فاطمه و رقیه و ام
کلثوم و ام کلثوم سکینه و ملیکه و بعضی گفته اند
عاتکه نیز از دختران امام موسی بوده و در ان اختلاف
است و در اسامی امامزادهای معصوم اختلاف
بسیار است و در بعضی نسخه اسم نوشته اند و در بعضی
کتب اما اسم اصل اینست که درین نسخه شریف نوشته
شده اسامی زنان امام سکینه و خدیجه و نور دینه

وشهربانو وحورزاد **ذکر امام علی ابن موسی**
الرضا عم نامش علی وکنیت ابوالحسن نام پدرش
موسی نام مادرش سکینه ام البشر گویند کنیزکی
بوده است بمدینه در وجود امد او پنجاه و پنج
سال عمر بوده است بیست وسه سال امام بود اورا
دو فرزند بود محمد تقی وحسین **ذکر امام محمد**
تقی عم نامش محمد وکنیت ابوجعفر نام پدرش
علی نام مادرش خیزران و گویند ریحانه بود کنیزکی
بوده است در مدینه بوجود امده است در ماه
رمضان اورا بیست و پنج سال بوده است
هفده سال امام بود اورا چهار فرزند بودند بدین
اسامی علی التقی و مهدی و موسی و جعفر **ذکر**
امام علی النقی عم نامش علی وکنیت ابوالحسن

نام پدر

نام پدرش علی نام مادرش سوسن کنیزکی
بوده است بمدینه در وجود امد پانزدهم ماه
ذوالحجه بسامره وفاتش رسید وعمر او چهل
ویک سال بود سی وسه سال امام بود اورا شش
فرزند بودند بدین اسامی حسن عسکری هادی
وحسین وجعفر وابی زید وابرهیم **ذکر امام**
حسن وعسکری عم نامش حسن وکنیت ابو
محمد نام پدرش علی نام مادرش سوسن کنیزکی
بوده است بمدینه در وجود امد دهم ماه ربیع
الاخر بسامره متوفی شد وبیست وهشت سال
عمر او بود شش سال امام بود واورا یک فرزند
بود محمد بن الحسن که غایبست و مهدی و منتظر
گویند **ذکر امام محمد مهدی عم** نامش محمد وکنیت

ابو القسم و کنیت محمد مصطفی عم نام پدرش امام
حسن نام مادرش نرجس کنیزکی بوده است
بسامره در وجود آمده در دهم ماه شعبان
و در این تاریخ که این نسخه کرده اند او را دویست
و هشتاد و هفت سال عمر بوده است و او
پنج ساله بود که پدرش بدار البقا رفت چنانکه
محمد مصطفی خاتم پیغمبرانست محمد مهدی خاتم
امامانست و منتظر امر است تا ظهور کند و تا
انقراض عالم زمانه از امام خالی نیست بعد از این
یاد کنیم و شرح دهیم که هر یک را تربت و مشهد
در کدام بلد و بقاع است تا هر مؤمن و مسلمان
که از روی زیارت ایشان کنند بدانند که کجا زیارت
می باید کردن تا حظی وافر از آن برده اند و حاجت

دین و

دین و دنیا بخواهند **ذکر مقابر و مشاهد ائمه**
علیهم السلام امیر المؤمنین علی علم بکوفه
بزمین غری مدفونست امام حسن بن علی و علی
بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم
ببقیع مدفونند امام حسین بن علی بکربلا مدفونست
امام موسی کاظم و محمد تقی ببغداد مدفونند مقابر
قریش و علی موسی الرضا بولایت طوس بده
سناباد مدفونست و امام علی النقی و امام حسن عسکری
بسامره در یک تربت مدفونند و محمد بن الحسن
در غیبت است و فاطمه بنت رسول الله علیها
میان محراب پدرش مدفونست و بعضی گویند
ببقیع **ذکر مقابر فرزندان امیر المؤمنین ع**
امام حسن علی ببقیع مدفونست امام حسین و

وعباس ومحسن وابابکر وعمر وعثمن وعون و طاهر
ومطهر وجعفر بکربلا مدفونند در سر تربت
بکنار فرات وتربت امام حسین معروفست بکربلا
ومحمد حنیفه را با مادر باز میخوانند چون واقعه
کربلا واقع شد بکربجت و بمداین رفت تا آن
روز که مختار ابو عبیده خروج کرد بر کشندکان
فرزندان علی وایشان منهزم بودند مختار و
سران لشکر ابرهیم بن مالك اشتر بود در میان مداین
محمد را مجروح یافتند گفت محمد حنیفه ام فرزند
امیر المومنین اورا ایشان شناختند وپیش ابرهیم
بردند مجروح بود گریه وزاری بسیار کردند سه
روز برنیست چون وفاتش رسید همه لشکر
العزبت بلاسید ودرهم الجبا دفن کردند
مشهدی

مشهدی معینا ست اما زید وعبدالله وجعفر
در کوفه بمحلت بنی ربیع مدفونند وقاسم وخالد و
ابرهیم در مسجد جامع بصره مدفونند وسلیمن
هادی بحلوان مدفونند وعقیل وابوطالب بدر دروازه
کوفه براه دمشق مدفونند ذکر مقابر فرزندان
امام حسن ع قاسم وعبدالله بکربلا شهیدند
وهم آنجا مدفونند واسمعیل طالب الحجاز در زمان
خروج مصعب زبیر در مسجد مکه شهید شد در
مسجد بر نیسان مدفونست وزید بن حسن که اورا
زید اصغر گویند بدیه ربیه مدفونست بولایت بکریت
بمسجد [illegible] نخاس زبیر کرد واورا بابو الخدیجه علیه
اللعنه کشت ومحمد وصالح بشهرزدی بمحلت [illegible]
مدفونست اورا ابو العباس دفشکی لعنه الله

کشت مردم کوچه سیدانك اورا دفن کردند وعلی
اصغر بدی که از میدان بیرون شهر ری مدفونست
اورا نصر دمشقی لعنة الله علیه کشت مضارب
سفیان لعنة الله علیه کشت وابرهیم بن حسن
بولایت ری بده بریزی بدر شهر ری مدفونست
اورا نصر دمشقی لعنة الله علیه کشت سه روز
بزیست در صحرا مجروح دران سه روز مرغی سفید
از کلنك بزرکتر بر سر او ایستاده سایه میکرد لعل
ازان مردم بدانستند که امام زاده است اورا
دفن کردند وحمزه را در محلت فلیسان بر در
دروازه ری دفن کردند واورا معارج دمشقی
کشت وحسین بن حسن وعلی بن الحسن بولایت
ری بده حیان مدفونند در یك تربت وابو

طالب

طالب بن دخترش طریفه ومیمونه بده جوشق
فیروزبران بولایت ری مدفونند بر در مسجد
که داه شهر است وهر سه را با هم کذاشته اند حرب
خواهرش طریفه دید که برادرش را مجروح کردند
فریاد بر آورد و بر آورد و در برادر او یخت ان ملعون
جعد ابرهیم ضربتی بران سیده زد واورا بیفکند
وبرفت مردم ده ایشانرا رعایت وخدمت میکردند
چون وفات یافت زهیم الجبار دفن کردند وازان
وقت دران ده خیر وبرکت بسیار باشد از دعای
ان معصومان والله اعلم **ذکر عقاب اولاد**
امام حسین عم امام زین العابدین بقیع مدفونست
وعلی اصغر وعبدالله در روز کربلا شهید شدند
وجعفر وخواهرش بده درامین براه بهنه

مدفونند اما تربت جعفر انست که در میان مجرا است
و کشنده ایشان ازرق ابرج بود لعنة الله علیه
دفن ایشان سید ابو القسم ورامینی کرد و ایشان
دعا کردند که هرگز خیر و برکت از ایشان منقطع
نشود و الی زید امام حسین بولایت اصفهان
دهی هست او در انجا مدفونست و او را معاد
اصغر گشت لعنة الله علیه ذکر مقابر فرزندان
امام زین العابدین ع امام محمد باقر بمدینه
مدفونست و هادی و مهدی و ناصر بولایت
قم بده جمکران مدفونند و جعفر و حسن و ابرهیم
بشهر ری بدروازه کمی مدفونند و احوال ایشان
وچنان بود که از مدینه بسامره رفتند و از سامره
ببغداد رفتند و پنهان بود بعد از ان بخورستان

کریختند

کریختند و از خورستان بقم افتادند بنشش ماه و بیست
روز در قم بودند جعفر خسته و رنجور شد از
سیزده روز وفاتش رسید برادران او را دفن کردند
و تعزیت بپا داشتند هم انجا بدروازه مسجد را مشهد
کردند چون ازرق ابرج لعنة الله علیه بقم رسید
طلب ایشان کرد بگریختند در شب در راه به برزیگران
رسیدند شخصی هیمه می‌اورد ان شخص را گفتند
که اگر ما را درین نزدیکی بکشند ما ترا وصیتی میکنیم که
مردم دروازه را بگویی تا ما را بر پیش برادر جعفر
دفن کنند که روز قیامت پیش جد از برای شما شفاعت
کنیم چون ایشانرا شهید کردند ان وصیت ایشان
بجای اوردند و ایشانرا بدروازه کمی دفن و مسلم
و محسن و مطهر و طاهر در مسجد بصره ببازار

ملك

خلال مدفونند والحا مشهدی شریفست دالی
ریدیه سیلران قم مدفونست اورا ازرق ابرج
علیه لعنة کشت وعلی اقطس تبکریت بغداد مدفونست
وهادی وخواهرش زینب بنت علی بشهرری
در مسجد در کوچه سوقی ازار دریکه عبیدان زوند
ببازار چهار پایان وانرا مسجد ماشا الله ایشانرا
انجا در تربت نهادند جایی شریفست ومقامی
معظمست وانرا حاجت اکر خانند وایشانرا
شخصی کشت که مازرق ابرج لعنت الله علیه
متفق بود وایشانرا یوسف طیبی دفن کرد از
کذشت مشهد رضا سیح مشهدیرا چنان فضل
بنیست ذکر مقابر فرزندان امام محمد باقر
علیه امام جعفر صادق ع بمدینه مدفونست
وعلی

وعلی ومحمود در مشهد بارکراسیب مدفونند
ایشانرا ارقم لعنة الله علیه کشت بعزمان ازرق
اسبح لعنة الله علیه وزید وقاسم ومهدی
بشهر موصل بردر دروازه شیخ مدفونند و
ایشانرا بکری نوعی کشت لعنت الله علیه ذکر
مقابر فرزندان امام جعفر صادق علیه
امام موسی ببغداد مدفونست بمقابر قریش
وعلی بن جعفر بحلت مدفونست وحسین بن جعفر
ومهدی ومطهر بحلوان مدفونند ایشانرا
ناعم بن حجاج کشت لعنت الله علیه وعون
وصایر بولایت ساده بده هرلسان مدفونند
ایشانرا عون بن هارون بن سادین بن البس
کشت لعنت الله علیه وتقی ومسلم بن جعفر بجرقان

مدفونند ایشانرا ایاز بن زید بن ارقم لعنت
الله علیه کشت و ابو الحسن بن جعفر بولایت
ری بده اندرهان بردر شهر مدفونست و
مادرش سیاه و شریفه بود اورا خالد بن ایاز
مضارب لعنة الله علیه کشت و اسمعیل بن جعفر
بغایت لطیف و صاحب جمال بود بعضی مردم
بران متفق شدند که بعد از امام جعفر او امام
است وان طایفه را اسمعیلیه خوانند اما اسمعیل
جعفر را در زمان پدر وفات واو ریك فرزند
محمد بن اسمعیل اعتقاد اسمعیلیه بر امامت او
ثابتست ذکر مقابر فرزندان امام موسی
کاظم علیه اول امام علی الرضا بطوس مدفونست
در روایتست که امام محمد باقر علیه بدبی بجزید

نام ان

نام ان ده دیه و دران ده بنشست و از الجاجلی افطس
وحسین اصغر را بولایت ری فرستاد و فرمود
که بقصران روند و در قهستان قصران وطن سازند
تا از ایشان نسل و عقب ماند در محل رفتن چند
مدت در ان ده بودند و از ایشان نسل ماند و سادات
علوی و افطسی در ان ده بسیار باشند به پدر و مادر
وان الجا لشهر ری رفتند بمحلت شهرستان بره
کنده برابر کوچه اب هم ایشانرا بکشتند و مسجدی
الجاست براه کبلات تن ایشان دران مسجد
مدفونست و تن ایشان بقصران میبردند چون براه
طرشت رسیدند مردم در راه غوغا کردند ولن
سرها بستدند و هم الجا دفن کردند ایشانرا زیاد
بن مسافر بن عبد الله لعنت علیه کشت اسمعیل

بن موسی و جعفر و زکریا و موسی بن جعفر
بر بیری ری بقبیل امدند بر دست حمزه حمیری
لعنة الله والخار نشان کردند که تربت ابرهیم
بن حسن است و ۲ در ان تربت سه معصوم
زاده نهاده اند و مهدی بن موسی و هادی
بن موسی و پسر هادی بروایتی بقم نهاده اند
وان صحیح است که در ولایت قم [ایشانرا] نهاده اند
حمزه بن حمید دمشقی لعنة الله علیه کشت و
حمزه بن موسی بولایت ساوه بحوالی هربیان
مدفونست و هم ان حرامزاده خبیث اورا کشت
و محسن بن موسی و طاهر و سکینه بدر جمکران
مدفونند هم انجا که فرزندان امام زین العابدین
مهدی و هادی مدفونند و ایشانرا نصر بن

معاویه

معاویه بن نکیل دمشقی لعنت الله علیه کشت
و فضل بن موسی و سلیمان بن موسی بشهرا[وه]
مدفونند و ابو طاهر بحلوان مدفونست و
صالح بن موسی و زید بن موسی بجرقان مدفو[نند]
کشنده ایشان اسدی بده بزمین بمحلت زلاباد
بر راه خاوه است و اورا بعمر محوی کشت لعنت
الله و ابرهیم بن عذمان بن موسی بده بزمین
مدفونست بمحلت خوارکنان و اورا جعده کشت
لعنت الله و عاقب بن موسی بده و سنجر زدر [میان]
دیوار داورا عقیل بن علوی بن عقیل الوندی
لعنة الله کشت و شهید نمود ناصر بن موسی [بلده]
کلین بناحیت نهنام مدفونست و اورا فضل بن
عبدالله سطیع کشت لعنة الله و عقیل بن علو[ی]

الست که پدرش کشنده عباس بن علی بود و
یونس بن موسی بن جعفر بدو خراشت مدفو[نست]
اورا شهاب مارونی کشت لعنة الله و حسین
بن اکبر بن موسی بدو ورامین مدفونست
واورا قاسم بن ادهم ملطی لعنت الله کشت
واورا بهرمان بضرمعایح بود عافیه بن موسی بدو
طرزه مدفونست واورا ازرق ابرج لعنة الله
کشت وعلی بن ابرهیم بن موسی بن جعفر بسجاس
رود بدفونست و فاطمه کبرا بنت موسی که اورا
ستی فاطمه خوانند و خواهرش فاطمه صغرا که
اورا ستی ملکه گفتندی بر عقب برادرشان
امام رضی عم میرفتند چون خبر وفات الحضرت بشنیدند
بقم رفتند ستی فاطمه را در قم وفات رسید و

اورا

اورا بردر دروازه ساوه بکنار رود دفن کردند
روایتی صحیح است که وقتی الی بهیئت امده بود
چنانکه مردم قم خایف شدند واز شهر بیرون
رفتند چون رود بنزدیک مشهد رسید استینی
بی دست بیرون امد واشارت باب که باز گرد
در حال از دست راست مشهد بگردید و روان
شد وان معجز ستی فاطمه بود علیهما السلام اما
ستی ملکه که اورا فاطمه صغرا خوانند از قم بیرون
رفت بولایت قم بمزرعه رسید که نام او سقیت
ازرق ابرج لعنة الله بدو رسید قصد ان کرد
که ان معصومه را بکشد گفت ای ظالم ناپاک
مرا بخواهی کشت چنانک برادران بکشتی مرا تشنه
اب ده ازرق ابرج لعنة الله ان معصومه را بکشت

وان مشهد الحالا ظاهر است و به ناد بار دیی ست
نام ان ده شیرنه کس از دختران و فرزندان کانست
امام موسی الحامد فوونند برابر بر نیغان مشهدی
است فرزندان اسمعیل بن جعفر الحامد فوونند
بدر دلیچلان دهی ست الحا مشهد کا نست
بده سید ابو علی که درین ده ابو العباس بن محمد
حرجانی در خواب دید که جویی اب بر سر مشهد
میگذشت و بانوی میکرد ابید و بر میین فرو
میشد بامداد الحار اشکافت بران تابوت
نوشته بود که این سکینه بن موسی بن جعفر است
که الحامد فونست اورا غیاث بن کره کشت
لعنة الله علیه و یحیی بن موسی بن جعفر
بناحیت تنا بوبه بولایت ری بده کلین مدفو نست

اورا نیز

اورا نیز غیاث ملعو کشت لعنة الله بفرمان ازرق
ایرج وخدیجه بنت موسی و برادرش عباس قب
دردیر دروازه سرخان درین با ردا ورا از مغل آن
بجها بند ند معارج بن حمزه و بلال بارفین لعنة الله
علیهما از عقب او بیامدند و اورا در شهر ری
بگرفتند و سه جای مجروح کردند و لبشهر بردند
چون ساع میدان رسید عبد الله از ان جراحتها
سخت ست شد گفت بار که من الحا فرو کیرند
تا ساعتی بیاسایم بار الحافرو گرفتند هم الحا
وفاتش رسید در ان باغ دفن کردند از ان روز
ان بقعه را جوبارک خوانند محمود بن حیدر
سراج رازی اورا دفن کرد ابو هاشم بن علی بن
محمد بن حسن بن صابع بن حسن بن علی ابو طالب

شهرزی مدفونست بباب المصالح بدر کوچه
چاکرابادا و راصحاك بن مازق دمشقی کشت
لعنة الله ومحمد بن یونس بن جعفر صادق بشهادة
بمجلت وجوره مدفونست قیس بن تمیم دمشقی
کشت لعنة الله وابوطالب بن مسلم بن جعفر
بناحیه فشا بوبادیه بلده وادر مدفونست واورا
عمر ربیع کشت لعنة الله حسین بن محمد بن زید
بن حسن بن علی بن ابی طالب که از دختر مسلم
اسری بود امین برکنار سهل مدفونست اما
تربت او ظاهر نیست اورا عیان بن راشد
کشت لعنة الله وسید عبد العظیم بن عبد الله
بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی
طالب برکنار زعفران جار که اشجه معروفست

مدفونست

مدفونست اورا ثاشهاب فارس کشت لعنة الله
با سیزده مرد از سادات که همراه عبد العظیم بودند
وتربت ایشان دران حوالیست مهدی بن حسن
بن محمد بن ابی طالب بن حسن بن علی شهرزی
در مسجد دختری مدفونست جعفر بن علی
بن حسن بن قاسم بن زید بن حامد بن عاقب
بمجلت رئیسان ازان در که بر کوچه عصمت روند
مدفونست پسرش از جمله فرزندان امیر زین
العابدین بباب المصالح در مسجد از جانب قبله
مدفونست اما تربت او ظاهر نیست بروایتی
میگویند که در عهد صاحب زنی از بغداد بری
امد و اورا از صاحب کافی درخواست وان
سروی و بغداد بردهم گویند که دران مسجد مدفونست

پی تن و از فرزندان مصعب بن جعفر بن موسی
و یازده نفس زکریا از اولاد حسین بن علی و امام
محمد باقر و از موسی بن جعفر در میان شهر قم در
محله میان شهر مدفونند و از جمله فرزندان کان
حسن بن علی هجده کس در شهر مجلت فرسیان
مدفونند بعضی را تربت ظاهر است و بعضی را نه
در مشهد برزاباد در یک تربت سی تن معصوم
مدفونند اسحق بن عبدالله بن موسی بولایت
قم به برزاباد مدفون است عبدالرحمن بن منصور
بن زید بن عبدالرحمن بن اسحق بن عبدالله
بن موسی بن جعفر صادق به برزاباد مدفون است

والله اعلم بالصواب

م م م
م م

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى هدينا بنبوة محمد صـ

ووقانا بقتوة على اقر عيون المومنين

بهداية محمد وشرح صدور الميقنين

بولاية على اقر عيون المسلمين بهجة

محمد واعز وجوه المطيعين بنهجة على

اكد قواعد الدين لحجة محمد وبشيد

معاقد اليقين بحجة على تورد بالدلايل

العاطفة برهان محمد وكرد بالراهين

الساطعة سلطان على رفع اعلام

لاسلام ببيان محمد واوضح مناسـ

الدين بتيان على اناح شبهات الشرك

بشريعة

نور قلب ل

بشريعة محمد وازال ظلمات الكفر بطرز نقه

على اظهر محجوبات سرائر الموافقين

بفراسته محمد واشهر مكنوبات ضماير

المنافقين بفروسته على صلى الله

عليهما وآلهما صلوة تتجدد على مرور

الايام كرامات محمد وتعدد على كرور

لاعوام تمامات على وبعد فان الدعا

مما يتوصل به الى معارج الدرجات فى

تضعيف الحسنات ويتجنب به من مدارج

الهلكات فى تذويب السيئات وهو

افضل الوسايل واكرم الرسايل والنجح

للحوايج واسهل لنيل الرغايب ذلك

سلاح المومن وخيمة المسلم وبه مخارج

الطلبة ونحوه فصل السبيل وامير المؤمنين
على عليه السلم لما غصب حقه وكذب
صدقه وصغر منزلته وحط درجته
واوذى فى نفسه واهله واولاده وشيعته
واحفاده انقطع الى الله ودعا بدعوات
اشار فيها الى وقايع لابد لها من شرح
وبيان وبحث وبرهان لكى يتوصل
بدقايق عباراته الرايقة الى دقايق
اشاراته الفايقة فكنا فيها برهة نباحث
عنها مدة لواجع افاضل علماء الدهر
واكابر فضلاء العصر الى ان اقترح على
من جملة اصدقائى وخالصة اوليائى
وامثاى مؤمن تقى ان اذكر لهذا الدعاء

شرحا

شرحا يغنينا وبيانا معتغا فقلت وما منا
الا له مقام معلوم لست احبنى من رجاله
فكيف لى وبامثاله فقال بل انت عذيقها
المرجب وجذيلها المحكك لو بذلت المجهود
وخلصت المقصود وتقربت به الى الله
والى رسوله صلى الله عليه وسلم لكان
ذلك اعظم لاجرك واقرب لرشدك
فما قدرت على ان امتنع فاسرعت
وشرعت واستعنت بالله وعليه
توكلت ولا حول ولا قوة الا بالله العلى
العظيم اعلم ان هذا الدعاء من
غوامض الاسرار وكرايم الاوراد لا
مير المومنين على عليه السلم بواطب

عليه في ليلة ونهاره في اوقات اسحاره
خلال ادعيته اوتاره وقد روى ان
امير المومنين عليا صلوات عليه دخل
المسجد ذات ليلة فظن ان المسجد خال
ليس فيه احد وشرع في صلوة الليل و
جهر في قراءة القران وما كان له من
الاوراد حتى وصل الوتر فلما ابتداء
بقراءة دعاء القنوت وفرغ قراءه هذا
الدعاء بصوت عال ظنا لخلوا المسجد
وغيبة الناس عنه فلما فرغ من صلواته
ودعائه جلس فاحس بحضور انسان
فقال هل في المسجد احد فاجابه عبد
الله بن العباس رحمهما الله فقال نعم

يا امير

يا امير المومنين مملوكك فقال هل معك
غيرك قال لا الا ليس معنا ثالث وهل سمعت
دعاء الوتر وما دعوت به فقال نعم
فقال هل حفظته فقال نعم حفظته
يا امير المومنين فقال فاحفظه فانه من
غوامض اسراري لا يطلع عليه احد
الا عترتي واهل بيتي اما عهدي معك
ان لا تظهر لاحد غير اهل وكن به ظنينا
من دعا به من خالص اعتقاده وصفا نيته
وصدق طويته قضى الله له حاجاته
بفضله وبركاته والدعاء هذا اللهم
صل على محمد وال محمد اللهم
العن صنمي قريش وجبتهما الذين

خالفا امرك وانكرا وحيك وجحدا انعامك
وعصيا رسولك وقلبا دينك وحرفا
كتابك وعطلا احكامك وابطلا فرائضك
والحدا في اياتك وعاديا اولياءك وواليا
اعداءك وخربا بلادك وافسدا عبادك
اللهم العنهما واتباعهما واولياءهما
واشياعهما ومحبيهما اللهم العنهم بعدد
كل منكرٍ اتوه وحق اخفوه ومنبر علوه
ومؤمن ارجوه ومنافق ولوه وولي
اذوه وطريد اووه وصادق طردوه
وامام قهروه وفرض غيروه واثر انكروه
وشرٍ اثروه ودم اراقوه وامر بدلوه
وكفر نصبوه وحكم قلبوه وارث غصبوه

وفيءٍ اقتطعوه وسحت اكلوه وخمسٍ
استحلوه وباطل اسسوه وجور بسطوه
ونفاق اسروه وغدرٍ اضمروه و
ظلم نشروه ووعدٍ اخلفوه وامان
خانوه وعهد نقضوه وحلال حرموه
وحرامٍ احلوه وبطن فتقوه وضلعٍ دقوه
وصكٍ مزقوه وشملٍ بددوه وعزيزا
ذلوه وذليل وحق منعوه اللهم العنهم اعزوه
بعدد كل اية حرفوها وفريضة تركوها
وسنة غيروها واحكام عطلوها و
رسوم قطعوها ووصية وبيعة نكثوها
وشهادة كتموها ودعوى ابطلوها و
بينة انكروها وحيلة احدثوها وخيانة

اور دوها وعقبة ارتقوها ودياب

وخوجوها **اللهم العن** فی مستتر

السر وظاهر العلانية لعنا كثيرا ابدًا

سرمدًا لا انقطاع لعدده ولا انفاد لا

مده لعنا لا يعود اوله ولا ينقطع آخره

ولانصارهم واعوانهم ومحبيهم وموالیهم

والمائلين اليهم والناهضين باحتجاجهم

والمعتقدين بمودتهم والمصدقين باجابتهم

احذبهم غدا باليما يستغيث

منه اهل النار امين رب العالمين

يقولها اربعا ثلثامرانه عذبهم

عذابًا واقول وبالله التوفيق لاشك

بصحة الروايات عن الروات الثقات

ان هذا الدعاء من اوراد امير المؤمنين

وامام المتقين ووصی رسول رب

العالمين ولاولاده المنتجبين الائمة

المعصومين عليهم كرائم الصلوات و

شرايف التحيات وهم على قراءته

مواظبون وعلى تلاوته مداومون

اوقات الاسحار فی اوراد الاوتاد

فنبتدئ نذكر مقدمةً موكدة قبل شروع

فی سراحه وسانه وتقرير حججه وبرهانه

ازاحة لشبهات المنكرين وازالة لتمويهات

المعاندين ودفعا لتجنيهم وردعا لتيههم

ان قتلوا فان فی الصحيح البخاری وغيره

من الصحاح احاديث تدل على صدق

هذا الدعوى وما في هذا الدعاء من
انواع الشكوى واقسام البلوى احاديث
لا ينكر على صحتها ولا يطعن في
رواتها ولا يحمل على تعصب ولا يترك
لتعنت فرحم الله رجلا انصف ولم
يتكلف ولم يكذب رسول الله صلى الله
عليه واله لهوى نفسه وميل خاطره
ولم ينكر الحق اذا عرفه ووضع كل شيء
موضوعة كما اخبرنا به الشيخ الامام الشهيد
رشيد بن قدوة اهل السنة احفظ
حفاظ زمانه قدس الله روحه ووالى
من الرضوان فتوجه بقراءتي عليه في
المدرسة العلائية المزيدية باصفهان

في شهر

في شهر الله حرام سنة تسع وعشرين
وستمائة قال اخبرنا الشيخان الحافظان
سديد الدين ابو محمد عبد الله بن علي
المقرئ الطامذي وخطير الدين محمد
بن الامام ابي نعيم بن علي الحافظ
اجازة ان لم يكن سماعا قالا اخبرنا
الامام الاديب ابو المطيع محمد بن
عبد الواحد بن عبد العزيز المصري
قال اخبرنا الامام الحافظ الناقد ملك
الحفاظ طراز المحدثين ابو بكر احمد بن
موسى مردويه الاصفهاني رحمة
الله عليه واخبرنا الامام العلامة
برهان الدين مفخر خوارزم ناصر بن ابي

المكارم المطرزي الخوارزمي صاحب
المغرب والمعرب والايضاح في شرح
المقامات تغمده الله برحمته بقرائتي
عليه بخوارزم ايام حضوري بها
في محرم سنة احدى وستماية في
مسجده الملصيق بداره رحمة الله قال
اخبرنا صدر الائمة اخطب خطباء
خوارزم موفق بن احمد المكي ثم الخوارزمي
رحمه الله قال اخبرنا سيد الحفاظ
شهردار بن شيرويه الديلمي الهمداني فيما
كتب الي من همدان رحمه الله جند
قال الشيخ الامام رشيد الدين رحمة
الله قال اخبرنا شيرويه بن شهردار بن

شيروية

شيرويه قال اخبرنا والدي شهردار
رحمهم الله قال اخبرنا الرئيس ابو
الفتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس
الثاني بهمدان اجازة قال حدثنا
الشريف ابو طالب المفضل بن محمد
الجعفري باصفهان قال اخبرنا الشيخ
الحافظ ابن مردويه رحمة الله قال
اخبرنا ابوبكر احمد بن محمد السري بن
يحيى التيمي قال حدثنا عمي الحسين بن ابي
الحميم حدثني ابي عن ابان بن تغلب
عن مسلم قال سمعت اباذر والمقداد
بن الاسود وسلمان الفارسي رضوان
الله عليهم اجمعين قالوا كنا قعودا عند

رسول الله صلى الله عليه ما معنا
خيرنا اذا قيل ثلثة رهط من المهاجرين
البدريين فقال رسول الله صلى الله
تفرق امتي بعدي ثلث فرق فرقه
اهل حق لا يشوبونه بباطل مثلهم
كمثل الذهب كما فتنته بالنار ازداد
جودة وطيبا وامامهم هذا لاحد الثلثه
وهو الذي امر الله به في كتابه اماما
ورحمة وفرقة اهل باطل لا يشوبونه
بحق مثلهم كمثل خبث الحديد كلما فتنته
بالنار ازداد خبثا ونتنا وامامهم هذا
لاحد الثلثه وفرقة اهل طاعة مذبذبة بين
ذلك لا الى هولاء ولا الى هولاء امامهم

هذا لا

هذا لاحد الثلثه قال فسالتهم عن اهل
الحق وامامهم فقال هذا علي ابن ابي
طالب امام المتقين وامسك عن الاثنين
فجهدت ان يسميهم فلم يفعل وكذلك بالاسناد
السابق عن الشيخ الامام ابي بكر احمد
بن مردويه اوحدثنا الطبراني سليمان
بن احمد رحمه الله ثنا محمد عبد الله
الحضرمي ثنا جندل بن والق ثنا محمد
بن حبيب عن ابراهيم بن مسعود عن
عليم عن سلمان الفارسي رضي الله
عنه ح وبالاسناد السابق عن صدر
الائمة اخطب خوارزم رحمه قال ثنا
قاضي القضاه نجم الدين ابو منصور